Persian (Medical)

Mohammad Akbar

Mizan ul Tib — میزان الطب

Munshi Nolkishore Press

208 Pages.

۱۰۶	فصل ۴ در سدہ ما سار یقا	۱۰۶	فصل ۵ در نفخہ الکبد	۱	فصل ۶ در وجع الکبد
۱۰۶	فصل ۷ در کبرکبد	۱۰۶	فصل ۸ در ورم کبد	۱۰۷	فصل ۹ در ورم عضلہ ے شکم
۱۰۸	فصل ۱۰ در دبیلہ کبد	۱۰۸	فصل ۱۱ در بثور سطح کبد	۱۰۸	فصل ۱۲ در کبد
۱۰	فصل ۱۳ در حصاۃ کبد	۱۰۸	فصل ۱۴ در صفرا الکبد	۱۰۸	فصل ۱۵ در قیام
۱۰۸	فصل ۱۶ در سودا الطحال			۱۱۰	فصل ۱۷ در سدہ استسقا

۱۵

۱۱۳	باب ۱۸ در امراض طحال مشتمل بر سہ فصل				
۱۱۳	فصل ۱ در یرقان	۱۱۵	فصل ۲ در سودا مزاج طحال	۱۱۶	فصل ۳ در ورم طحال
۱۱۶	فصل ۴ در تقیح الطحال	۱۱۷	فصل ۵ اندر ضعف طحال	۱۱۷	فصل ۶ اندر سدہ طحال
۱۱۶	فصل ۷ اندر نفخہ الطحال			۱۱۸	فصل ۸ در حجارۃ الطحال

۱۶

۱۱۸	باب ۱۹ در امراض امعا مشتمل بر نہ فصل				
۱۱۸	فصل ۱ در زلق الامعا	۱۱۹	فصل ۲ در اسہال دموی و غیر	۱۲۰	فصل ۳ در خروج المدہ
۱۲۱	فصل ۴ پیچش	۱۲۱	فصل ۵ در درد امعا	۱۲۲	فصل ۶ در نفخ و قراقر
	فصل ۷ در قولنج	۱۲۴	فصل ۸ در قبض ماندن شکم	۱۲۴	فصل ۹ اندر لرم شکم

۱۷

	باب ۲۰ در امراض مقعد مشتمل بر نہ فصل				
	فصل ۱ در بواسیر	۱۲۵	فصل ۲ در بواسیر زنی	۱۲۶	فصل ۳ در ناصور مقعد
۱۲۶	فصل ۴ در ورم مقعد	۱۲۶	فصل ۵ در شقاق مقعد	۱۲۷	فصل ۶ در ناسور خارج
۱۲۷	فصل ۷ در خروج المقعد	۱۲۷	فصل ۸ در قروح المقعد	۱۲۷	فصل ۹ در حکۃ المقعد

۱۸

	باب ۲۱ در امراض کلیہ مشتمل بر دہ فصل				
	فصل ۱ در مزاج کلیہ	۱۲۷	فصل ۲ در ہزال الکلیہ	۱۲۸	فصل ۳ در ضعف الکلیہ
	فصل ۴ الکلیہ	۱۲۸	فصل ۵ در وجع الکلیہ	۱۲۸	فصل ۶ در ورم کلیہ
	فصل ۷ کلیہ	۱۲۹	فصل ۸ در جرب الکلیہ	۱۲۹	فصل ۹ در ذیابیطس
		۱۲۹	فصل ۱۰ در حصاۃ در ہا گردہ		

۱۳۵	فصل ۱۳ در بول الدم	۱۳۵	فصل ۱۴ در بول الدم

۲۰

در امراض مخصوص بمردان مشتمل بر بست و چار فصل

۱۳۶	باب اول در امراض آلت شهوت و اشرجا فصل ۱ در ضعف شهوت	۱۳۷	فصل ۲ در سرعت انزال
۱۳۶	فصل ۲ در قصاله و منی و مذی	۱۳۹	فصل ۵ در منی الدم
۱۳۸	فصل ۵ در دوام قیام قضیب	۱۳۹ و ۱۴۰	فصل ۸ در عذیطه
۹	فصل ۱۰ در ادرام انثیین	۱۴۰	فصل ۱۱ در تعظیم الانثیین
۱۴۱	فصل ۱۳ در رجوع الانثیین	۱۴۱	فصل ۱۴ در تصغر الخصیه
۱۴۱	فصل ۱۶ در دوالی الصفن	۱۴۱	فصل ۱۷ در استرخای الصفن
۱۴۲	فصل ۱۹ در ورم قضیب	۱۴۲	فصل ۲۰ در حکه خصیه و قضیب
۱۴۲	فصل ۲۲ در ناسور صلب و قضیب	۱۴۲	فصل ۲۳ در سده مجرای قضیب

۲۱

در امراض صفاق و ثرب و مراق مشتمل بر سه فصل

۱۴۳	باب دوم		
۱۴۲	فصل ۱ در قیلی	۱۴۴	فصل ۲ در دقتی مران البطن و غیره
۱۴۴	فصل ۳ در استرخای البطن		

۲۲

در امراض مخصوص بزنان مشتمل بر بست و شش فصل

۱۴۴	باب سوم در عقر	۱۴۶	فصل ۲ در کثرت اسقاط
۱۴۶	فصل ۴ در احتباس مشیمه و کبوت جنین	۱۴۷	فصل ۵ در احتباس نفاس
۱۴۸	فصل ۷ در کثرت طمث	۱۴۸	فصل ۸ در قروح و جروح رحم
۱۴۹	فصل ۱۰ در حکه رحم	۱۴۹	فصل ۱۱ در بواسیر رحم
۱۴۹	فصل ۱۳ در ناسور رحم	۱۴۹	فصل ۱۴ در ناصور رحم
۱۴۹	فصل ۱۶ در سیلان منی زنان	۱۵۰	فصل ۱۷ در احتباس طمث
۱۵۰	فصل ۱۹ در ثؤلول رحم	۱۵۱	فصل ۲۰ در میلان رحم
۱۵۱	فصل ۲۲ در دبیله رحم	۱۵۲	فصل ۲۳ در سرطان رحم
۱۵۱	فصل ۲۵ اجتماع آب در رحم		

A/10 1166 (b)

به عون صناع مکین و مکافض فضل خلاق مین زمانسخه

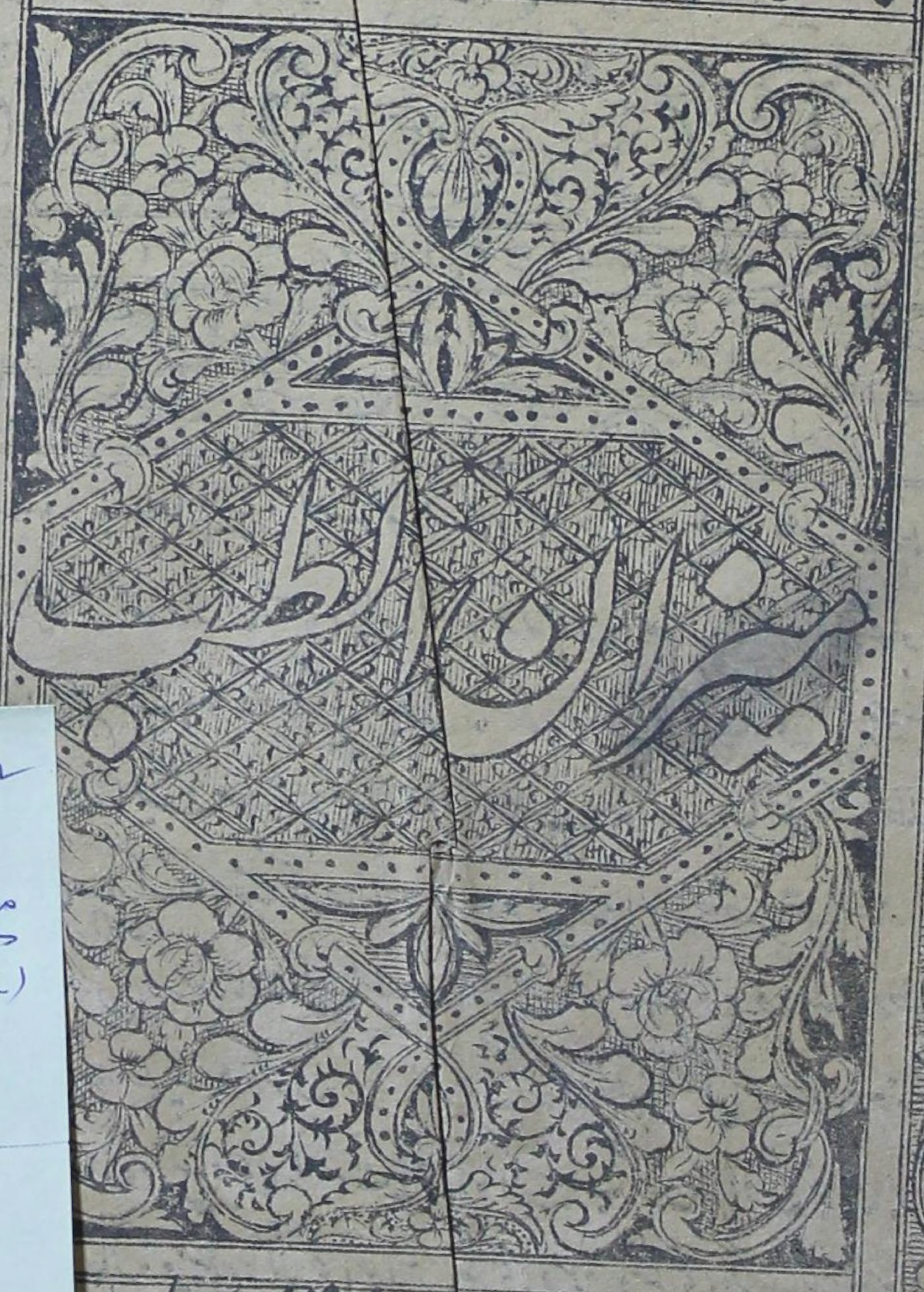

در مطبع نامی منشی نول کشور طبع مزین مقبول جهانیان

58

Mohamad Akbar
Mizan-ut-Tib
میزان الطب
Persian (Medical)
Nolkishore press

208 Pages

ASL - 58

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وعلیٰ آله الطاهرین اما بعد
العبد الجانی محمد ارزانی المسمیٰ به محمد اکر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد
خواندن علم طب بودند مختصریکه صبیان را تعلم آسان بود ببعبارتی نیوجز که مشتمل بر فوائد
بسیار است تالیف نمودم و بمیزان الطب موسوم ساختم حکیم مطلق بر سائر
متعلمان مبارک و مفید گرداناد بنه و کرمه و این مختصر مشتمل ست بر سه مقاله
مقالهٔ اول در علامات کیفیات بارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند شان گرمی غلبهٔ تشنگی ست و سوزش و زردی
یا سرخی عضو و از میزردی راحت یافی اما اگر سبب گرمی زیادتی خون بود گرانی سر
و خمیازه و فازه و پینکی و کندی حواس شیرینی دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان
و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن خون بن دندان و از بینی و گسل و کاهلی و درد اعضا
دلیل آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم
و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تلخی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان

وقشعریره دلیل آنست وبرودت را بپارسی سردی گویند ونشان غلبهٔ سردی نابودن
تشنگی وسوزش ست وسپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن ونرمی وسستی وسردی پوست وضعف هضم وآروغ ترش وبسیاری خواب
وکندی حواس وبرآمدن لعاب دهن وآب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست واگر سبب
سردی غلبهٔ سودا بود لاغری وسیاهی بدن وسیاهی وغلظت خون وزیادتی فکر وخلهٔ سر معده
وانتهای کاذب دلیل آنست ونشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضوهاست وهرانچه ضد ایشان
بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از مادهٔ
خون واگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی
ساده بود خواه از مادهٔ بلغم ونشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی درشتی ولاغریست وبیرونقی
وخشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد واگر با مادهٔ سودا بود
نشان آن نیز گذشت وپوشیده نماند که خلط چهار است خون وبلغم وسودا وصفرا او
قوام بدن از اخلاط است وحدوث اکثر امراض از زیادتی وکمی آنهاست خون گرم
وتر ست وصفرا گرم وخشک وبلغم سرد وتر وسودا سرد وخشک اما باد خاصیت
سردکه از اخلاط متولد می شود وبیشتر از بلغم وسودا می شود اما در قوام بدن دخلی
ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار میشود اما بقای حیات
بدن موقوف بر آنست ومربی بدن است **مقالهٔ دوم** در بیان ادویهٔ مفرده ومرکبه
حسب حاجت واغذیهٔ مناسب حال ودرین مقاله چند فصل ست **فصل اول** در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع وقدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد
ومعدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

وسپیدی پوست بنابر غلبهٔ بلغم است وسیاهی بنابر غلبهٔ سودا وزیادتی آن
وسبب لاغری زیادتی فکر است وفساد خواب بسبب فساد قوهٔ خیالیه
وسبب بسیاری خواب ضعف هضم است وفساد قوهٔ حافظه
وسبب کندی حواس بسیاری رطوبات است وفساد قوهٔ حافظه
وسبب برآمدن لعاب دهن وآب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست
که سبب آن رطوبات است
وسبب سردی پوست ضعف هضم است وفساد قوهٔ ماسکه
وسبب بسیاری خواب ضعف هضم است وفساد قوهٔ حافظه
وسبب برآمدن لعاب دهن وآب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست
که سبب آن رطوبات است
وسبب سردی پوست بنابر غلبهٔ بلغم است وسیاهی بنابر غلبهٔ سودا
وسبب لاغری زیادتی فکر است وفساد قوهٔ هاضمه
وسبب بسیاری خواب ضعف هضم است وفساد قوهٔ حافظه
وسبب کندی حواس بسیاری رطوبات است وفساد قوهٔ حافظه
وسبب برآمدن لعاب دهن وآب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست
که سبب آن رطوبات است
وسبب سردی پوست بنابر غلبهٔ بلغم است وسیاهی بنابر غلبهٔ سودا
وسبب لاغری زیادتی فکر است وفساد قوهٔ هاضمه
وسبب بسیاری خواب ضعف هضم است وفساد قوهٔ حافظه
وسبب کندی حواس بسیاری رطوبات است وفساد قوهٔ حافظه
وسبب برآمدن لعاب دهن وآب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست
که سبب آن رطوبات است

فرشتهٔ سیم دلیل آنست وبرودت را بپارسی سردی گویند ونشان غلبهٔ سردی نابودن
تشنگی وسوزش ست وسپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن ونرمی وسستی وسردی پوست وضعف هضم وآروغ ترش وبسیاری خواب
وکندی حواس وبرآمدن لعاب دهن وآب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست واگر سبب
سردی غلبهٔ سودا بود لاغری وسیاهی بدن وسیاهی وغلظت خون وزیادتی فکر وخلهٔ سر معده
وانتهای کاذب دلیل آنست ونشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضوهاست وهرانچه ضد ایشان
بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از مادهٔ
خون واگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی
ساده بود خواه از مادهٔ بلغم ونشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی درشتی ولاغریست وبیرونقی
وخشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد واگر با مادهٔ سودا بود
نشان آن نیز گذشت وپوشیده نماند که خلط چهار است خون وبلغم وسودا وصفرا او
قوام بدن از اخلاط است وحدوث اکثر امراض از زیادتی وکمی آنهاست خون گرم
وتر ست وصفرا گرم وخشک وبلغم سرد وتر وسودا سرد وخشک اما باد خاصیت
سردکه از اخلاط متولد می شود وبیشتر از بلغم وسودا می شود اما در قوام بدن دخلی
ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار میشود اما بقای حیات
بدن موقوف بر آنست ومربی بدن است **مقالهٔ دوم** در بیان ادویهٔ مفرده ومرکبه
حسب حاجت واغذیهٔ مناسب حال ودرین مقاله چند فصل ست **فصل اول** در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع وقدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد
ومعدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه
قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یک ازان
گفته آید انشاء الله تعالی اما دوا یه که جوش خون را بنشاند انیست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز
گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت کدو و مانند آن و
هر چه سرد باشد اما دوا یه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب
شاهتره ماء العسل و هر چه مخرج سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون
بیشتر از آمیختن سودا بخون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم
بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از پختن مادهٔ بلغم و سودا مدرات
باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد و رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد و
سیاهی زند اما دوا یه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون
اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند و تدبیر وی بر آوردن بلغم است
بمسهل وی و هلیلهٔ کابلی در ینباب اثر تمام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان
و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد و مالیدن بدن و ریاضت
نمودن نافع است و اگر سبب رقت آمیزش صفرا بود کفهای زرد بالای خون پدید آید
تدبیر وی بر آوردن صفرا است بمسهلاتش و هلیلهٔ زرد در ینباب اثر تمام دارد و
شربت عناب و آب عدس و همه انچه سرد است و در جوش خون گفته شد نفع دارد
و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را
گویند و هر خلط که گنده شود تپ او را لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت
زیاده دران نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس در ینحالت اصلاح

برچهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یک ازان گفته آید انشاء الله تعالی اما دوا یه که جوش خون را بنشاند انیست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت کدو و مانند آن و هر چه سرد باشد اما دوا یه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره ماء العسل و هر چه مخرج سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر از آمیختن سودا بخون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از پختن مادهٔ بلغم و سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد و رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد و سیاهی زند اما دوا یه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند و تدبیر وی بر آوردن بلغم است بمسهل وی و هلیلهٔ کابلی در ینباب اثر تمام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد و مالیدن بدن و ریاضت نمودن نافع است و اگر سبب رقت آمیزش صفرا بود کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیر وی بر آوردن صفرا است بمسهلاتش و هلیلهٔ زرد در ینباب اثر تمام دارد و شربت عناب و آب عدس و همه انچه سرد است و در جوش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را گویند و هر خلط که گنده شود تپ او را لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت زیاده دران نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس در ینحالت اصلاح

وی باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از جوش
خون که در انجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود حاصل آنکه گنده شدن را
حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بهر دو گونه است یکی آنکه
رطوبت رقیق بادی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ بادی آمیزد سوم آنکه سودای ناطبعی
قدری با صفرا آمیزد اول را مرهٔ صفرا گویند دوم را صفرای محیه سوم را صفرای محترقه
(و رنگ این مختلف زرد میشود و صفرا)
چهارم آنکه مرهٔ صفرا و صفرای محترقه باهم مرکب شده باشند و این را صفرای گرانی گویند
پنجم آنکه مرهٔ صفرا و صفرای محترقه که کثیر الحرارت بوده باشد باهم مرکب شوند و این را صفرای
زنگاری گویند و فرق در گرانی و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است
و درین بیشتر و الا فی الحقیقة هر دو واحد اند و معدلات صفرا که نوشته میشود حسب حاجت
توان داد و آنجا که حرارت بیشتر است دوا نیکه بسیار سرد است باید داد و روزی دو بار
یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود **ادویهٔ مفرده معدلهٔ صفرا**
اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور حسب حاجت
باید داد بطریقی که برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر اسبغول دهند لعاب ازان بگیرند
یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید گفت که زهر است خوردن اسبغول گفته در بعضی
مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند
نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند و الا از سبزی آنها
آب افشرده بگیرند و کاسنی سبز را با آب نباید شست که اثر وی میرود و اگر آب آنرا دو سه
جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود و پس آن آب رقیق ندهند تنها مگر به نبات یا ترشی آمیخته
لا شرتام مینا یند و در تصفیهٔ خون بعدیل است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

وانچه در دور کرون سیاهی خرفه مبالغه میکنند بجز ضیافت طبع فائده ندارد و کشنیز خشک
در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است و صندل
باب سوده میدهند حرارت قوی فروی نشاند و سپیدار از سرخ بهتر است و کافور بقدر وجیه
حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز مرد جوان گرم مزاج ندهند و فواکه سرد
چون تربز و امثال آن و ترشیها همه معدل صفرا اند و بدانند که زنان و طفلان و
خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد و دویهٔ مرکبهٔ مشهوره که در تعدیل صفرا
مخصوص اند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور شربت صندل
شربت آلو شربت بنفشه و شربت نیلوفر و امثال آن و بوئیدن و طلا کردن ادویهٔ
سرد نیز معدل است مر صفرا را و مسکن ست حرارت را اما تغیر بلغم نیز بر بنگونه است یکی
آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاجش بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی
بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و طبع
وی نزدیک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را
بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص
یعنی بلغم زمخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
و وی سرد ترین اقسام بلغم است از غیر طبعی و معدلات بلغم اینست حسب حاجت و هند

ادویهٔ مفرده معدلهٔ بلغم - بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی قاقله
هر نجاسف سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر واحد بر رای طبیب است مطبوخ در بلغم
بهتر ست و هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که بلغم
شور بود و تخم کشوث در بر آوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص است

عبارت ست از دواهای که قبض با لغم و صفرا صلاح
فی الطبیعت است مقتضا و اگر با لغم بست باید
نشاستهٔ صمغ عربی خشخاش پسته کریم اذ
از هر یکی دو مثقال مجموع هم خیارین مغز هم کدو
طباشیر بیخ بادرنجبویه از هر یکی دو مثقال مجموع سه درم
یک مثقال قوت اکثر اقراص سازند شربتی
باقی ماند بقای قوت قرص طباشیر چهار درم هم خرزه
قابض از مصنف رح طباشیر چهار درم صندل سپید
بیان دو درم گل سرخ نیم مثقال مجموع
صمغ عربی بیان کتیرا بیان نشاسته بیان شاهدانه
بیان ریب السوس هم خافث بیان از هر یک
یک درم گلنار اقاقیا از هر یک یک درم ادویه با یک
ساخته یک را مخلوط نمایند و بعد از آن با سپیدهٔ با یک
اقراص سازند و در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال
قرص کافور منقول از مصنف رح کافور
نیم درم گل سرخ نیم درم مجموع
خیارین طباشیر هر یک دو درم
صندل سپید چهار درم
نشاسته صمغ عربی خشخاش
از هر یکی دو مثقال
طباشیر بیخ بادرنجبویه
یک مثقال قوت اکثر اقراص
باقی ماند بقای قوت قرص

وهر گاه که مادهٔ بلغم عفن شود حسب حاجت انچه در صفرا گفته شد قدری گرفته باین چیزها
مرکب باید ساخت اودیه مرکبهٔ معدلهٔ بلغم معجون فلاسفه معجون زنجبیل معجون سکبینج
جوارش جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی است که بی عفونت یعنی بی تپ باشد اما اگر
تپ بود قرص گل وقرص غافث وسکنجبین بزوری معتدل وحار وگلقند و
شربت بزور موافق است اما تغیر سودا نیز بچگونه است یکی آنکه سودای طبعی زیاده بر مقدار
طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق
خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته میشود
سودای غیر طبعی همانست ومعنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف ورقیق از خلط
بتحلیل رود ومابقی کثیف گردد بنوعی که از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد و
تحلیل جهت آن گفتیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزاء وی
وی را در عرف عام سودا گویند چنانچه در بلغم جصی وبدانند که اگرچه در جصی وجه تسمیه وی
بجص یعنی گچ باعتبار رنگست نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جائز داشته اند اودیه
مفردهٔ معدلهٔ سودا سپستان گاؤزبان تخم خربزه بیخ مهک تخم مرد انجبه مویز
ومانند آن هرچه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد چنانچه
خرفه وبهدانه وخیارین ومانند آن والا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت وبرودت
باشد اودیهٔ مرکبهٔ معدلهٔ سودا سکنجبین افتیمونی انوشدارو معجون سقراط یاقوتی
بوعلی مفرح دلکشا شربت گاؤزبان شربت بالنگو وامثال آن ومکرر گفته شد
که در هر باب رعایت مزاج در گرمی وسردی ملحوظ دارند واگر سودا عفن شود
این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث سرپاک سه درم بیخ مهک

دراول گرم ودوم تر ۲ دراول گرم ودوم خشک ۲

معجون هادهٔ البجوز فلاسفه ودارد
اندک وهمین قدر بزر است که با مصطکی بکار
آرند ترتیب اوده بهمین جهت منسوب
نبلا سفر گردیده بامراض بارده وبلغمی
نافع است ونسخهٔ آنرا بحاشیه نوشته خواهد شد ۱۲ منه
معجون زنجبیل نسخهٔ معجون زنجبیل در
مصنفات مؤلف بنظر نیامده الا جوارش
زنجبیل شما پدانجا جوارش را معجون نامیده
وزیده نسخهٔ جوارش زنجبیل
بجهت امراض بلغمی نافع است وهم
نیز نسخهٔ معجون سکبینج
بیاید نوشت ۱۲ منه

العلو
مطلع

معجون هادهٔ البجوز فلاسفه ودارد
اندک وهمین قدر بزر است که با مصطکی بکار
آرند ترتیب اوده بهمین جهت منسوب
نبلا سفر گردیده بامراض بارده وبلغمی
نافع است ونسخهٔ آنرا بحاشیه نوشته خواهد شد ۱۲ منه
معجون زنجبیل نسخهٔ معجون زنجبیل در
مصنفات مؤلف بنظر نیامده الا جوارش
زنجبیل شما پدانجا جوارش را معجون نامیده
وزیده نسخهٔ جوارش زنجبیل
بجهت امراض بلغمی نافع است وهم
نیز نسخهٔ معجون سکبینج
بیاید نوشت ۱۲ منه

معجون هادهٔ البجوز فلاسفه ودارد
اندک وهمین قدر بزر است که با مصطکی بکار
آرند ترتیب اوده بهمین جهت منسوب
نبلا سفر گردیده بامراض بارده وبلغمی
نافع است ونسخهٔ آنرا بحاشیه نوشته خواهد شد ۱۲ منه
معجون زنجبیل نسخهٔ معجون زنجبیل در
مصنفات مؤلف بنظر نیامده الا جوارش
زنجبیل شما پدانجا جوارش را معجون نامیده
وزیده نسخهٔ جوارش زنجبیل
بجهت امراض بلغمی نافع است وهم
نیز نسخهٔ معجون سکبینج
بیاید نوشت ۱۲ منه

جوارش جالینوس چونکه این جوارش بامراض
سوده خصوصیت دارد لهذا نسخهٔ آنرا بجای
نوشته خواهد شد وهمچنین قرص گل وقرص غافث
بجهات خصوصیت دارند نسخ آن بجای خود
خواهد شد انشاء الله تعالی ویگفت لفظ سکبینج
بالا گذشت ونسخهٔ سکبینج
عاردداراضی بکبد مسطور خواهد شد وترکیب گلقند
در محل خود مسطور خواهد شد وترکیب شربت بزوری در اراضی بکبد تحریر
خواهد آمد ۱۲ سپستان در مولدات وبرودت وبیوست
معتدل ودراول تر گاؤزبان در مولدات وبرودت وبیوست
نسان الثور گویند دراول گرم ودوم تر ۲ منه
بالا گذشت ۲ بیخ خربزه دراول گرم ودوم تر ۲
بیخ خشک بجای تازه گیرند ۲
بیخ مهک بجای تازه گیرند ۲
بالا گذشت ۲ تخم خربزه دراول گرم ودوم تر ۲
تخم خشک بجای تازه گیرند ۲
سکبینج افتیمونی منقول از مصنف
اسطوخودوس را با نیم تخم شاهترج بریک
دراول ودوم گرم وخشک ۲ منه
تخم دوم افتیمون بسفاج خشک ۲ فستق شامی
دراول گرم ودوم تر ۲ کوفتنی نیست
بیلهٔ کابلی هریک ده درم بیخ بنفشه دوازده
بانیم من خربزه تخم خربزه دراول گرم ودوم تر ۲ منه
بالا گذشت ۲ بیخ خربزه دراول گرم ودوم تر ۲
بیخ خشک بجای تازه گیرند ۲
بیخ مهک بجای تازه گیرند ۲
بالا گذشت ۲ تخم خربزه دراول گرم ودوم تر ۲
تخم خشک بجای تازه گیرند ۲
سکبینج افتیمونی منقول از مصنف
اسطوخودوس را با نیم تخم شاهترج بریک
دراول ودوم گرم وخشک ۲ منه
تخم دوم افتیمون بسفاج خشک ۲ فستق شامی
دراول گرم ودوم تر ۲ کوفتنی نیست
بیلهٔ کابلی هریک ده درم بیخ بنفشه دوازده
بانیم من خربزه تخم خربزه دراول گرم ودوم تر ۲ منه
بالا گذشت ۲ بیخ خربزه دراول گرم ودوم تر ۲
بیخ خشک بجای تازه گیرند ۲
بیخ مهک بجای تازه گیرند ۲
بالا گذشت ۲ تخم خربزه دراول گرم ودوم تر ۲
تخم خشک بجای تازه گیرند ۲
سکبینج افتیمونی منقول از مصنف
اسطوخودوس را با نیم تخم شاهترج بریک
دراول ودوم گرم وخشک ۲ منه
تخم دوم افتیمون بسفاج خشک ۲ فستق شامی
دراول گرم ودوم تر ۲ کوفتنی نیست
بیلهٔ کابلی هریک ده درم بیخ بنفشه دوازده
بانیم من خربزه تخم خربزه دراول گرم ودوم تر ۲ منه

منقول از مصنف سرکهٔ آب با دو نیمچه تازه یکساعت طبل با دو طبل قند شربت بنیز دو اگر خشک باشد بگلاب تر کرده ودر آب جوشانیده بدست فشند مقوم سازند ۱۲

زرشک هر یک دو درم گاؤزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش ازین باید که
تنقیح و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی بیشتر روز ها دهند و در مبحث
تپها تدبیر ازالهٔ عفونت گفته آید بتمامه انشاء الله تعالیٰ **فائده** در بیان چیزهای
که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی و احدی وارد شدن در معده
و آن اقسام است شموم نخلخه نفوخ سعوط و جورسنون قطور نطول سکوب انکباب
کماد تدهین تمریخ کحل برود فرور نجور طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه آبزن
پاشویه و در اینجا معنی هر یک گفته آید **شموم** انچه بویند خشک یا تر **نخلخه** آنکه چیزی رقیق
خوشبو در شیشه نهند و ببویند **سعوط** انچه در بینی چکانند **نفوخ** انچه در بینی دمند
جور انچه در حلق چکانند **سنون** آنکه ادویهٔ سائیده بر دندان مالند **قطور** انچه
در گوش و دیگر شگافها چکانند **نطول** انچه از مائعات بر ظاهر بدن ریزند از فاصلهٔ
بی توقف و گاهی بر ابزن و انکباب نیز اطلاق کنند **سکوب** آنکه چیزی سائل از فاصله
بر بدن ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند **انکباب** بخار آب گرم بدن
رسانیدن خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارف است که برای آوردن
عرق میکنند یا بخار ادویه بگوش رسانیدن **کماد** آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون سرد شود باز
گرم نموده بگذارند خواه آنچیز خشک بود خواه رطوبت ناک **تمریخ** آنکه چیزی تر بر بدن بمالند
تدهین آنکه روغن مالند **حقنه** آنکه چیزی سائل در مخنه انداخته در روده رسانند از راه
دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروف است **شافه** انچه دراز ساخته
در دبر یا در قبل بردارند یا با آب سائیده در چشم کشند **فتیله** انچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند
یا در گوش یا در بینی یا در جراحت درآرند **حمول** آنکه لته را بادویه آلوده در قبل یا در دبر دارند **فرزجه**

معمولیکه مخصوص بفرج زن باشد کحل انچه بمیل در چشم کشند برد و ادویهٔ سرد که آنهارا ترتیب
کرده باشند و بچشم استعمال نمایند فرد رانکه ادویهٔ خشک رابسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند
بخور انکه ادویه رابسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بعضو دهند بطریق
مخصوص ضماد انکه چیزی ترکه تندار باشد بر بدن گذارند طلا انکه چیزی ترکه تنک باشد
بر بدن گذارند آبزن انکه آبی که در وی ادویه پخته باشند در ظرف کلان اندازند
و بیمار را دران نشانند پاشویه انکه در آب گرم یا در آبی که در وسبوس و گل خطمی و گل
بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال اینها تنها یا مرکب جوشانیده باشند پایهای بیمار بگذارند
بنوعیکه تا زانو در آب بود و در تبهای گرم که برای ازالهٔ صداع و بخار دماغ بکار برند باید که
سر را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و حجابی درشت در پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شده شمومیکه
بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سفید سائیده شکر که و آب کشنیز تر و گلاب باهم آمیخته
ببویند و اگر نخلخه سازند بهتر ست و آنجا که بیخوابی باشد سرکه نباید آمیخت و اگر گرمی بسیار
باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار پاره کرده و میوهای دیگر و گلهای سرد اثر
تمام دارد و آن را که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربز یا آب کدوی
پخته کنند شمومیکه بیماریهای سر را نفع دارد مشک عنبر دارچینی جند بیدستر
قرنفل زعفران شونیز است حسب حاجت هرچه خواهند بکار برند سعوطی بارد که
امراض گرم و خشک دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هریک یک جزو
شیر دختران دو جزو اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند می شاید
وانجاکه بی خوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطی

بابونه بسیار زرد و سطاخودوس خوشبو باشد بهتر است
حنای که در وسط آن سرخودوس خوشبو باشد بهتر است
مشک خالص بهتر است
زعفران گرم و خشک است
گل بنفشه سرد و خشک است
گل نیلوفر سرد و خشک است
گل بابونه گرم و خشک است
گل خطمی سرد و خشک است
گل بید سرد و خشک است
گل کاهو سرد و خشک است
گل نیلوفر سرد و خشک است
گل کدو سرد و خشک است
گل تربز سرد و خشک است
گل کشنیز سرد و خشک است
گل شونیز گرم و خشک است
گل قرنفل گرم و خشک است
گل دارچینی گرم و خشک است
گل جند بیدستر گرم و خشک است
گل عنبر گرم و خشک است
گل مشک گرم و خشک است
گل صندل سفید سرد و خشک است
گل گلاب سرد و خشک است
گل شکر سرد و خشک است
گل آب کشنیز سرد و خشک است
گل آب کدو سرد و خشک است
گل آب تربز سرد و خشک است
گل آب کاهو سرد و خشک است
گل آب نیلوفر سرد و خشک است
گل روغن بادام گرم و خشک است
گل روغن تخم کدو سرد و خشک است
گل روغن خشخاش سرد و خشک است
گل روغن بنفشه سرد و خشک است
گل روغن نیلوفر سرد و خشک است
گل روغن کنجد گرم و خشک است
گل روغن کنجد گرم و خشک است
گل روغن کنجد گرم و خشک است
گل روغن کنجد گرم و خشک است

که امراض سرد و تر دماغ را سود دارد صبر مرکندر مضض جند بیدستر زعفران به آب ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفوخیکه مسکوت را بهوش آرد و سدهٔ دماغ را بکشاید کندش خربق سپید کوفته و بیخته اندک اندک در بینی دمند وجور که اُم الصبیان را نافع ست صعتر جند بیدستر زیرهٔ کرمانی مساوی در شیر حل کرده در گلوی طفل ریزند وجور که مصروع را بهوش آرد حلتیت جند بیدستر سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد سورنجان قرنفل سعد گزمانج پوست بلیلهٔ زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و بکار برند واگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که درد گوش را که از گرمی باشد سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانند تا سرکه رود در روغن بماند قدری در گوش چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب و سوزش بول را مفید ست سفیداب کندر انزروت صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته با شیر دختران در اهلیل چکانند قطول که خواب آورد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هریک پنج درم پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هریک ده درم کشک جو پنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند قطول که امراض سرد سر را نفع دهد بابونه اکلیل الملک نام مرزنجوش بربنجاسف صعتر ورق الغار جمله برابر بجوشانند و بر سر ریزند و انکباب سازند فائده در امراض گرم دماغی مهما امکن بنطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه قطول که ریح را از عضوی به تحلیل برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس را زیانه تخم کرفس زیرهٔ کرمانی

---

۱۰ صبر لغت عربی ست بمعنی ایلوا گویند گرم و خشک در دوم و تلخ

عربی بمعنی بول یا لفظ نامند گرم است

در آخر سوم و خشک در آخر دوم گند بیلم

لغت عربیست گرم و خشک ست در اول

صفن بفتحتین بمعنی سوسمار نیز ست

در حرارت و برودت و خشک ست در دوم

یا کان بفارسی شاسفرم بمعنی سلطان ایارج

بهندی تمی گویند و بعضی یتم تمی نترانند

گرم است در اول و خشک در دوم از ادویهٔ زنانه

معرب از نگوش فارسی است بهندی

دونا مردانه نامند گرم است در آخر دوم و خشک

کندش بفارسین بهمه و بپشین بعجمیتین نامند گرم

ست در آخر سوم و تری در دوم

گز بهندی کنکی گویند گرم و خشک است

صعتر گرم و خشک است

در آخر دوم حلتیت بافغار

بهندی پینگ نامند گرم است در اول

و خشک در آخر دوم سورنجان گرم است

در سوم و خشک در دوم سعد بالفتح بهندی

موتها نامند گرم و خشک ست در دوم گزنانج

گزبهندی طرفا و بهندی جها و گویند و گزنانج

عبارت از مغز آنست گز بهندی کاهین نامند

سرد است در اول و خشک در دوم گل سنج

بعربی ورد و بهندی گل طریق ساختن وی در گوشه است

و دم سر و بن گل تازه را قماع پاک کرده در روغن گنجد

بپزند و بیالایند گل سپید شود

گل گل سپید را بآب انار خشه در ظرف آهنین

گل گل سپید را بآب انار خشه در ظرف آهنین

آنرا بآفتاب گذارند و چون گل تازه بهم رسد

آنرا بیرون کنند و دیگ گل تازه بهم رسد

مرزنگوش ثبلت صعتر و آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر ازین ادویه
انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که باد از عضو بتحلیل برد گاورس و
نمک در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و سبوس گرم کرده و
خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد ترکه عضو را نرم کند و تسکین درد نماید نفثه
بابونه تخم شبث بجوشانند و آب صاف وی در مثانه گوسپند یا گاو اندازند گرما گرم
بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل
و برود و ذرور حسب احتیاج از انچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست
بخور که مقوی ذهن و دماغ است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است
عود قسط شیرین صندل سپید هر یک یک درم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته
و بیخته بگلاب بسرشند و گلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بیشتر میکرده باشند
غب غیر خالص و تیهای بلغمی را برکند اما بعد پختن مادّه پوست بیخ بادیان و تخم آن
بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلاء ضماد حقنه قتیله شافه حمول
فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل
لائق گفته آید انشاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تب دق را سود دهد کدو
خیار خرفه کاهو تره برگ گل نیلوفر گل بنفشه جو منفشر حمامه یا هر چه از اینها بهم رسد در آب بجوشانند
و در ظرفیکه چون بیمار در ان بنشیند آب او تا بگلو برسد اندازند بیمار را بنشانند و ساعتی
بماند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها که برای هر مرض
مخصوص است در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی پاشویه که در جذب مادّه از سر
اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها در آن داشتن نیز سود دارد فائده

سه گاه در سه بهره
جاورس با بنفشه یا بهی
دو درم با افشره خشک و
سه با بهی با بنفشه گان
دو درم با افشره خشک
نیم با بهی با بنفشه گان
سه با بهی با بنفشه گان
نیم با بهی با بنفشه گان
سه خشت

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب مادّه از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی
وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از جانب قدم و هنگام
کشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند **فصل** در فصد باید دانند که فصد
استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط درین برمی آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط است
یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده پس
هرگاه رگ زنند هر چه در رگهاست بالضرور مستفرغ میشود و غایت آنکه خون بسیار برمی آید
و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر که این نفع ندارد پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ
مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت و دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری است
هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد
شرب آن اگرچه مادّهٔ غیر مقصود برآید حبس نتوان کرد پیش از عمل دوا اگر کنند.
ضرر دهد سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران شرطست
و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع است بعد ازان تا تمام عمر مجوز بشرط ارتفاع
مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند فائده گاه باشد که غلبهٔ خون محسوس
شود و فصد کنند اما خون کمتر گیرند و بدان سبب مادّه در حرکت آید و تپ آرد و در یوقت
زود فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرری بدل و دماغ رسد و کرب
و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند
فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب بحجر زهره که قسمی از کژدم است که هنگام رفتن دُم خود برزمین
کشان میرود و از خواص اوست که چون کسی را بگزد از هر بن موخون روان شود فصد بعد لدغ وی
البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما انچه بتجربه رسیده اگر مادهٔ دم کثیر باشد

آن را قصر کنند پس در صورت بایستی که اول نضج القلوب
نیابند بعد و فصد کنند و اگر نه نضج القلوب
قوی بیش از دوازده سال فصد منع است زیرا که
درین وقت رطوبات بسهولت متحلل میشوند و
هنوز کم نشده است و درین هنگام احتیاج
بخون میباشد پس اگر درین وقت فصد کنند خلط در
واقع شود و اگذاری انضج مستلزم قوت بدن خون را
مانع شمارند زن شیر دار الا در بادی درین صورت
اجتناب از فصد لازم است زیرا که درین حالت
خون نهایت کم میباشد و بلغم غالب میشود و درین
وقت فصد منع کرده اند از بهر آنکه درین وقت
شیر مشروع میشود و خون پیدا میگردد
بسبب غلظت خون بودن خون در بعضی علتها
مثل ورم حار و تپ محرقه و غلظت در خون پیدا میگردد
بسبب نقصان حرارت از انضج مستلزم
سودا میگردد و درین وقت فصد منع است
بعد از آنکه بعد شصت سال
رفت آن سبب غلظت خون و تغیر طبیعت و صورت
موجب غلظت خون نیست در منضج القلوب
بدان سبب که بعد شصت سال منع کرده اند
لدغ عقرب حجر زهره

در سمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویدا است و بیان اوقات فصد و آنکه کدام گزاکنند و کرانه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود و شناسند و اکنون انچه لابد بسیعت مذکور میشود کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت[۱] لیمو یا شربت[۲] انار ترش و مانند آن دهند گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست بر جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصد را راحت داده و قدری حرکت فرموده بار دیگر همینسان دو سه بار وقفه کرده بگیرند اغلب که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه قی کنانیدن است پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دو[۳] ارالمسک در آب حل کرده در حلق چکانیدن نافع و آنروز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است که حریره و تنبول[۴] بعد فصد بهر کس میدهند و همچنان آنچه در بعضی اطبای جاهل رواج یافته که البته سردی نوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را مدد دهد و بی حاجت هیچ نباید داد و در بنولار گها که بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال[۵] الکحل[۶] باسلیق[۷] جبل الذراع اسپلم البطی صافن عرق النساء نابض چهار رگ قیفال را سرار و گویند و وی برابر ابهام یعنی نرانگشت است و علتهای سر و در را نافع الکحل را هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع است علتهای همه بدن را مفید باسلیق[۸] برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن را که تنورهٔ بدن گویند سود مند و امراض رجلین را مفید و بدانند که زیر این شریان[۹] است و جهیدنش محسوس می شود و باحتیاط باید کشود و تانیش بشریان نرسد جبل الذراع[۱۰] در بعضی دستها رگ

---

[۱] شربت ظاهر شده باعلای ساعد جهت گذشتن رگ قیفال بسته و وحشی رفته نزدیک بمنزوعت

[۲] پستر بطرف وحشی رفته نزدیک بمنزوعت

[۳] ارسیده جهت اشتباه بدین عیشت که

[۴] تنبول نشاید بدینسان نوشت و کحل الذراع

[۵] قیفال الکحل مسح

[۶] الکحل دوی ارگست از قیفال و باسلیق

[۷] باسلیق برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن را که تنورهٔ بدن گویند

[۸] شریان

[۹] جبل الذراع رگی است که از قدر

[۱۰] الستر جمع آن شرایین ۱۲ منه

باسلیق است و در بعضی بارگ الکحل آمیخته و گفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال است اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته ابطی برابر خنصر است و آنرا اسلم
نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشا و امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم است
و ازابطی متصل است گویا شعبه آنست و آنرا مابین خنصر و بنصر میزنند و بعد کشادن دست
در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و
دل را نافع است و شش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر
می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر شتالنگ واقعست
برابر زانگشت حیض بگشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب را سود دارد و
مادّه را از سر فرود آرد و ماتبض زیر زانوست و نافع تر از صافن است و درد احشا و پشت را
مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسار گیست گره دار که از بستن پای
معلوم میشود اگر بر ساق پای یابند بهتر والا مابین بنصر و خنصر پشت پای بگشایند از برای
عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بمنافع صافن است چهار رگ عبارت ازان چهار
رگ است که دو برلب زیر و دو برلب بالا واقع اند در باطن لبها میگشایند از نشتر گرد سر امراض
دهان و لثه را نافع است و دیگر رگهاکه زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و در گوشه چشم
واقع اند چون کمتر میگشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد نشانش
آنست که خون سرخ خالص برآید و بدقق خارج شود و ضعف دل آنا فانا ترقی کند چون
چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازق بران گذارند و رفاده نهاده محکم ببندند و دست
بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلا حرکت ندهند و تا ده روز بسته دارند و پس از
ده روز برفق باید کرد باز باید بست و همینسان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد

ازابطی یعنی از متصل آمده لهذا مابین نام

سه گره یعنی ۱۲

ثریان زیرودی مابین باشد ۱۲ منهج

که قیفال بر ابطی بر اسلم دروی خلاف اثیر

بالاست باشد که از نسمو کاتب باشد

نگردن نسمای این کتابچنین است ۱۲

عابی محو حسین ۵ دست و برابر دارد

میگذارند رفع اثر اگر خون ضعیف الاکثر است

تا خون چند اکثر مطلوب است برابر دارند

دست و برآب گرم نشنید چندان بر ارند که

خون خود بخود بند شود و هم درین صورت

بر انگیزد این رگ باریک است و خون آن غلیظ

احتیاج بحبس نمیشود بلکه قدری معتد به برآمده

بنشسته بندند ۱۲ منهج القلوب ۵ ممتن

معنی وی سلیم است و چون این رگ زیر خود و

پهلوی خود شریانی و عصبی ندارد و سمی بدین

اسم گشته ۱۲ منهج القلوب ۵ شتالنگ بکسر

اول و فتح لام و سکون نون و کاف فارسی

استخوان بجول پارا گویند و آن استخوانی باشد

که در میان بند گاه پا و ساق واقع است و

بتازی کعب خوانند و بر همان قاطع ۵ بشین

نقطه دار و ضاد معجمه بر وزن فرهاد

بچول نقطه و آید بر وزن فرهاد ۱۲

بنده و بانون بر وزن تمام ساق و ران

و بفارسی بر بضم زا و جیم ۵ لیکن مصنف

نام عرق النسا بنجه مصنف فرموده و طریق

است که در ران باشد و بر ساق و قدم

نباشد و بفارسی آبگاهی ۱۲

سیاتیک بر وزن آبگاهی

درد آرد مفرح القلوب بتفصیل

بیان نیست در مفرح القلوب ۱۲ لازق

بچسبد و بفارسی همرنگ گویند و دوای

لازق چیزیست که چسبیدن با پوست

شکل زناره یعنی مانند چیزیست

جراحت را بندند ۱۲

و درین میان محافظت طبع باید کرد تا با اعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین انزروت
کہ نہ قبض شعود و نہ اسہال ۱۲
شب یمانی قلقطار اقاقیا جلنار صبر کند ہر یک یک درم صمغ عربی دو درم تمہ را بکوبند
و بجریر بیزند و بسپیدۂ بیضۂ مرغ بسرشند و با پشم خرگوش یا با خانۂ عنکبوت کہ پاک کردہ باشند
بیالایند و در حجرہ فروگذارند و درمیان پوست بامیل درکردہ و بالای پوست نیز
بگذارند گرد اگرد و پس ببندند بعصابہ و پایہا و دست دوم را بستہ دارند تا خون بدان جانب
مائل باشد **فصل سوم** در حجامت و ارسال علق بدانند کہ حجامت و علق کودکان را
بجای فصد است و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفتہ شد کہ بعد از شصت سال حجامت
منع کردہ اند و پیش از دو سال نیز جائز نیست و بہتر آنست کہ روز چہاردہم و پانزدہم از ماہ حجامت نکنند
و بہترین ایام شانزدہم و ہفدہم باشد و بہترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز برآمدہ
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسی کہ خون او غلیظ باشد کہ چون از حمام برآید یکساعت بیاساید
باید کہ وضع محاجم نماید و ہر گاہ در عضوی مادہ جمع آید و کثیر باشد تا کہ فصد نکردہ باشند تنقیہ
بنفس عضو نباید کرد و حجامت پس سر سر را پاک کند و بر نقرہ گردن خلیفۂ اکحل باشد اما نسیان آرد
قائم مقام ۱۲
بہتر آنست کہ فرو تر از نقرہ کنند و میان شانہا خلیفہ باسلیق ست لیکن معدہ را ضرر دارد و خفقان
آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفہ صافن است حجامت بلا شرط بہر جذب بخار بکار آید
و امالۂ مادہ نیز نماید اما علق آنجا بکار آید کہ حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل**
در منضجات بدانکہ نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست کہ ہر خلط باید کہ بقوام معتدل آید
تا نزد تنقیہ وی بدو آسانی برآید پس خلطی کہ غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست کہ قوام او از ان غلظت فرو تر آید و خلطی کہ رقیق است چون صفرا و بلغم مائے
نضج وی آنست کہ میل بغلظت نماید نسبت بر قتی کہ دارد و صفرا رقیق تر از جملہ

زنبار یمانی ست مانند سرو خشک
درسوم در اکثر ۱۲ انزروت
خشک در اول آن ۱۲ اخر دوم ۱۲
شب یمانی شب بسرشیدہ و شستہ و فتح آن
خبازی موجود و شستہ و فارسی زاک
شفاف است و نوعی از ان سفید
گرم در دوم و خشک در سوم کزانی اخر
فلقطار نفتح و وقاف و سکون لام
پیازنوعی است از زنبق گرم در اجوام
وسیستان و قرظ قسمی از مغیلان ست گرم و خشک
بمنزلہ ۱۲ صمغ عربی با نفتح بمنزلہ گوند بول
مخزن بمنزلہ صمغ عربی با نفتح بمنزلہ گوند بول
نامند مستدل در گرمی و خشک در دوم ۱۲
مخزن بمنزلہ صمغ عصا با نفتح بمنزلہ گوند بول
دو دوم و بہندی جوناک نامند ۱۲
حجامت نکنند الخ چہ مستحق گردد
و اخلاط بدان تیز بجذب از دماغ و فوروا فتون
میکردند و با الفرد در بظاہر تن میگراینده و در بعضا
حقیقی کہ چہاردہم و پانزدہم ست بکمال غلبہ
میرسند پس مستوجب مباطن میشوند و از انجا
اخلاط صالحہ بمبارطہ قلیل الحکم کردند
زود تر میل بباطن مینمایند و اخلاط فاسدہ
بمبارطہ غلظت بدان سبب حشر کمتر میکنند
پس اگر وضع محاجم در شانزدہم و ہفدہم
اتفاق افتد خون فاسد صرف بروں
ایدو ہو المطلوب ۱۲ منہ
بمنزلہ نقرہ گردن نقرہ با نضم جمل
تمامی قحبہ منہ پس سم ۱۲ کذا فی نجرا لجواہر

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که در ان محسوس میشود بعد خروج آن بسبب کثافت لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی هوای بخاری ست مر آنرا زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب کثافت است اگرچه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا در تب خوبی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر در وی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبهٔ خلط منضج داده بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآیند بی تصدیع و ضرری نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضروری ست بعد فصد کردن منضج صفرا اغاب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاهو نیم کوفته سه درم تخم کاسنی نیم کوفته دو درم گل سرخ از پوست سبز که زیر گل میباشد واز تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانه روز پس مالیده و صاف کرده بنوشانند فقط یا همراه سکنجبین یا تر نجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معدل است منضج است و ذکر منضج جدا بنا بر فوائد چند است که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست که ادویه را در آنقدر آب بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا تمامتر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و هر نقوع و شیرها و تخمهای سرد که مذکور شد تبرید باید کرد و ازین ادویه بمنضجه هرچه بهم رسد توان داد و از انکه صفرا اقسام است در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و انچه ازا وزان ادویه نوشته شد بنظر بر شخص معتدل العمر و معتدل القیافه است پس اگر مریض طفل

گل بنفشه ۷ تنکه ۷ تولون
عنب ۷ تنکه ۷ تولون
مرب از نیلوفر ۷ تنکه ۷ تولون
بنفشه ۷ تنکه ۷ تولون
آب ۷ تنکه ۷ تولون
آب دوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهارم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجم ۷ تنکه ۷ تولون
آب ششم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب دهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب یازدهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب دوازدهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سیزدهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهاردهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پانزدهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شانزدهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفدهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هجدهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نوزدهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیستم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیست و یکم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیست و دوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیست و سوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیست و چهارم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیست و پنجم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیست و ششم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیست و هفتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیست و هشتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب بیست و نهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی ام ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی و یکم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی و دوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی و سوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی و چهارم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی و پنجم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی و ششم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی و هفتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی و هشتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب سی و نهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهلم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهل و یکم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهل و دوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهل و سوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهل و چهارم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهل و پنجم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهل و ششم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهل و هفتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهل و هشتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب چهل و نهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاه و یکم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاه و دوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاه و سوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاه و چهارم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاه و پنجم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاه و ششم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاه و هفتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاه و هشتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب پنجاه و نهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصت و یکم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصت و دوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصت و سوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصت و چهارم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصت و پنجم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصت و ششم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصت و هفتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصت و هشتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب شصت و نهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتادم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتاد و یکم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتاد و دوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتاد و سوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتاد و چهارم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتاد و پنجم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتاد و ششم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتاد و هفتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتاد و هشتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هفتاد و نهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتادم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتاد و یکم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتاد و دوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتاد و سوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتاد و چهارم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتاد و پنجم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتاد و ششم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتاد و هفتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتاد و هشتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب هشتاد و نهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نودم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نود و یکم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نود و دوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نود و سوم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نود و چهارم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نود و پنجم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نود و ششم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نود و هفتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نود و هشتم ۷ تنکه ۷ تولون
آب نود و نهم ۷ تنکه ۷ تولون
آب صدم ۷ تنکه ۷ تولون

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نماید اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر فرماید
واین تصرفات بر عقل طبیب ست **فائده** صفرا در سه روز پخته میشود اگر منضج داده شود
بشرطیکه صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص باشد در پنجروز یا زیاده بران حسب
ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه برآورده یازده دانه بادیان نیمکوفته دو درم واگر بادیان
رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست
که بالای ویست خراشیده وجوکوب نموده سه درم تنکاعی نیمکوفته دو درم
پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد
گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو تولہ
اعانت تمام کند در نضج اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین باید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوری
بلغم از آمیختن صفرا میشود لهذا بعضے آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت
کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع مرکبات یاد دارند
ونخود آب در منضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تپ باشد نتوان داد مگر انگاه که تپ کهنه
شود و هرچه معدل آنست منضج آنست **فائده** بلغم در سه چند ایام نضج صفرا نضج
میباید یعنی در نه روز پخته میشود از دادن دوا بشرطیکه از جمله اقسام غیر غلیظ
وغیر رقیقه باشد والا ممکن ست که در پنجروز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد حسب
ماده وکم وزیاده کردن ادویه برای طبیب ست منضج سودا اسپستان هبیت دانه عناب
دو دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم
پرسیاوشان دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد
بقند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته واین دوا منضج سودای خالص ست

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نماید اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر فرماید
واین تصرفات بر عقل طبیب ست **فائده** صفرا در سه روز پخته میشود اگر منضج داده شود
بشرطیکه صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص باشد در پنجروز یا زیاده بران حسب
ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه برآورده یازده دانه بادیان نیمکوفته دو درم واگر بادیان
رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست
که بالای ویست خراشیده وجوکوب نموده سه درم تنکاعی نیمکوفته دو درم
پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد
گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو تولہ
اعانت تمام کند در نضج اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین باید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوری
بلغم از آمیختن صفرا میشود لهذا بعضے آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت
کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع مرکبات یاد دارند
ونخود آب در منضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تپ باشد نتوان داد مگر انگاه که تپ کهنه
شود و هرچه معدل آنست منضج آنست **فائده** بلغم در سه چند ایام نضج صفرا نضج
میباید یعنی در نه روز پخته میشود از دادن دوا بشرطیکه از جمله اقسام غیر غلیظ
وغیر رقیقه باشد والا ممکن ست که در پنجروز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد حسب
ماده وکم وزیاده کردن ادویه برای طبیب ست منضج سودا اسپستان هبیت دانه عناب
دو دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم
پرسیاوشان دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد
بقند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته واین دوا منضج سودای خالص ست

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با دویه که برای نضج هر خلط مخصوص ست آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزاے رقیق وے بسبب حرارت خشک میشود و مابقی غلیظ شده از نوع خود پدید آید آنرا سودای غیر طبیعی میگویند و مراد از سودا سودای دموی و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین ست و سودای طبیعی که بسوزد و آن نیز مسمی بسودای غیر طبیعی میگردد پس سودا از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجبست **فائده** ماده سودای خالص در پانزده روز نضج میپذیرد باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شائسته آن میشود که مسهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده مزبور نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که انچه از تعیین ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دواے منضج نپخته میشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است و وی همیشه در کار خود دست لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز زائل میشوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین **فصل ۵** در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضاے دور فرود آرد و ملین آنکه انچه در فضاے معده و امعا و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا پیشتر ادویه منضجه تلمین دارند کما لا یخفی

لہ سودای دموی و سودای بلغمی با مگر سودا

دموی قلیل الفساد و بطی الروایه

است زیرا که دم افضل اخلاط

و مناسب حیات و صحت و سودا

صفراوی شدید الفساد و سریع الروایه

بواسطه اوساط حدت و تلخی

نفوذش لیکن علاج بیزودقبول

بکند در اندک مدت نپخته میگردد

بسبب لطافت باده و سودای

سوداوی انچه از سودای رقیق

بود از زود هضم از انچه از سودای

غلیظ حاصل شود زیرا که او بسبب

رقت عائص تر و فاقد تلخیست لیکن اگر

تندرک کند علاج بیزودقبول میکند و

انگه ماده رقیق زود تحلیل یابد و انچه از

سودای غلیظ بود غلیظان او و تلخی

باعضا کمتر چسپیده باشد او

در تحلیل و نضج و قبول علاج عاصی میشود

و سودای بلغمی رقیق باشد یا غلیظ کمتر

قبول میکند و واردات تلخیست باخلاط

نپخته اما چون ماده او غلیظ است و تلخ

تحلیل بیزود نمی یابد و ضرر وی انگه

فائده در تفاوت سودای صفراوی و سودای بلغمی انچه

از تفاوت تحلیل و انچه از تفاوت عام

بود و سودای بلغمی انچه

نضج میپذیرد بعد از سودای صفراوی

از زیرا که سودای بلغمی غلیظ بود و تلخی

نضج ناقص بود و نضج ناقص زود زائل نمیشود

انچه از تفاوت سودای بلغمی با سودای

سودای دموی پدید آید و سودای

سودای دموی پدید آید و سودای

سودای صفراوی پدید آید و سودای

سودای صفراوی پدید آید و سودای

سودای بلغمی پدید آید و سودای

اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نماند بهتر ست ملین مبارک که اکثر امراض باطنیه و ظاهریه را مفید ست و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را نیز میدهند و طفلان و پیران را بدستور و تنها و در مهای احشا[۵۱] الی غایت نافع و با همه مواد موافق بود صفت آن مغز فلوس خیار شنبر[۵۲] بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب گرم بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیرهٔ تخمهای دیگر باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب[۵۳] باید داد و آنجا که شائبهٔ نضج بود شیرهٔ بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیار شنبر بادیان ست و گلاب و هر گاه خواهند که ملین مذکور قوی شود شیر خشت[۵۴] اصیل و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده دهند اولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ نباید داد و باید دانست که کسی را که رودهٔ وی ضعیف باشد و مهیا بر پیچش بود مغز فلوس را بی روغن بادام زنهار ندهند کذلک زنان حامله و پیر را بی روغن بادام نباید داد تا ایمن باشد از پیچش اما اطفال شیر خواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیر خوارگی که سطح روده بدان ملاست دارد و مغز فلوس تشبث[۵۵] در جرم وی نمی تواند کرد تا محتاج بروغن باشد و مقدار مغز فلوس در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست و هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماشه[۵۶] زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر دارد خصوص در معتدل المزاج فائده چون مقدمهٔ اسهال مذکور میشود و چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت قوی دهند چنانچه در قولنج و جزآن آنجا ینضج حاجت نیست و شب و ابر و باد مانع نه دهند

اسم و الف مقصوره سوای جناب

اشیه دلیکه باشد شکل جگر و سپرز

وروده و غیره ۱۲ انجیر ۱۲ خیار شنبر

معده جیار چیز فارسی و بهندی

مشهور و در عوف آن پیروه ۱۲ است

خشبی ۱۲ گویند و در بیان پیروه ۱۲ گویند که آن را فلوس

پنجه میباشد که مغز فلوس عبارت از ان ست

سرمه و قرنبت و راول ۱۲ گویند فی الخزن

عنب الثعلب بکسر عین و فتح

نون و ضم باء موحده و فتح لام و باء

شده و سکون عین مهمله و فتح لام و باء

مشدده و سکون عین مهمله و فتح لام و باء

مشدده و سکون عین مهمله و فتح لام و باء

برگ آن مروق کرده ای

و آب بروق با مل بجارت ست چوده

حرارت و بروت عنب الثعلب مختلف

و در آب بروق اجزاء حاره غالب

آب رودن انظهرت فقاکذانی افادالا ستاد

۵۴ شیر خشت شیرینست که در بلاد

خراسان و مهرات بر درخت کرد آن را

بزبان دهات نواح خراسان کیر و دور

درخت دیگر کیر و مانند می نشیند

بخش انگشت کذا آن ارفیل صمغ نخت

که از کرمهای آن درخت برای آید

و تعقد کرد و از فیل شبنم نخت

گرم ست در آخر اول و معتدل در رطوبت

و یبوست ۱۲ مخزن ۵۵ نشت چنگ

در زون و در او یمنت انجیر خرس

۵۶ ماشه ۱۲ صراح نشت جو زن

نشت جو گی شود ۱۲

مسهلے که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر شکم پیچد اندک آب گرم باید داد و بالاے دیگر مسهلها چون جهاو سفوفها لازم است که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع ست اما اگر تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست همچنان در بعضے ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هرچه در وے حب الملوک باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن بهتر ست زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد درین ترکیب چنانچه قرشی نوشته و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد هر دو بازو بسته و بینی گرفته بنوشند و بغرغره دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهترین اشیاست و خوردن خیربو ابد ستور و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد و بدانند که مسهل را بقی خواهد برتافت باید که نخستین قصداً قی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب آنست که بدین حیله نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و بمحلے محفوظ باید نشست و استنجا بطبخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز از ضرر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند منعست که بالاے وی مسهل دیگر خورند همانروز بلکه بشافه مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بدهند باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس نیز مجوز ست و مصطگی کوفته بنخته یک نیمدرم همراه نبات آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هرگاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قے فرمایند و اگر کفایت نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هرگاه عمل کرده باشد و حرارت در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنے لعاب بهدانه و اسبغول دهند

و معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ساعتی رود غذای
ملایم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص پس اگر قوت
کفایت کند هیچ مسهل ندهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد بتفاریق باید داد
یک روز دو روز در میان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال بدحال نسازد
و هرگاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت و تپ نباشد ماست و
برنج نیکو چیزست و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره خرفه بریان و
بارتنگ بریان دهند و آنچه در باب اسهال مذکورست بعمل آرند **مسهلات صفرا**
این ادویه اند هلیله[۵۲] زرد تمر هندی[۵۳] ترنجبین منفشه افسنتین[۵۴] سقمونیا[۵۵] لیلات[۵۶] اجاص[۵۷] شاهتره
صبر گل سرخ شیر خشت بعضی قوی العمل اند و بعضی ضعیف هر کدام ازینها که
خواهند تنها یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را[۵۸] مشوی
نسازند بعمل نیارند مسهل **مرکب** که باخراج صفرا مخصوص ست پوست هلیله زرد
شش درم آلوسیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم عناب
نه[۹] دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک نیم درم شیر خشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت
هر واحد از دو درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه بر رای طبیب ست
و آنجا که طبع باین دوا نیک نیاید مغز فلوس باید آمیخت خواه مطبوخ[۶۰] ساز ند خواه
نقوع مختار ند و باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر یک درم یا زیاده درین مطبوخ
آمیز ند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد **فائده** هیچ دوائے
نیست که بجز یک خلط خلطے دیگر از اخلاط ثلثه برون نیارد و آنچه مخصوص گردانند باخراج
صفرا یا بلغم یا سودا بنا بر آنست که وے بیشتر آن خلط را برسے آرد **انتباه**

[۵۲] یعنے تخم بارتنگ ۱۲ [۵۳] مابین قمار و فلج بین ۱۲ و ۱۲ [۵۴] پنس عشقه نبات لغ [۵۵] ۱۲ [۵۶] ۱۲ [۵۷] ۱۲ [۵۸] ۱۲

در تپ نوبه یعنی قبل از دو هفته هلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آرد
پس اگر ضرورتی بدادن وی افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که
بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا نقوع اشیای که مرطوب و مقوی جگر باشند
بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاء الله تعالی **مسهلات بلغم** شحم حنظل قنطوریون هر یک
غاریقون حب الیل تربد حرمل حسک دانه بسفایج شونیز شکاعی **مسهل**
مرکب که اخراج بلغم نماید یارهٔ فیقرا تربد سفید حب الیل هر یک درمے غاریقون
انیسون، هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگے و نیم بکوبند و بآب
بادیان بسرشند و جمله یک شربت ست مرد کلان را و بدانند که غاریقون نباید کوفت
زیرا که در وے چیزے درشت مانند ناخن باشد و او زهرست اگر کوفته شود
ضرر میرساند لهذا آنرا بغربال موئین می مالند تا اجزاے صغیر غاریقون مستخرج شود
و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالاے غربال و در استعمال نیاید **نوع**
دیگر که بلغم بیرون آرد و در تپ ها نیز میتوان داد بسه فرکهنه نفع دهد عناب سپستان
هر یک بیست دانه زوفاے خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان را زیانه نیکوفته
هر یک سه درم مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت دانه اصل السوس
خراشیده نیکوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل
بماند صاف نمایند خیارشنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم دران بمالند
و یکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند **سفوفیکه**
بلغم برآرد تربد بسپید بروغن بادام چرب کرده و کوفته و بیخته سه درم
زنجبیل سحرق یک درم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند و اگر بجاے

ترنجبین ... ترنجبین ... ترنجبین ...

نمک شکر سپید آمیزند هم چند دو اگر مصطگی افزایند نیز رواست اما آنجا که
نمک یا تربد ممزوج نباشد با آب گرم دهند مسهلات سودا هلیله کابلی
هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد و حجر ارمنی آلهٔ مسهل
مرکب که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم لاجورد شسته
هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شصم حنظل خربق سیاه هریک دو درم سنبل الطیب
انیسون هریک یک درم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو نیم درم
نوع دیگر که باز الهٔ امراض سودا وی مخصوص ست هلیله سیاه ده درم بسفایج نیکو قشه
پنج درم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هریک هفت درم گل سرخ چهار درم
گاوزبان با درنجبویه هریک سه درم انیسون بادیان هریک دو درم خربق سیاه
دو دانگ تربد سپید خراشیده یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم ست بجوشانند
وصاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجورد و ملح نفطی هریک دو دانگ
نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند و اگر قوی تر خواهند شصم حنظل و
صبر سقوطری قدری اضافه نمایند فائده در مطبوخیکه افتیمون افتد
باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و او را بجوشانند و چون خواهند که فرود
آرند افتیمون بسته بیندازند و دو جوش داده فرود آرند و دران بمالند
و پوشیده نماند که حقنه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از انکه
عمل حقنه درین دیار کمتر مستعمل ست و چون مطابق مامورٌ به واقع نشود ضرر
بیشتر دارد درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار
کردیم هرگاه که مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کذلک

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشند مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت
که اندک قبض محسوس شود و شربت ملین و مسهل خود مهلت میخواهد و از انجا که نیکوترین تدبیر
شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف
احداث بواسیر میکند و در اینجا چند شافه مجرب مذکور نموده میشود شافه که قولنج را
بکشاید و طبع را نرم کند و در تپها توان بکار بست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای
مکی پنج درم نمک هندی یک درم عسل خیار شنبر شکر سرخ هریک ده درم شیاف سازند
و هر شافه در طول شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد
شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج
را موافق ست ترنجبین پنج درم صابون رقی و خطمی دنمک طعام هریک دو درم شکر
سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بمثل خستهٔ خرما تراشند
و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی اذیت باشد شافه که طفلان و ضعیفان
را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک و بورهٔ ارمنی هریک نیم درم هر دو را کوفته
در موم بسرشند و شیافها سازند و بروغن گل چرب نموده استعمال نمایند و
هرگاه شافه زود برآید اعاده نمایند فصل ۶ در مقیات چون ادویه قی آور
مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش از قی لازم ست بیان نموده میآید بدانکه هرگاه
خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از ان غذای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی
دیگر نباشد روغن خوشبو بر بدن بمالند و روز قی چیزی نرم چون اوگرای ماش و برنج بنوشند
و بعد مانع مقیات بنوشند حسب حاجت قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
اوگرا نیست بلکه آنرا قی تنها بهتر ست و کسی را که قی باسان نیاید سه روز بجام رود و تمین

عسل خیار شنبر عبارت از
رطوبت سیاه است که تخمیر میباشد
میان فلوس خیار شنبر دانرا
نرفلوس خیار شنبر میگویند ۱۲
صابون مودون نرم
وخشک درهم وصابون رقی
انگر عوض پیه روغن زیتون
دران اندازند چونکه قوام آن
نسبت دیگر انواعش پیدا شود لهذا اورا صابون رقی
میگویند چنانچه صاحب بحر الجواهر
گوید صابون رقی صابون مطبوخ
است و بعربی صابون رقی گویند
بوره ارمنی بفتح باء موحده
بورق یا نمک گویند ۱۲ منه
استخوان ۱۲

نماید و شوربای چسرب غذا سازد و طعامهای مختلف خورد پس در حمام یا در خانه
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفاده بر پشت چشم نهاده بعصابه
ببندند و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و مدد کنند و بعضی گفته اند که قی استاده
و سر فرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده برمی آرد بدین هیأت سهل قی بآسانی
می آید و باید که بدو دفع قی کند باندک فصل تا تنقیه معده بتمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما
باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی بآب سرد بشویند و دهان بآب گرم و بسکنجبین قندی
یا آبکامه تغرغر نمایند تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده اما در وقت سردی و بمردم سرد مزاج
چشم و روی را نیز بآب گرم باید شست و تغرغر به سکنجبین عسلی باید کرد و اگر بآب گرم فرنک کنند
کافیست و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود عود بقدر یک مثقال یا مصطگی یک درم با ریگ ساخته
باشکر آمیخته یا بی شکر بدهند و در آب سیب نبر شند و اگر بجای مصطگی گلقند و اطریفل
صغیر دهند رواست و هرگاه از مقیات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه آنرا زائل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه
و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند و بآب گرم تکمید
نمایند و منافع و مضار قی و آنکه شایسته بدانست یا نیست در مطولات و در شرح قانونچه مفصل
گفته ایم و در اینجا بهمین قدر اکتفا کردم پوشیده نماند که در شرائط قی آنچه در ماتقدم گفته شد
بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد بی آنکه
چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلاء معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود
از طعام فاسد و اگر عیاذا بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهائی
مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی بسیار کنند

سهل قوی زفاده و انگ و اگر بجای زفا
دو درم خرد لیسه پوست کرده نیجند و بم
بند بیتر کاشند و بعد شش ساعت بدو دانگ
زنانی سعد بکوبند و بقدری حصول منتوج بنوشند
بجرات آید و بهاء والا بیرنج شیرخشت
خاچوب ساخته بجلق و آرند و اگر نیرزد
نیم سکانی نشود و بجای آن بزرد نخود آرند
قولنج آب گرم جرعه جرعه بدهند و بانند
گر تطمین نواق استلقا را سود دارد
سبب بخلاف آب گرم گاه نواق
نافع است نیم نواق نیبی سالکه تمکن العلاج
باشد نا بعد از عمل در اول و نیا بد تا بیت نواق
و امتلاء مجرع بجهت آن کرده شد تا بد خاصه
فم معده و با طالب تا بد و سوت
نزاع امتلاء می کرد و شد
رجوع معده و بود و اگر
چند اول گرانی
بعضا جلا بد
چهارم نیج
طعام پدید می آرد
تهیل زائل میکند
دارد بیمار انرا چون استفا
وجدام و فرش و عرق النسا و رعشه و فالج
و وقوع کلیه و مثانه و دوالت
و اشباه
مادی و اگر اثر اش مادی علوی و فی شوط
مضر و مضعف معده است و نیز مضر
و بلغم و گوش و استخوان مضر دارد و در تداوی
و اگر زشت رنگ معده و جوف
دماغی را اگر بمعده تعلق نداشته باشد و بکه
و نیه و چروی و یرقان را مضر زاد ۱۲ منه
فائده در قی اداویه صنع النفس ادی النفس بیا
بخشد الدم و قیء الرئه بیا بکاروت
و دم در حلق ضعیف المعده و نیز موظ
بخور سعاد لبی شعر الی انا انی کا حاجت
ضروری واجی شود و شنا یم سهل
و با سانی فی توان کرد پاک نمازد ما کرنا
ضعف دماغ بود یا در سینه و عجب و رم بود قی روا نباشد ۱۲ مفرح

بدفعات اکنون بحسب هر سه خلط مقی مرقوم میشود مقی که صفرا را القی دفع کند سکنجبین قندی
دو مثقال[۱] در چهل مثقال آب اسفاناخ[۲] یا آب[۳] کشک جو یا آب نان[۴] کلاغ حل کرده نیگرم
بیاشامد و بدستور قی کند مقی که بلغم برآرد تخم ترب[۵] دو درم تخم شبت[۶] یک درم
بورهٔ نان نیمدرم همه را بگوبند و با عسل[۷] بسرشند و بدهند پس اگر خود بخود قی آید
فبها والا آب نیگرم مدد کنند مقی که سودا برآرد بگیرند ترب و بشگافند و خرق سیاه
در وی پر سازند پس آن ترب را در سکنجبین ترنمایند یک شب بعده آن ترب بجوانند
و سکنجبین عسلی با آب لوبیا[۹] آمیخته عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی شود مقی
که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین عسلی ده مثقال آب ترب چهل مثقال بهم آمیخته نیگرم بنوشند
مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ[۱۰] سوس تراشیده و نیکوفته و تخم شبت هریک
پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو هریک سه مثقال همه را در یک کاسه آب
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال شربت افتیمون شیرین نمایند
و بسرکه انگوری ترش کرده نیگرم بیاشامند و بدستور قی کنند **فائده** تا صرورتی
قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد
و ایضاً بضرورت قوی غیر معتاد بقی راقی نباید فرمود **فصل ۷ در مدرات**
بدانکه مدر آنست که ماده را از راه بول دفع کند و برای برآوردن مادهٔ عروق ادرار
نفع تمام دارد اما آنجا که خلط منتشر باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفر مایند
و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده در جگر باشد بینند که مائل بجذب است یا بمقعر اگر بجذب
مائل باشد ادرار بهتر است والا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول اسهال و در ورعرق باز
میدارد و کذلک اسهال یا در ورعرق مانع ادرار بول میشود برای توجه ماده بطرف مخالف و شک نیست

---

۱ مثقال بالک سرپوزن یک درم
۲ و در سیع درم پیاشد و در بقائی
۳ چهار درم باشد تخم برزموده ۱۲ منه
۴ اسفاناخ یا الکر بهندی یا الک نامند
۵ برد و تربت در آخر اول ۱۲ منه
۶ آب کشک جو بلوبی ماء الشعیر
۷ گویند دوی عبارتست از انگبین گرم
۸ جو یک حصه و در دیگ سنگین نمند
۹ واب لوبیا چنرن پارزده حصه بران پزند
۱۰ واب بیخ سوس پزند و بیخ دو حصه
۱۱ بادکش معتدل بیزند و بیخ دو حصه
۱۲ بگذارند تا گرد مخلط گردد
۱۳ بعده صاف نمایند و این را ماء الشعیر
۱۴ گویند گذاقی کتاب الاغذیه بلغیب الدین
۱۵ سم قندی ۱۲ منه نان کلاغ لفظ فارسی
۱۶ است و بلوبی جنازی نامند سردو تربت
۱۷ در اول ۱۲ منه ترب بلوبی فجل
۱۸ بضم فا و سکون چیم و بلندی میوانامند
۱۹ ۱۲ منه شبت بکسرتین و فتح بای
۲۰ موحده و تای مثناه فوقانیه مشده بلندی
۲۱ سوداگویند گرم ست در آخر دوم و خشک
۲۲ در اول دوم و هم آن در هر دو درجه
۲۳ عسل بفتح عین و سین و سین عربیست و
۲۴ بفارسی انگبین و شهد نامند گرم ست
۲۵ در دوم و خشک در اول ۱۲ منه
۲۶ تربت هندیست و بلوبی بای فارسی
۲۷ و بعربی لوبیا و فارسیان نیز لوبیا گویند
۲۸ انما نسته می شناسند لهذا او را لوبیا سفید
۲۹ گویند و سفید آن سنگین و در آخر اول
۳۰ در دوم سرد و خشک و بعضی گویند
۳۱ در سوم سرد و خشک در دوم ۱۲ منه
۳۲ اصل السوس کرهندی بلغمی گویند
۳۳ و بعضی آنرا بیخ سوس بابجای نون
۳۴ در آخر خوانده اند بمعنی حل ست زیرا که
۳۵ سوس منقی نیست ۱۲ مولوی عبدالغنی

که باد را از انچه رقیق ست مندفع میگردد و پس تا مرض رطوبی نبود مدرات ندهند از انست
که در استسقاء و فالج و وجع المفاصل ملاک امرا در اربول دانسته اند و ایضاً قبل از نضج
تشرب مدرات نیز منع فرموده اند و در اینجا مدرات بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت
خون مفصل مرقوم میگردد و به حسب حاجت صرف نمایند مدرات بارد انیست تخم کاسنی
تخم خیارین سنجبین مارالقرع تخم خرفه خسک کاکنج مارا البطیخ و امثال آن مدرات حار
انیست تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفای خشک کبابه نانخواه سداب تخم گزر
و امثال آن مدرات معتدل پرسیاوشان تخم خربزه است و انگاه که بارد و حار باهم
ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بدهند دوای معتدل که اد در اربول کند انیسون بادیان
هریک دو درم نیکوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن بماند صاف نمایند
تخم خیارین و تخم خربزه هریک سه درم کوفته در طبخ مذکور شیره از نیها بستانند و تقند
سفید شیرین سازند و بنوشند ماده بارد را برآرد و بول بسته بگشاید و اگر انیسون
و بادیان کوفته و بنجیته سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه
مدد کنند همان عمل کند و دائیکه حیض را بگشاید سلیخه شونیز هریک دو مثقال حنبید
ابهل هریک دو درم همه را کوفته بنجیته بدو چندان عسل کف گرفته مبرشند
و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن چهل دوم عرق
بادیان بنوشند حیض بسته بگشاید و اگر کم آمده باشد فراغت آرد بشرطیکه سبب
احتباس حرارت و قلت خون نبود والا مضرست طبخ که حیض براند و منی مردان که
از جاے خود لغزیده باشد و در میان بند شود و یا در رحم جاے خود افسرده محتبس
شده باشد بیرون آرد افتیمون در میته ترکی ترمس سداب را زیانه تخم کرفس

تخم بستاج گرم و خشک است در آخر دوم ۱۲ منه

هریک دو درم انجیر پنج عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و گلقند آمیزند و بدهند
سه روز پیهم و سه روز مهلت داده بعد سه روز دیگر دهند تا ادرار تمام کند و مدرات حیض
در ایام حیض باید داد تا موثر تر باشد **فصل ۸** در مقویات اعضاء اربعه یعنی دماغ
و دل و جگر و معده و هریک جدا گفته شود حسب حاجت برگیرند مقویات دماغ مروارید آمله
بهار به بهار سیب بهار امرود گل سرخ مارالورد و نارنج **بلادر** هندق بالنگو نجبیل سعد
سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر روغن عنبر دماغ حیوانات گوشت ماکیان
و دراج و شیر میش مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آمله تمر هندی سیب
صندل طباشیر گل محتوم ریباس بسد کهربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ
مروارید نیلوفر نارنج هلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا **قشر اترج** اسطوخودوس
ابریشم همبنین بسفایج بالنگو با دروج جدوار دارچینی دروج زرنباد زعفران
سنبل سعد سلیخه شقاقل عود غبر فرنجمشک قاقله لاجورد نعناع مقویات
جگر کاسنی انار ابشنه اظفار الطیب جوز بوا حماما حب بلسان دار چینی غافث
قرفه قرنفل کشوث مصطگی رومی نارین و بدانند که ضعف جگر بیشتر
از سردی و تری میباشد لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حار اند مقویات معده آمله انار دانه
هلیله سماق سفرجل طباشیر گل سرخ هلیله خصوص مربا ذخر پوست
ترنج بالنگو جوز بوا دار چینی زرنباد سعد سلیخه سازج هندی قرفه
قرنفل قاقله کندر کرویا مصطگی مشک اشیه نعناع عود و بدانند که هرچه
مقوی معده است تقویت مر سے را نیز مینماید و هرچه مسهل است مضعف
معده است مگر هلیله و در سنای مکی اختلاف ست بعضے بر انند که سنای مکی

سل روایه نارسی است و بوی او بو
بضم و لام و سکون و او و کبر ه خوانده
بیشود و بهندی موتی گویند مروارید
است و در اقرو دوم ۱۲ مخزن سل ۱۵ مگ
بجوال آنچه بهندی انولہ گویند بروزن
دردوم و خشک در اول سوم ۱۲ مخزن
سل ۱۳ در بیان بعلاج بروزن بهار شکوفه
شکوفه نباشد به بوی سوخ خلنجبین
دگل ۱۲ درخت را گویند عموماً بدین نسبت
خمیرین آن سرد و تر در بعضے معتدل در
حرارت و برودت و شکوفه نظارهٔ آن موثر
دل و دماغ و معده را بای آن جهت
تقویت سینه و دل و احشا و رفع خفقان جار
و رفع صعود ابخره بدماغ موثر گذاشتن در انجمن
پوشیده نماند که درین مقام بعضے بخران
را یعنی بهار برده در مغالطه افتاده اند چنانچه
صحیح مطبع گلکته لفظ بهار به را کبهار
است بکاف فارسی و بعد الف و راء قرشت
و بعد الف و ر ثانی و تحتانی و ها
و بعد الف و ر ثانی و تحتانی و ها
و بعد الف و ر ثانی و تحتانی و ها

نیز مقوی ست **فائدہ** ادویۂ مقویۂ سر داول مرقوم شده اند و عقب آن گرم وجهت امتیاز دو اے گرم از انجا که شروع شده اند نخستین[۵۱] دوا بشنگرف مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت اسفیدباج طعامیست که بحروی مزاج نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را بے مصالح گرم و بی ترشی پزند و شوربای بکار برند و مارالشعیر غذا بسیار موافق ست در امراض حاره توان داد که هم دواست و هم غذا طریقش آنست که آب چهار چند جو باشد و طبخش معروف است و اگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا مارالشعیر محمص گویند و اگر در مارالشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیزهاے حلو بپزند مارالشعیر مدبر نامند آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچۂ گوشت در مارالشعیر توان پخت و قطعًا مارالشعیر باسکنجبین جمع نمایند در معدهٔ قریص گوشت که همراه سرکه و بقول وابازیر پزند قریب باعتدال ست مصوص قریصی ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج شوربای گوشت که از سرکه و از فواکه خشک پزند و بزعفران[۱۲ الفتح] خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین آمیزند امراض مرکبه را سود دارد **مقاله سیوم** در بیان امراض و علاج آن و این مقاله مشتمل ست بر چند باب و هر باب متضمن ست بر چند فصل **باب ۱** در امراض راس یعنی بیماریهاے سر **فصل ۱** در صداع یعنی درد سر و وی اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت[۵۲] نمایند و شربت لیمو نوشانند و بعد برآوردن خون اگر طبع قبض باشد منقوع[۵۳] حامض یا ملین مبارک طبع بکشایند و معدلات خون بکار برند و اگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند و منضجات وی داده بمسهلات وی منقیه کنند و صندل سفید با آب کشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل وی نمایند و با دیان بقدر حاجت جوشانند و شهد آمیخته بدهند و روغن قسط بر سر مالند و

[۱۲] در بحث فالج مذکور خواهد شد

سرکه و آب چهار و گلاب و گلشکر و شیرهٔ بزرگ و شیرهٔ بنفشه و شیرهٔ بادرنجبویه و شیرهٔ خیار و شیرهٔ کاهو و شیرهٔ خرفه و شیرهٔ گل و شیرهٔ بید مشک و شیرهٔ نیلوفر و شیرهٔ کدو و شیرهٔ خشخاش و شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ تخم خربوزه و شیرهٔ تخم کدو و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم خطمی و شیرهٔ تخم بادرنجبویه و شیرهٔ تخم بید مشک و شیرهٔ تخم نیلوفر و شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ تخم گل و شیرهٔ تخم گلشکر و شیرهٔ تخم سرکه و شیرهٔ تخم آب چهار و شیرهٔ تخم گلاب و شیرهٔ تخم عناب و شیرهٔ تخم سپستان و شیرهٔ تخم شراب خانه و شیرهٔ تخم شراب ریحانی و شیرهٔ تخم شراب بنفشه و شیرهٔ تخم شراب خیار و شیرهٔ تخم شراب کاهو و شیرهٔ تخم شراب گل و شیرهٔ تخم شراب نیلوفر و شیرهٔ تخم شراب کدو و شیرهٔ تخم شراب خشخاش و شیرهٔ تخم شراب خرفه و شیرهٔ تخم شراب خطمی و شیرهٔ تخم شراب بادرنجبویه و شیرهٔ تخم شراب بید مشک

بعد نضج مسهل ملغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن با آب سائیده سودمند است و اگر از سودا باشد تبدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و بادام طلا نمایند **فائده** پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزهاست و در درد سر زنهار سر را نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر بسیار میرساند بلکه پایها را باید کوفت و کفها مالند که نافع ست و اگر سر را بگیرند بدست بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه باهستگی مالیدن هم مضائقه ندارد **فائده** صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض شود بی غلبه خلطی آنرا ساذج گویند و در اینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافیست اگر از گرمی ست سردی نوشند و بوینند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با تب باشد بعلاج تب متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد تدبیر آن مرض کوشند و قسمیست از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد و دیرپایست طریق علاجش بحسب سبب همانست که در صداع مطلق گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیمدرم زعفران ربع درم باریک ساخته با سپیدهٔ بیضهٔ مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر بناگوش چسپانند خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد استحکام تبصدیع تمام میشود **فائده** عوام در دردسر اکثر مخدرات طلا میسازند چون افیون و مانند آن و شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی بهلاک می انجامد و عند الضرور اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند زعفران یا بابونه که مصلح افیون است و آنجا که گلاب بر سر ریزند در درد سر باید که بسیار ریزند تا سرتر دارد و اگر چنان کنند ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع برآید بندنکنند که علامت نیک ست مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

سلاپه که بهت نفع داده طبخ بسفاج و اسطوخودوس و زبیب و کاوزبان و بادرنجبویه و الوا و افسنتین

سلا تعدیل کافیست اگر صداع بارد باشد و در نخستین آنچه مبین شد ۱۲ طب اکبر

حارانا سباب خارجیه بود چون ملاقات حرارت و آفتاب و آتش صندل و بنفشه و کافور و سپیدهٔ بیضه بسرایند و اگر از برودت بود چون ملاقات برف و روغن گل و روغن بنفشه و نیلوفر و

انجه خورد و خون از بینی صاحب صداع برآید بندنکنند که علامت نیک ست

گردی تر بیرق سرو ساخته بر سر زنند

و انجا که سبب قوی بود سر که و گلاب و روغن گل

بر نادک سر استعمال کنند اگر گذارات گرم باشد و گرنه

لازم ست که در فلول روغن بابونه مقدار

پنج اینند و تا حاجتی قوی نباشد سر که را کار فرمایند

خاصه او و زنبر و طریق استعمال سر که و غیره

بر نادک سر آنست که

بس سر تا چین احاطه کنند از تخمیر یا مانند آن

و دو پیه در احاطه پرسازند تا نانی نشائسته

بماند و فوق سر همین ست و اگر از سبب

داغلیه بود چون تناول اشیای حاره مانند

بسم الله الرحمن الرحیم

ضماده و طلا مثل خمیره و ضماده

طلا کردن فلفل و ضماده

عکس و طلا با شیر و تخم خرفه و بنفشه و عناب تخم خشخاش

خشک و طلا با شیر و تخم خرفه و بنفشه و عناب تخم خشخاش

بنوشند و عصاره برگ آن ملاقات هوای سرد و غوطه زدن علاج

پیه بر سر بندند و در آب سرد غوطه زدن علاج

تسخین سر بگلاب و آبگلاب و استعمال نکارنده

در ایام و فصلهای گرم چون تنقیه نیست

همچنین در زمستان و خریف

نفطه و سعتران

و انگبین و آب انگبین

چون شیر و کاهو

چون شیر و کاهو

فوشنین و آب شیر و کاهو

عصاره برگ آن

آن طبخ با بابنه و اکلیل و بنفشه و

و تخم آن

و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود ست **فصل ۲** در سرسام یعنی آماس
که در پرده های مغز یا در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بیمار خندان بود و اگر از
صفرا باشد بدخو و ترشرو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود
و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص ست شاهد برانست و دموی را قرایطس
و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را الشبر غس گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی
تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علاجش
از مبحث صداع روشن شود و چون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ نیز مدنظر دارند
و حجامت ساقین باشرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیرست و استعمال
نخلخه اسرع در اثر و مالیدن و بستن پایها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض
دماغیه پاشویه بدستور و بالجمله در سرسام فصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار
روز نکنند و در صفراوی نیز فصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای مسرسم مرکب با خون میباشد
و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز فصد تجویز کرده اند اگر مانعی قوی نباشد و در تجربه
نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فائده هذیان و یاوه گوئی و جز آن که از لوازم سرسام
است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت و جز آن
مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمیباشد و
اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا اقتضای آن و علاج
این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست و بتقویت دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود
و این مرضیست که یکبارگی واقع شود و آدمی بیحس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی
که بوده باشد و وقت حدوث علت و سبب این مادهٔ سوداست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در حالت بی شعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن خیری[۵۱] و روغن بادام
زنجبیل دران آمیخته بمالند و اگر جند بیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعور منضج و مسهل سودا دهند
و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب
باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر برآرند و جمود را
شخوص[۵۲] و آخذه و مدرکه نیز نامند **فصل ۴** در سکته[۵۳] و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند
و بیمار بر پشت افتاده بود و بمرده ماند و اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سده تامه است
که در سائر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبهٔ خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند والا حقنه و
شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند[۵۴] و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند
و اگر قی توانند آورد اثر تمام دهد مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد و اگر بر تارک
سر شرط زنند و سیماب بران مالند یا بمش که مستعمل میشود باریک ساخته بران مالند
خوبست و بعد افاقت بتعدیل و تنضیج و تنقیه خلط بلغم کوشند[۵۵] و درین علت هرگاه نفس زدن
محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد
و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده میشود
و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا هفتاد ساعت که سه شبانروز می شود کسری کم
دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین مدت زنده میباشد گاهی
میتواند که بفضل الٰهی بگشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند یا کبود گردد مرده باشد
تعذیب بعلاج نباید کرد فصل ۵ در سبات[۵۶] و آن خوابیست غیر طبعی در غایت
گرانی و سبب آن استیلای رطوبت ست بر دماغ خواه ساذج بود خواه از مادهٔ
بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب و سر که بویانند و هر چیه

مجفف باشد خورانند و اطریفلات میرع الاثرست و آنجا که سبب سبات بخار معده باشد سبوق
تخمه وخفت در حالت جوع پدید بود و تدبیر وی تنقیه معده است و اطریفل کشنیز نفع تمام دارد
و کشنیز خشک کوفته بخیسه بالای طعام سود مند بود **فصل ۶** در سهر یعنی بیخوابی و سبب
آن غلبهٔ یبوست ست در دماغ سازج بود یا مادی و مادهٔ سهر آور سوداست و صفرا لایحلل
و بلغم شور نیز علاج در سازج تبرطیب دماغ کوشند باشربهٔ داغذیه و نطول و سعوط و همه
معدله مرطبه و در مادی حسب مادهٔ تنقیه نمایند و سر که نشاید که بوکنند که سهر
افزاست و ادویهٔ خواب اینست شصت تر در زیر بالین نهند و در بعضی بر سر
نیز بچیند و ریحان بگلاب افشانده بوئید و لخلخه بیشتر بکار برند و افیون بروغن بنفشه
حلکرده بر تارک سر مالند **فائده** هر گاه باعث سهر تپ باشد یا بخارهای
گرم بهترین تدابیر باشویه است و دلک اطراف و از مالیدن روغنها بر سر دور بودن
و در قطع سبب کوشیدن **فصل ۷** در سبات سهدی و این مرض از اجتماع اسباب
سبات و سهر حادث شود و بعضی بر انند که در مبیت دماغی مرکب از صفرا و بلغم بالجمله
نشان علت مذکور آنست که گاهی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری مفرط
بود و آنکه درم میگویند ایشان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهر تقدیر اگر
جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی
نامند و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب مساوی بود بجهت بیداری و اگر
یافته شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در سهر
و سبات مذکور شده است حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت
غلبهٔ بلغم شمومات حاره خفیفه و هنگام غلبهٔ صفرا شمومات بارده بکار برند و کذلک دیگر

تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی بلغمی نمایند و حق انیست که ورم لازم
این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود **فصل ۸** در کابوس و این
مرضیست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بران افتاده یا کسی آنرا بخش
میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگردد **علاج** اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت
ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت
تغافل نکنند که بصرع می انجامد **فصل ۹** در صرع و این مرضیست که آدمی بیهوش
بیفتد و دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی رگها
زیر زبان لازم ویست و بنوبت حادث میگردد و انچه زود زود آید مهلک ست مگر صرعی
که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت بار واقع شود باز زائل گردد چنانچه
دیگر عود نکند **علاج** در وقت ضرورت انچه در غشی گفته اند بکار برند و کردهه
در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیه
ماده نمایند حسب النخلط و از میوهای تر و گوشت بز و شیر و امثال آن بپرهیزند و عود صلیب
در گلو آویزند و وجور بکار برند **فصل ۱۰** صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا ام الصبیان خوانند
و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط در تسخین یا در تبرید بی تحقیق
سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیر است
و فساد شیر محدث آفات در طفل هر گاه طبع طفل قبض باشد بشافه قبض کشودن اسرع النفع
است در دفع این حالت **فصل ۱۱** در مالیخولیا و این مرضیست که آدمی را از فکر سلیم
و ظن سالم باز دارد بوضعی در وشی متصف سازد که منافی خرد باشد در بعضی
امور و ازین قبیل ست حمق در عونت و عشق فساق **علاج** حسب النخلط تنقیه نمایند

اقسام مادی مفردات صفرا تنقیح بلغم تنقیح سودا تنقیح
فی شود و ایارج فیقرا و حب و قتایا در تنقیه
بخار سودا باشد پس از تنقیح مسهل نافع باید
ماده بطبیخ افتیمون و ۸ الجین دیاپدرا
کیفیات صفرا از جهت فلک در وقت
و لغافث سبب کابوس پنوشادر نشادر ۱۲
فی کابوس ۵۳ و چون کابوس دین علت پدید
پس بگرد و دوا دی پیشه اند ابصرع و ریح
فی صرع ۵۴ در لغت سقوط را گویند ۱۲
فی مالیخولیا ۵۵ شعبه ماده نمایند اگر ماده
بخار است پس از تنقیح شعبه
سبب کابوس پنوشادر نشادر ۱۲
فی صرع ۵۴ و چون کابوس دین علت پدید
پس بگرد و دوا دی پیشه اند ابصرع و ریح
فی مالیخولیا ۵۵ شعبه ماده نمایند اگر ماده

ومفرحات خورانند ونوشدارو نفع تمام دارد وبعد تنقیه در تعدیل کوشند واغذیه لطیفه دهند وتنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید وقوت نگاهدارد وازانکه اثر تنقیه وتعدیل دیر ظاهر میشود در امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند وبعد تحقیق سبب تدبیر یکه درخور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی ودر عشق بهترین تدابیر وصل معشوقست اگر ممکن باشد والا بطریقیکه باز دارندهٔ اندیشهٔ آن باشد متوجه باید بود وجماع را در ازالهٔ عشق اثر تمام ست خاصةً اگر با محبوب بود **فصل ۱۲ در جنون** یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام ست اگر با غضب وایذا بود مانیا گویند واگر با خنده وبازی وایذا بود دار الکلب واگر با ترشروئی وفرار از مردم بود قطرب وهر جنونی که باشد مرتبهٔ جنون بالاتر از مرتبهٔ مالیخولیاست وبعضے در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقت وی غیر آنست زیرا که در اسباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط ست چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج وے در مالیخولیا گفته شد بکار برند ودر ترطیب بیشتر کوشند وبدوشیدن شیر زنان بر سر ورختین آن در بینی ومالیدن روغن بنفشه وبادام بر سر وبدن واستحمام ونطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد ومعجون نجاح اکثر سود میدهد بعد از نضج تمام **فصل ۱۳ در سدر** وے دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آنرا سدر گویند وچون اشتداد کند وسر بگرداند وهمه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ توان دانست واگر ماده در معده باشد از غثیان ودیگر آفات در معده مهیا بود و همچنان هر عضوی که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت وتنقیه عضو مذکور واجب باید دانست وتقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد ودوار که از تقاهت

ومفرحات خورانند ونوشدارو نفع تمام دارد وبعد تنقیه در تعدیل کوشند واغذیه لطیفه دهند وتنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید وقوت نگاهدارد وازانکه اثر تنقیه وتعدیل دیر ظاهر میشود در امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند وبعد تحقیق سبب تدبیر یکه درخور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی ودر عشق بهترین تدابیر وصل معشوقست اگر ممکن باشد والا بطریقیکه باز دارندهٔ اندیشهٔ آن باشد متوجه باید بود وجماع را در ازالهٔ عشق اثر تمام ست خاصةً اگر با محبوب بود

فصل ۱۲ در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام ست اگر با غضب وایذا بود مانیا گویند واگر با خنده وبازی وایذا بود دار الکلب واگر با ترشروئی وفرار از مردم بود قطرب وهر جنونی که باشد مرتبهٔ جنون بالاتر از مرتبهٔ مالیخولیاست وبعضے در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقت وی غیر آنست زیرا که در اسباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط ست چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج وے در مالیخولیا گفته شد بکار برند ودر ترطیب بیشتر کوشند وبدوشیدن شیر زنان بر سر ورختین آن در بینی ومالیدن روغن بنفشه وبادام بر سر وبدن واستحمام ونطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد ومعجون نجاح اکثر سود میدهد بعد از نضج تمام

فصل ۱۳ در سدر وے دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آنرا سدر گویند وچون اشتداد کند وسر بگرداند وهمه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ توان دانست واگر ماده در معده باشد از غثیان ودیگر آفات در معده مهیا بود و همچنان هر عضوی که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت وتنقیه عضو مذکور واجب باید دانست وتقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد ودوار که از تقاهت

وضع وبنفشه جسکه ست گل بنفشه
شش درم سعتر پنج درم وثعلب مصطگی
سنبل الطیب اسارون از هر یک دو درم
قرفه از هر سه زعفران از هر یک سه درم
آرد جو شانزده تا بسه رطل آب سیر هفت رطل
بجوشانند تا نیم رطل صاف کنند
ونصف رطل عسل در وی آمیزند بیاشامند
وبچوب بید عریض کفچه زنند تا مخلوط شود
وداروی بیمار یک ساعت از شب گذشته دران نیاشامد
وبعد از دو ماه استعمال طب اکبر ۵۴ عشق
وآن مشتق است از عشقه گیاهی ست که چون بر درخت پیچد آنرا
وشان وی ست که چون بر زمین نیز خزد
خود را خشک میکند بدین نام خوانند
این مرضیست گرم مزاج که از استحکام سودا پیدا میشود وبالطبع
سبعی است اگر گویند دیوانگی میکند یعنی که بعضے کردهٔ اند طب اکبر
تبصره تا بجنون انجامد وبعضے گویند که جنون است از نا بالغ
دار الکلب
خداوند تا ناگاهی بدخوئی کند وگاه
مهربانی کند وچاپلوسی نماید مانند سگان
بدین نام خوانند ۱۲ طب اکبر ۵۵ قطرب
شیخ پیوندد که قطرب جانوریست خرد
پشه که بر سر آب پرد ودر حرکتها بدو
(ماند چه او پیش ودیگر
دم بی ثبات وبی قرار
دیوانگی که بیاشد در وی
چونکه مبتلا باین علت بهمین سان حرکات
نا بجا کند مرض مذکور بقطرب مسمی شد
۱۲ طب اکبر ۵۶ نجاح معجون
از مصنف نجح پوست پیله گاهی پوست
پیله ابریشم که موش پیله پیاه هریک ده درم
بزر بوصوف بزر خرفه بزر کرفس
اسطوخودوس هریک پنج درم کوفته
بیخته بپاشند بر چندان عسل صاف
بسرشند ۱۲ ۵۷ سدر نضج ضمین
معجم وسکون دال مهمله مرکب از
گذشته لازم لازم فی ۱۲ طب اکبر

میشود اغذیهٔ لطیفه و مفرحات مناسبه مزیل آنست و مرواریدصلایه کرده با شربت لیمون
وصندل با شربت انارین وامثال آن مفید و اگر رسیدن سر ۱۲ سوده پیچیده
دوار بود تکمید و تضمید با شیای گرم نمانید و اغذیه که دران توابل گرم باشد بخورانند

فصل ۱۴ در نسیان یعنی فراموشی

و این بیشتر از غلبهٔ بلغم بر دماغ و سبب سودا و بواسطه سوء مزاج حار ساذج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نماید بعد نضج
خصوص بحب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین ست و معجون فلاسفه و روح مربا
در نجبیل مربا و کندر با شکر مفید ست و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادیان در سوداوی
واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافیست

فصل ۱۵ در فالج

و این مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم
افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه تورم او مرمبدا اعصاب را علاج در بلغمی
تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از غذا باز ندارند و اگر ممکن نباشد که آب گوشت باز پره
و دارچینی توان داد و بجای آب برمارا العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم منضج بلغم دهند
و نخود آب گوشت کبوتر بچه با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهارده روز که مادهٔ
نضج یافته باشد مسهل وی دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند آن تدهین نمایند
و جوارش بلادری و تریاق کبیر و شرود و بطوس نافع ترین ادویه ست و مشک و کندش
و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر ست و آب گرم بر بدن نرسانند که مضر تر
از آب سرد ست و اگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جائز ست و آنجا که فالج با حرارت
باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد و بعد از معالجهٔ فالج باید
پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدا اعصاب از ماده

مصلح دو چند یا سه چند همه بطریق
معمول ۱۲ سوده نخم رو غن قسط معقول
از هر یک قسط ده درم فلفل و فیون یک
درم عاقرقرحا چهار درم جندبیدستر
پنجاه درم قسط فلفل یم کوفته در شراب
تا به نصف آید بعده روغن زیت آمیخته
و چندان جوشانند که شراب برود و روغن
بماند پس جندبیدستر و فیون کوفته و بیخته

بیان الادویه

دران ریزند هنگام نوشت که از آتش فرود آرند و دارچینی
نسخه دیگر بجوارش بلادر منقول از رساله آبله
بجای فلفل دارفلفل در همه نسخه آبله سیاه
خبیث بیشتر از هر یک چهار درم سعد کوفته
بلادر یک درم عسل آنقدر که بقوام آید
حب انفاز هر یک دو درم سرکه
سوقه بیخ بروغن کاو چرب کرده با
بلادر و عسل دو چندان ادویه مقوم سازند و
نسخه دیگر بجای تریاق کبیر
بجای دارچینی تواند داد و بجای آب برمارا العسل
بجای تریاق فاروق سنا یا بنفشه
سنا یا بنفشه بجای تریاق فاروق
در قرابادین خود میفرماید
تعلیق بجای تنکار
بجای نضج پختن

مادهٔ خون تقیهٔ دم نمایند و بمعالجهٔ ورم توجه فرمایند **فائده** بطلان حس و حرکت اگر بعضوی افتد بی تخصیص وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند بلفظ مطلق وفالج باسترخای نصف بدن مختص بست نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر و این مرضیست که حس عضو باطل یا ناقص شود و علاج اگر از غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبهٔ بلغم باشد تقیهٔ بلغم نمایند و اگر بسبب پیوست بود علامت و علاجش از تشنج یاد کنند و اگر سبب ضغطهٔ ورم یا بستن عضو باشد ازالهٔ سبب باید کرد **فصل ۱۷** در لقوه یعنی کج شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان استرخا کدورت حواس است و نقصان ذائقه و فرو هشتن پلک زیرین و کام و نشان تشنج تمدد پوست پیشانی است و قلت آب دهن علاج در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج تشنج کوشند **فائده** تا چهار روز بلکه هفت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز ندارند آب نیز اگر ممکن باشد و در خانهٔ تاریک نشانند و آئینه چینی پیش نظر دارند تا به تکلیف در آن پیوسته همی بینند و جز بوا در دهن دارند و پوست بیخ کبر در مارالعسل جوشانند و تغرغر همی کنند و آنرا که غلبهٔ خون بود فصد مجوزست و در تدبیر تمهل ننمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نمیشود و آئینه چینی عبارتست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون روی در آن بتکلیف دیده میشود کثرت نظر در آن باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست که یکبارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث پیوست باشد تشنج یابس گویند و نشان وی آنست که بتدریج افتد و تختین استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و غم مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج در امتلائی ابطال فالج کوشند

ماده خون تقیه دم نمایند و بمعالجه ورم توجه فرمایند **فائده** بطلان حس و حرکت اگر بعضوی افتد بی تخصیص وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند بلفظ مطلق وفالج باسترخای نصف بدن مختص بست نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر و این مرضیست که حس عضو باطل یا ناقص شود و علاج اگر از غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبهٔ بلغم باشد تقیهٔ بلغم نمایند و اگر بسبب پیوست بود علامت و علاجش از تشنج یابس جویند و اگر سبب ضغطهٔ ورم یا بستن عضو باشد ازالهٔ سبب باید کرد **فصل ۱۷** در لقوه یعنی کج شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان استرخا کدورت حواس است و نقصان ذائقه و فرو هشتن پلک زیرین و کام و نشان تشنج تمدد پوست پیشانی است و قلت آب دهن علاج در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج تشنج کوشند **فائده** تا چهار روز بلکه هفت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز ندارند و آب نیز اگر ممکن باشد و در خانهٔ تاریک نشانند و آئینه چینی پیش نظر دارند تا به تکلیف در آن پیوسته همی بینند و جز بوا در دهن دارند و پوست بیخ کبر در مارالعسل جوشانند و تغرغر همی کنند و آنرا که غلبهٔ خون بود فصد مجوزست و در تدبیر تمهل ننمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نمیشود و آئینه چینی عبارتست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون روی در آن بتکلیف دیده میشود کثرت نظر در آن باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست که یکبارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث پیوست باشد تشنج یابس گویند و نشان وی آنست که بتدریج افتد و تختین استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و غم مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج در امتلائی ابطال فالج کوشند

و در بیمی تبر طبیب ظاهریه و باطنیه از انچه بهر سود مزاج یا بس در معدلات ذکر رفته و موم
روغن ورد روغن بنفشه بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استشاق نمایند فائده
تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا اگر عصب امعا حادث مے شود
تدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجی که در صرع
افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد و اگر با وجود کشودن صرع تشنج
بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیگرم بمالند و بعضے مردم را که وقت فاژه دهن
کشاده میماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدهین کافیست و اگر کفایت نکند بعلاج استلائی
باید پرداخت **فصل ۱۹** در تمدد یعنے راست ماندن عضو و این آنست که عصب از زهر دو
جانب کشیده شود **فصل ۲۰** در کزاز یعنے تشنجے که در چنبر گردن افتد و مانع تمایل شود
علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب و در معالجه مبادرت نمایند که اینها قویتر از تشنج اند
فصل ۲۱ در رعشه یعنے لرزیدن عضو اگر از مادهٔ بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا
باشد علاجش تنقیه آنست و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب
نمایند و در رعشهٔ جماعے شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و بیضه نیم برشت خوردن
مفیدست **فصل ۲۲** در اختلاج یعنے پریدن عضو و دوام او در وجه منذر بلقوه
و در شکم بمقدمهٔ صرع و در پهلو بورم سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در عضلهٔ
شکم بمقدمهٔ مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه
بلغم فرمایند و آنجا که احتباس طمث و نابرامدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد
فورا **فصل ۲۳** در لوی که ویرا فیجدج نیز گویند و این حالی باشد که اعضا گران
در رنگ روے و چشم سرخ شود و فاژه و خمیازه بسیار آید و آدمے خود را همی بیند

ط۱ و ایضا در ابزن نشستن و قی
ط۲ طب بریدن خصوصا عرق منع
ط۳ مالیدن سود دهد کزاز نطولات و فصاد
ط۴ اما دویدن طبیخ ذی نطول ساز تر بنفشه
ط۵ است و برگ گاهو و تخم مقشر و برگ خطمی
ط۶ وارد چو با اعاب اسبغول و روغن گلدو یا
ط۷ گرده صفت قیروطی بگیرند مغز تخم بنفشه
ط۸ و پیه پاکیان دموم سپند و روغن بنفشه
ط۹ بگداز پس بشیر زنان دهند و پیه بر
ط۱۰ و مالند اما آنجا که زخم باشد و پیه بر
ط۱۱ و خوردن پاچه گوسفند و پیه
ط۱۲ صفحه احتیاط فرمایند و بگلاب
ط۱۳ دن گفته اند مناسب این نوع ست و در طب
ط۱۴ هر وجه که میسر آید مطلوب ست ط۱۵ طب اکبر
ط۱۶ یا از کرم امعا لیخ و وجه حدوث تشنج
ط۱۷ دین صورت یا امنت کز رودها بواسطه
ط۱۸ انع دادن و پرانی منقض و مشنج گردند
ط۱۹ جهے که مشارک دلیست تشنج گردند
ط۲۰ عضوی گردان عصب بود در سه است ضرر
ط۲۱ بهر یا انکه اجزه چنین شنعه از دیدان مرتفع
ط۲۲ شوند بسوی معده و دماغ پس معده و دماغ
ط۲۳ شادی گردند و بنفسه مشنج گردند و فورا
ط۲۴ عصب
ط۲۵ عصب از طب اکبر ط۲۶ عصب
ط۲۷ گزیده مراطب اکبر
ط۲۸ گزیده شود از انست که عضو
ط۲۹ از هم گزیده شده شود و بیک
ط۳۰ راست میماند و بجانب
ط۳۱ سمت راست ازو و تشنج لهذا تمدد و تشنج
ط۳۲ تمدد و مرکبست زیرا که طبیعت احتمال این هیچ
ط۳۳ عصب و در چهار مجران الیقرا
ط۳۴ گزیدگان و عضو را خشک
ط۳۵ بلغم کاف و دونیای مجمد و مرکبان همراه و اعراف
ط۳۶ و افتاد بیشتر انقباض مایل است و از
ط۳۷ تشمید و نیش با هم لازم آنست زیرا که گزاز
ط۳۸ نظایر ی گزیدگی نمانند ط۳۹ علاج
ط۴۰ تنقیه آنست و ایضا مالیدن بروغن قیط
ط۴۱ بروغن بنفشه و طبیخ بنفشه و مرکبات
ط۴۲ نشستن و طبیخ بنفشه اسپست ضماد
ط۴۳ گردن و عضو را خشک کردن و مانع
ط۴۴ هم منفعت ست از طب اکبر

گویا مقدمه حمی ست وحال آنکه تب نیاید وبعد از چندے آنحالت رفع گردد و باشد که عود
کند بکرات علاج اگر آنحالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیهٔ خون وصفرا باید کرد و تقلیل
غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد[۵۱] نوشیدن وغسل بدان کردن فجاءة نفع میدهد و تخم کشنیز
سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر سودمند ست[۵۲] فصل ۲۴ در حس[۵۳] و این مرضیست
که دماغ خارش کند بی درد علاج در تبرید[۵۴] و ترطیب کوشند زیرا که مادهٔ این بخار
صفراست واگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون غالب باشد فصد[۵۵]
توان کرد فصل ۲۵ در عصابه[۵۶] و این دردیست که در ابرو پیدا آید و سببش اگر
گرمی مزاج بود که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب شروع کند و غلبه همیکند
تا دو پهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثرے ازان نباشد باز صبح
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از خارج
به تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر روی افتاده باشد و
پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن ست بخاریدن درون بینی از چیزی خشن و اگر
رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف[۵۷] بمالند فصل ۲۶ در زکام
ونزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی برآید بر طریق مرض آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق
ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است ونشان برودت غلظت
یا رقت بی حرقت علاج بتعدیل مزاج کوشند و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده بالجمله در زکام
قبل از تنقیه تمام چیزیکه ماده را از برآمدن باز دارد نباید داد و طبع نرم باید داشت و سر
پوشیده چه در حار و چه در بارد و در خواب غرق و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات
و لحوم و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه یا زکام بود در عاف نیز[۵۸] نمایند

---

۵۱ آب سرد نوشیدن الخ بمرتبه که آب سرد با خلاط را از جوشیدن فرو نشاند

۵۲ از طب اکبر

۵۳ و انجا که ماده بادی باشد و بخارها

۵۴ و بخارهای غلیظ باشد و مزاج سرد بود

۵۵ مریض را طعام دادن سود دهد و بادها را

۵۶ از طب اکبر

۵۷ حسن کسر حاد

۵۸ تحلیل کند از طب اکبر

۵۹ تشدید شین اگر دو بی نقطه یعنی خارش دماغ

۶۰ بیرون دست چنانچه نصف ح درصد و والدر ص

۶۱ بران تصعید فرموده و این نسخه بسیار خارش دماغ

۶۲ نخاود شین معجمین دنون خوانده

۶۳ بزعفران اوست

۶۴ مارالجبن در آب و لعاب اسبغول و طباشیر

۶۵ تخم مرو با شراب نیز برو کدو و بیدمشک در آب

۶۶ بنوشند و آب نیز برو کدو و بیدمشک در آب

۶۷ تخم آنست که هر دو سفیدند و اسفناج زرد

۶۸ تخم آنست که هر دو سفیدند و اسفناج زرد

۶۹ و بسیب از استفراغ بهتر تبدیل این فرمان یابد

۷۰ و نطولات در دهنهای سرد و قوی خانه

۷۱ از طب اکبر

۷۲ فصل عصابه است در وے ذکور

۷۳ را بگفت مشکل بودن در بن موضع نیز عصابه

۷۴ ساخته ۱۲ طب اکبر

۷۵ اطراف بمالند

۷۶ از اغذیه سودمند کدر سرکه و شکر ساخته باشند

۷۷ بیشتر تناول نمایند و کذلک مار الشیر ۱۲ طب اکبر

۷۸ بدانکه اصل اندر علاج زکام گرم بود

۷۹ با مرد آنست که ماده را بپزاند شلا در زکام گرم

۸۰ و قیق اش چو بهند عناب و پستان بنفشه

۸۱ و تخم خشخاش در روی پخته و شراب خشخاش

۸۲ بغایت بهند است و بر دوره کدر اتباش بنفشه

۸۳ و اسفاناج و بر حریره کدر اتباب بسوس کنند

۸۴ و با قلی و نشاسته و کشنیز اورد و عن

۸۵ بادام و شکر ساخته باشند بیامیزند خورد اگر ماده

۸۶ سخت و بسیار و گرم باشد فصد بر زود

۸۷ بپزد کرد و در زکام گرم بود یا سرد بود صواب

۸۸ است که بالین پست کنند و دی بر بالش

۸۹ نهاده خپسند تا ماده براه بینی میل کند

۹۰ و بسینه نیز زود در زکام سرد تخمین

۹۱ کنند عجادات و نطولات و تحولات

۹۲ شراب و از اغذیه سبوس یابد باشند و

۹۳ گمان بریان کرده و کوفته و با نگبین

۹۴ ارشه و قدری فلفل بادی ۱۱ بیخته شود

۹۵ آبره گندم و ماشتان بهم سند ۱۲ طب

۹۶ از طب اکبر

فائده ماشری وباد شنام که در روی می افتد به تنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب در امراض متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی **باب ۲** در امراض عین روشن باد که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور ست در وسط آمده و تا جلیدیه رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند و در عصبه متمادی میشوند و باصره درک آن مینماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش پناه مانند واقع اند اکنون بدانکه آنچه مماس هواست ملتحمه[۵۱] است و آنجا که سپیدست ملتحمه است و آنجا که سیاه قرنیه[۵۲] هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد اینان طبقه عنبیه[۵۳] است و طبقه مذکور رنگین ست و تلون حدقه ازوست والا قرنیه شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه[۵۴] است و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه[۵۵] و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه[۵۶] است و بعد او رطوبت زجاجیه[۵۷] پس طبقه شبکیه[۵۸] پس طبقه مشیمیه[۵۹] پس طبقه صلبیه[۶۰] که مماس مقعر کاسه چشم ست بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده انچه نام دارد در اینجا مذکور میشود **فصل ۱** در رمد و آن در ملتحمه ست اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک بر هم نرسد و چشم گران باشد و باصداع بود و اگر از ریح بود تقل اصلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب آن ماده نمایند و پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما آنجا که سبب خفیف است خفیف باشد

---

۵۱ طبقه ملتحمه دومی بهم اجزای چهارم ۱۲

۵۲ طبقه قرنیه صورت سنگ دیواریک شاخ پیوسته ست که نهایت تنگ دیاپک ۱۲

۵۳ بیاکه عنبیه طبقه باشد ۱۲ مزج الثلوب

۵۴ بیضیه بقیه واقع شده ماننده بقیه کدو ایست غلیظ اکثم و در وسط و مقابل جلیدیه بقیه واقع شده ماننده بقیه کدو انگور پیشتر و دقیقتر از خونشه پیدا میکند و بهمین تشبیه بدین نام خوانند ۱۲ مزج الثلوب

۵۵ عنکبوتیه طبقه عنکبوتیه و آن پرده ایست شبیه بشبکه عنکبوت و چون بغایت تنک ست مانند خانه عنکبوت بدین اسم مسمی باشد ۱۲ مزج الثلوب

۵۶ رطوبت جلیدیه رطوبت جلیدیه و آن رطوبت جامد و صاف مانند یخ صاف و شفاف ست و چون کره و مثل ست بر دو قسم منقسم است بر جلیدیه قدامیه و جلیدیه خلفیه

۵۷ رطوبت زجاجیه رطوبت زجاجیه و وی مشابه است بسپیدی تخم مرغ پخته و آن مانند زجاج گرد و پیش است

۵۸ طبقه شبکیه طبقه شبکیه و آن پرده ایست مانند شبکه و از آنکه از اعصاب مجوفه متشکل است بدین اسم مسمی است

۵۹ طبقه مشیمیه طبقه مشیمیه و آن پرده ایست مانند مشیمه زنان که بر صلبیه و وسط طرف قدام چون استقبال میشود

۶۰ طبقه صلبیه طبقه صلبیه و آن پرده ایست سفید و ضخیم که بر جمیع کره چشم محیط است و بر قدام آن قرنیه واقع شده ۱۲ مزج الثلوب

دو سه روز بعد دوا مالیدن بی تنقیه مجوز ست و بهترین اطلیه در رمد گرم حضض مکی ست
با شیر دختران حلکرده در چشم و بالای او طلا کنند و آنجا که درد شدید بود افیون اندکی
نیز ضم نمایند و در روز چشنجام در همه اقسام رمد نفع تمام دارد پس از چند روز استعمال باید کرد
واجتناب از گوشت و هر انچه بخار انگیزد لازم و اند ضعفت در روز چشنجام که بهندی
چاکسو گویند مقشر کنند و در سرگین خرنخته یا بدون آن دو حصه گیرند و از نبات مصری
واز مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق دروز
وانزروت مدبر با شیر خر اگر بدل مامیران کنندی شاید **فائده** رمد عظیم که در چشم
اطفال افتد مسمی ست بوردیج و حجامت پس سبزه زلو چسپانیدن بر بنا گوش اثر
کلی دارد و در رمد کور سودمند **فصل ۲** در طرفه و آن نقطه خونست که بر ملتحمه افتد
علاج قطرهٔ خون بال کبوتر با بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر بسوزند و دود
آن برسانند اما اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند **فصل ۳**
در ظفره یعنی ناخنه **علاج** از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهور ست میل بسازند فقط بهانرا
در چشم روزی چند بار میگردانیده باشند و اگر مادهٔ موجبه کثیر بود قیفال کشایند و بجب
ایاره تنقیه نمایند و از مولد ملغم پرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بد ستکاری بردارند و بهر این کار
دستکار هشیار در کار ست تا آفتی دیگر لاحق نشود **فصل ۴** در بیاض و آن سپیدیست
که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم غریب بر قرنیه **علاج** کف دریا یا آب بسایند و در چشم
رسانند در چند کرت زائل شود و اگر مادهٔ قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض
بزبان ناشتا اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضیست که رگهای چشم سرخ و متلی
میشوند بتدریج و چشم بخار دپس اشک اگر سیلان کند و پلک تر باشد سبل رطب گویند

واگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و بهترین منقیات فصد رگ قیفال است بعده رگ پیشانی و رگ ماق زدن پس آنجا که سبل رقیق بود شیاف دینار کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و با سلیقون و در یابس قبل از اکتحال و بعد او استحام لازم شناسند و اگر رمد با سبل لاحق شود نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سرد و هر استفراغ و جذب ماده قناعت کنند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر رمد وا نائل نشود لقط نمایند یعنی بردارند و پیرند بطریق که معروف ست نزد کحالان **فصل ۶** در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست که مادهٔ ورم در جزو عضو سرایت میکند و انتفاخ در خلل عضو پیدا آید و بس بعضی بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد علامتش آنست که دفعةً پدید آید و نخست در گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از گزیدن پشه و یا گس مینماید ظاهر گردد و اگر از ملغم باشد بتدریج افتد و درد چندان نکند و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر بماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر غمز نماند علاج تنقیه حسب المادّه نمایند و تدبیر رمد بار در جوع نمایند و در ریحی سه روز هیچ دوا نکنند که در اکثر خود بخود زائل میشود **فصل ۷** در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه و درین بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود یا ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز نمایند و تنقیه بفصد و مسهل نمایند و جبت بر قصب بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم را بآب گرم می شسته باشند **فصل ۸** در تودهٔ ملتحمه و آن گوشتی نرم ست که اکثر در موق اکبر پدید افتد علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس دستکاری نمایند

فصل ۹ در ورده ملتحمه و آن ثمور صلب ست سرخ یا سیاه که در چشم

رگ پیشانی و وی منقبض شود. باین حاجین و این رگ با احتیاط

کشایند نادر رگ مشتمل پلک است بر بره

نشود ۱۲ منوح القلوب رگ ماق

عرق الماقین گویند و این رگها در اکثر

ظاهر پیدا شود و بخش رقیق و ضخ مقصود

پیه سیلان کند و اجابت کرمی باشد

غلظ بنا بر زوکه خوف اثار دکنا صورت شود

وسیلان پیشود از این رگها مگر خون اندک

واجابا اگر بسیار آید و حاجت بحبس

نفع صحیح عربی سیلان با یک ساخت

منوح ۳ نمی نمی نشاف دینار مثقال

نافع زنده و حبوب شاهی مغسول جرم مثقالی

نباف با یا جلغوزه با آب باران شیاف سازند

وجه سنگ این شیاف شاید بزرین

وسلاق و بیاض نافع است منقول از نفخ

ضخ ۱۲ است شادنج مغسول شش درم صمغ عربی

ضخ درم مس سوخته زاج سوخته هر یک دو درم

افیون جبر سوخته هر یک یک مثقال

زنگار دو درم زعفران

شیاف احمر

سنگ یشم و شبه سوخته هر یک

سلیقون و مغناطیس آن

۵ با سلیقون

سنگ روشنائی است و گویند نیلم سرخ با آب

سنگ روا بهت او سیاخته شده و با سنگ

سنگ مرکب است از سنگ اوست و سنگ

منقول از سنگ شنگرف سنگ سوخته بهت

سنگ سیاه سنگ شنگرف

سنگ شنگرف سنگ

سنگ شنگرف سنگ

سنگ شنگرف سنگ

پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نماید و بداند بسیار باشد که ماده و دقه سبک بود
و چون رفائد بگلاب ترکرده بر نهند زائل شود بے تدبیر دیگر **فصل ۱۰** در دمعه یعنی
سیلان اشک اگر از گرمی بود سه مه بکشند و اگر از سردی باشد با سلیقون و اگر از ضعیفی
عضله چشم بود خسته بلهلیه زرد سوخته و نمک هندی و مازو بهر سه مساوی کوفته بیخته
بکشند و آنجا که در بهر اندک زمانی قطرات اشک برآمد و منقطع گردد آنرا بوالتین نامند تدبیر او
تنقیهٔ بدن است پس ادویه اشک آور و محلل چون با سلیقون کشیدن **فصل ۱۱** در حرقت
عین سبب سوزش چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نماید و اگر بے ماده باشد توتیا در غوره
پرورده بکشند و کاسنی تر بکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد **فصل ۱۲**
در قذی یعنے چیزی در چشم اُفتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعاً چشم را
نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر آنست که چشم با آب گرم
بشویند و شیر زنان چکانند و انچه مرئی باشد به پنبه یا لته بردارند و اگر غائص بود بدین تدبیر
نه برآید نشاسته باریک سازند و در چشم پُر کنند و زمانے بدارند تا قذی در نشاسته
آویزد و از چشم تعلق بگذارد پس ببنبه بگیرند و اگر قذے جانورے باشد خرد که
اکثر در چشم می افتد و برقرنیه می آویزد باید که طین فارسے سرخ که بفارسے
آنرا گل سرشوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یکساعت چشم بسته دارند
تا حیوان بدان آلوده شده از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانبوبه که سرش پهلو دار
بود بدمند در چشم بعد تکمید چشم با آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلو سیل
انبوبے بنجارند تا لسبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم آلتے که مخصوص باین کارست یا بهر حیله که تواند

برآورد و برآرند پس ازان شیر زنان با سپیده بیضهٔ مرغ چکانند تا از مضرت شبث ایمن
سازد **فصل ۱۳** در ضربه که در چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم
دارند بنبوع[۵۱] فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی و زردی بیضه بار و غن گل
بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ پلپل یعنی سنگی که
در خریطهٔ پلپل یابند و زر بنیخ طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر به تیغ یا از سنگ تفرق اتصال
افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد و تکمین ست در هر اندک مدت و زردهٔ تخم مرغ
نهادن و با صلاح جراحت کوشیدن بنوعیکه در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحهٔ عین
بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه
بود و کم درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات
که بجز درد شدید چیزے از آثار قرحه پیدا نمیشود دیگر[۵۲] بعد غلیان مدّه علاج بزودی
رگ قیفال زنند و سر مفته خون قدری همیگیرند و طبع[۵۳] نرم دارند و اگر درد کند
شیر زنان[۵۴] چکانند و اگر زود نشود لعاب[۵۵] حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را
در آب شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بست چند باشد
و چون نصف بماند بیالایند غسل اوین باشد و بعد از پختن و شگافتن شیر با عسل
آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف[۵۶] کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند
انچه برای ذهاب آثار قروح و جدری مخصوصست بکار برند و استخوان بوسیده
بگلاب سائیده در ازالهٔ اثر مجربست **فصل ۱۵** در کمنه[۵۷] بدانند که این لفظ مشترک
است گرانی ملک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در
چشمش ریگ افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث

---

۴۴ ۵۱ بنبوع فواکه و حجامت ۵۲ بعد غلیان مدّه ۵۳ طبع نرم دارند ۵۴ شیر زنان ۵۵ لعاب حلبه مغسول ۵۶ شیاف کندر ۵۷ کمنه

ورم و زردآب خشک کی درم مرقوم و نخود
۱۲ ۵۲ بعد غلیان مده باین نوع کی
مده جوش زنند و طبقات بالا را شکافته
دارد طوبات نافذ گشته بظاهر آید ۱۲ اطب اکبر
۵۳ طبع نرم دارند بمطبوخ بابونه و خیارشنبر و بانند آن ۱۲ اطب اکبر
۵۴ شیر زنان چکانند بیضه مرغ با شیاف کندر ۱۲ اطب اکبر
۵۵ لعاب حلبه مغسول چکانند تا ۱۲ اطب اکبر
مغسول باب ۱ کامل الملک شربتی نبوده چکانند

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص به پلک است گفته آید جدا اما آنچه بقرنیه مختص ست تدبیرش نضج ست باستعمال لعاب حلبه وکتان وکثرت استحمام وبعده جهت نشف[۵۱] مارقیشا[۵۲] سے فضی باریک ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد ومانع ابصار بود دستکاری باید کرد والا تعرض نکنند تا آفتی دیگر پیدا نکند وآنچه بملتحمه خصوصیت دارد بمعالجه رمد سوداوی دور شود بطبیخ حلبه واکلیل وبابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا[۵۳] یعنی شبکوری[۵۴] علاج شهد با آب بادیان در چشم ودار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند وآنرا بر آتش کنند ورطوبتی که از انجا برآید بمالند ودر چشم کشند که سریع[۵۵] الاثر ست واگر ماده کثیر بود بمسهل وفصد برآرند[۵۶] **فصل ۱۷** در جهر یعنی روز کوری علاج هر بیضه وکله پائچه وگوشت گاؤ ونان فطیر خورانند وشیر دختران[۵۷] بر سر مالند ودر بینی چکانند ودر آب سرد چشم بگشایند غوطه زده وشربت عناب[۵۸] نوشند **فصل ۱۸** در صداع حدقه وشقیقه عین واین مرضیست که در عمق چشم خربان شود ووجع مسلے[۵۹] یا ضاغط بود وگاه ساکن شود وضربان ودردمانند شقیقه سر باز عود کند وآثار رمد هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقه سرگفته شد بعینه تدبیر اینست ودر تبر شریان صدغ مبادرت نکنند تا آفتی دیگر نیارد **فصل ۱۹** در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه[۶۰] ماده نمایند وبعده هلیله در چشم کشند وتقلیل غذا نافع ترین چیزهاست **فصل ۲۰** در نتوء القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط غلیظ وبعده ذرور[۶۱] اصفر کشیدن وبآبهاے گرم روشستن وبر بخار آن انکباب نمودن وخاصه نتوء آنست که سخت مے باشد وزیر میل متغمز نمے شود ومعه از دمعه وضربان

---

۵۱ نشف یا تنشیف در دو نشین

۵۲ مارقیشا یا نقیشا لغت یونانیست و آنرا در فارسی بیرانی نامند

۵۳ تعاشی و کسی را که بیمار و سکون را ی معجمه و فتح

۵۴ تعاشی و کسی را که بیمار و سکون یای مثناة

۵۵ سریع الاثر یعنی زود اثر

۵۶ فصد بیرانی

۵۷ شیر دختران یعنی زنان که پسر زاینده باشند

۵۸ شربت عناب بنفشه و نیلوفر آب بریاس ۱۲

۵۹ مسلے یعنی دردناک

۶۰ تنقیه ماده بیرون آمدن ۱۲ در میان چشم و گوش ۱۲

۶۱ ذرور یعنی سفوف

---

۵۲ قولہ یا ماقیشا یونانی

۵۳ قولہ وجع مسلے ای وجع شل خلیدگی

۵۴ قولہ شبکوری ماده نمایند بجهت جوال دوز ۱۲

۵۵ قولہ شربت عناب بنفشه وسهلات وفصد وحجامت

۵۶ قولہ فصد بیرانی

۵۷ قولہ شیر دختران یعنی زنان که پسر زاینده باشند ۱۲ یقانی

۵۸ قولہ شربت عناب نوشند ویس از تنقیه چیزیکه اشک آرد و قابض و مسهل دهند تا ماده باقی نماند که سبب ضاغط بودن از سبب گفته نشود و اگر خواهند که سریع باشد شل شاف ۱۲ در چشم کشند و اگر خواهند که بطیء باشد سرده و روغن بنفشه در چشم کشند

۵۹ قولہ ذرور یعنی سفوف

۶۰ قولہ تنقیه ماده بیرون آمدن ۱۲ در میان چشم و گوش ۱۲

۶۱ قولہ ذرور یعنی سفوف

---

۱۲ البته اگر نسخه ذرور استعمال کنند ۱۲ یقانی

سے بود بخلاف شبره که در قرنیه اقتد نرم و ذی غمز و با درد سے باشد **فصل ۲۱** در ثبور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاهے در جمله آنها ثبور حادث میشود و گاهے در بعضے بالجمله در بعضے قرنیه سپیدی نماید همان موضع و در بعضے سیاوه جهش در مطولات گفته ایم علاج فصد و مسهل بعمل آرند و ابتدا روا دع و انتها شیاف ابیض کندری و انحطاط شیاف احمر لین کشند **فصل ۲۲** در مورسرج هرگاه قرنیه بشگافد و غنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموماً خواه آن بقدر سر مور بود یا زیاده باشد و اگر نه بقدر حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس النمل و راس الذباب و غنبی و تفاحے و مسماری و ثولولی و فلکی نیز خوانند علاجش پیش از انکه کناره های شق قرنیه سطبر شود در مراجعت تکوشند و محافظت نمایند از کثرت خرق و اینچنان باشد که شاذ نه مغسول و اقلیمیا نقره و صدف سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند و اگر اکسیر این اندازند بهتر باشد و بالای آن رفاده مدور بقدر خانه چشم بر چشم بگذارند و قطعه اسرب یا اسرب سوهان کرده در خریطه نهاده بر نهند و اگر سرمه سیاه باریک سازند و در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد و بعصابه محکم ببندند و هرگاه کناره های قرنیه نشقه غلظت گرفته باشد علاج سود ندهد لهذا امر مبادرت نکرده اند در تدبیرش **فصل ۲۳** در حول یعنی هر چیز دو نمودن از هر دو چشم و این مرض اگر مولودی بود علاج نپذیرد اما غیر مولودی انچه باطفال اقتد از صرع یا از خوابانیدن و ایه انرا ببریک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب که یکبارگی طفل را بجنبش آرد علاجش آنست که چیزے سرخ بدانجانب که خواهند چشم را بگردانند آویزند تا طفل نظر پیوسته بدان دارد و هیأت چشم بحال آید انچه بزرگانرا افتد اگر از تشنج عضله متقله بود نظر کنند که سببش پیوست ست یا امتلا نشان پیسی تقدم امراض حاده است و علاجش ترطیب چنانچه به تشنج یابس مقرر ست

۵۱ در بعضے قرنیه سپیدی نماید مثلاً اگر شره در طبقه ثالث قرنیه باشد سپیدی خواهد نمود بسبب قرنیه خارج سے شود و اگر از قرنیه خارج سے شود و اگر طبقه اول خواهد بود سیاه معلوم خواهد شد بسبب پیدا شدن مذکور و اگر در طبقه دوم خواهد بود و سیاهی خواهد نمود و اگر در طبقه سوم خواهد بود متوسط در میان سپیدی و سیاهی خواهد نمود و اگر در طبقه رابع ست بنی برگ مانده ۵۲ روا دع جمع رادع ست بنی شیاف اپیض کندری ۵۳ نسخه شیاف احمر لین مرکب از ۱۲ عدد بعضو ۱۲ ۵۴ نسخه مرکب از سفیدهٔ ۱۲ زرکتر ۱۲ مغسول از مصنف جمع شیاف ۵۵ نسخه صمغ عربی هر یک سه درم نشاسته یکدرم کندر دو درم زاج کوفته بیخته با لعاب اسپغول یا پیه بیضه مرغ شیاف سازند ۱۲ ۵۶ نسخه شیاف احمر لین منقول از مصنف جمع شیاف عدسی مغسول ده درم صمغ عربی کثیرا درم صاف هر یک دو درم سبکهاب مروارید نا سفته شاذنج هندی یک درم چاردرم دم الاخوین زعفران هر یک یکدرم بهترین مشارق شیاف سازند ۱۲ ۵۷ راس النمل در صورتیکه برآمدن چنین مقدار سر مور بود راس النمل گویند ۱۲ ۵۸ غنبی در صورتیکه برآمدن چنین مقدار سر مور بود غنبی گویند ۱۲ ۵۹ تفاحی در صورتیکه برآمدن چنین مقدار سر مور بود تفاحی گویند ۱۲ ۶۰ ثولولی در صورتیکه برآمدن چنین مقدار سر مور بود ثولولی گویند ۱۲ ۶۱ فلکی در صورتیکه برآمدن چنین مقدار سر مور بود فلکی گویند ۱۲ ۶۲ اکسیر این نسخه مرکب از ۱۲ اکسیر اعظم ۱۲ ۶۳ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۶۴ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۶۵ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۶۶ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۶۷ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۶۸ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۶۹ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۰ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۱ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۲ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۳ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۴ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۵ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۶ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۷ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۸ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۷۹ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۰ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۱ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۲ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۳ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۴ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۵ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۶ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۷ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۸ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۸۹ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۰ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۱ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۲ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۳ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۴ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۵ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۶ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۷ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۸ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۹۹ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲ ۱۰۰ اکسیر اعظم نسخه مرکب از ۱۲

و شیر خر و شیر دختر دوشیدن انفع و نشان امتلا تقدم صرع ست و جز آن که تشنج امتلائی
لازم ست و علاجش تنقیه و اگر از استرخای عضلات مقله بود بعلامت و علاج استرخا
رجوع نمایند چنانچه در امراض راس گذشت و اگر زوال طبقات و رطوبات بود چشم
متحرک باشد بحرکت اختلاجی و علاجش تنقیهٔ دماغ ست بایارجات و تنقیه معده نمایند
و اگر او را معدن ماده دانند تجویز هضم فرمایند **فصل ۲۴** در اتساع و انتشار بدانند
که اتساع کشاده شدنست خواه عصبهٔ مجوفه کشاده شود خواه ثقبهٔ عنبیه و انتشار
پراگنده شدن نورست در اجزای چشم و این لازمهٔ اتساع عصبه است و اتساع در ثقبهٔ عنبیه
نیبا شد و در اکثر با اتساع عصبه اتساع در ثقبه نیز پیدا شود بالجمله اتساع عصبه متقدم البروست
اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند
مثلاً اگر از ضربه افتد امالهٔ ماده کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی رطوبت بیضیه
افتد و این بصبیان بیشتر افتد یا از تورم طبقهٔ عنبیه افتد ایضاً تنقیه نمایند و اگر از خشکی
عنبیه افتد علامت و علاجش از ضعف بصر پیش جویند **فصل ۲۵** در ضیق یعنی
تنگ شدن ثقبهٔ عنبیه اگر جبلی ست محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر عارضی ست
ضعف بصر می آرد و نظر کنند که سبب رطوبت عنبیه است یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه
یا کیموس ردیه که در ثقبه گراید آثار رطوبت و پیوست از اسباب ماتقدم پوشیده نیست
و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم ست و مبصرات تشخیص نه نمودن و علامت کیموس
صلب فقدان ثقبه است یعنی مردمک ننماید علاج در پیوست عنبیه و قلت بیضیه ترطیب
در کثرت رطوبت عنبیه تنقیه و در روائت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس صلب را
قابل برآمدن سازد باید کرد **فصل ۲۶** در تخیلات یعنی شکلها و خیالها در چشم آید

سلیقون در ترطیب علاج بصبیان بلیغ ست و در کهولت ضعیف و تحلیل باقی روشنائی
ترطیب بیضیه و تحلیل رطوبت عنبیه بیشتر بایارجات و تنقیه بابن طبرزد کنند
تنقیه بابن طبرزد بطور کحل کنند
خشک شدن بیضیه و تحلیل رطوبت عنبیه بیشتر بایارجات و تنقیه بابن طبرزد کنند
بیضیه را بیشتر بایارجات و تنقیه بابن طبرزد

چون پشه وعکس وجز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمهٔ نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات ورطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقای آنست دائم وهر روز افزودن و اکثر در یک چشم بودن علاجش با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید ونشان بخار معده از قلت وکثرت خیال در خلو معده وپری آن و علامت فساد طبقات ورطوبات از تلون اجزای چشم وتقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیهٔ[۱] مادهٔ وتنقیهٔ اجزای چشم حسب سبب ونشان ذکای حس سلامتی بصارت وذکای دماغ ست واین فی الحقیقة مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است وبخارهاے بدن واجسام صغیره که در هوا منبث ست می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش میشود جهت تکدر هر لیسه[۲] وکله پایچه دهند **فصل ۲۷** در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم واین رطوبت ست که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید ودر ثقبه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد وتمام ثقبه را درگیرد بصارت بالکل باطل شود واگر بعضے از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود وآنجا که آب رقیق بود اگرچه همه ثقبه را درگیرد لیکن منع رویت بتمامه نمیکند بنابر رقت واین قسم را منتشر رقیق گویند وعلامت نزول الماء بعد نزول تمام از تغیر مردمک وبطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت **علاج** در ابتدا بے توقف داغ کنند بر شریان نباگوش وداغ پخته باید تا رگ بسوزد وبعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آمیخته گذارند وهر چند که داغ تبراید بهتر باشد واز چیزهاے غلیظ وجماع پرهیزند وبعد نزول چون یک سال بگذرد وآب از مالیدن چشم متسع همے شود

واصلاح غذا نمایند
دیچه اگر رطوبت باعلاج چون کحلها وپاشاف مرارات در چشم گذشته وآنچه مادی بود محتاج باستفراغ نیست تبدیل کفایت کند ۱۲ طب اکبر ۵۲ هریسه ازغذا پرهیز باید کرد ست وبهترین حبوب ماش کلان ست وازان ترتیب باید کرد ۱۲ گندم وگوشت بره ست کرده وترویکرة الغذا وسمن بلدی کرده وحقنهٔ باه وعصب وسعانی سه فرد خشخاش سفید وبابس الثلج ست ودر هر هفتم ومعده دوم عملش ودر هر دو این سلگین ودر بیر دوین

ازاله الجهل

یعنی فتح ۱۲ دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد **فائدہ** خیالات چون از تشنماه درگذرد
و نزول مار نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و بدانند که تخم نیل باریک ساخته
درچشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند ورگ پس گوش کشادن نیز مانع میشود اما داغ بشرطیکه
بر شریان افتد و پخته بود البته منع نزول الماء مینماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود میدهد
نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری و طریقش معروف ست و بعضے جا دیده شد که صاحب نزول الماء را
صدمهٔ قوی بر سر افتاده و معاً باصره بکشاد و اقسام این مرض بسیار ست عمامی و تفصیلی
جمیع آسما بجولی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض بردی اصفر احمر ذهبی ازرق اکمود و ازهیا
هیچ یکے قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و انچه قابل قدح ست سپید صاف ست که
از مالش چشم متسع گردد **فصل ۲۸** در سدهٔ عصبهٔ مجوفه که بے نزول الماء بود نشان وے
سالم بودن مردمک ست و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه
نامودن **علاج** تنقیهٔ دماغ کنند ورگ گوشهٔ چشم زنند و یوچه بر صدغ چسپانند و
قدم بالند و محاجم ناری بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنی گربه چشمی انچه اصلی
بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیت خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب
سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیهٔ بدن و چشم نمایند و اگر
یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقهٔ یبسی بطلان بصارت ست و فرق
درین و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضاً در یبسی لاغری در
چشم پیدا شود و قدح سود ندهد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بعد بلوغ
زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطهٔ
غلبهٔ خون بود رگ زنند و تصفیهٔ دم نمایند و توتیا بغوره پرورده بکشند و اگر از تخم بود

و دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد فائده خیالات چون از تشنماه درگذرد
و نزول مار نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و بدانند که تخم نیل باریک ساخته
درچشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند ورگ پس گوش کشادن نیز مانع میشود اما داغ بشرطیکه
بر شریان افتد و پخته بود البته منع نزول الماء مینماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود میدهد
نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری و طریقش معروف ست و بعضے جا دیده شد که صاحب نزول الماء را
صدمهٔ قوی بر سر افتاده و معاً باصره بکشاد و اقسام این مرض بسیار ست عمامی و تفصیلی
جمیع آسما بجولی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض بردی اصفر احمر ذهبی ازرق اکمود و ازهیا
هیچ یکے قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و انچه قابل قدح ست سپید صاف ست که
از مالش چشم متسع گردد **فصل ۲۸** در سدهٔ عصبهٔ مجوفه که بے نزول الماء بود نشان وے
سالم بودن مردمک ست و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه
نامودن **علاج** تنقیهٔ دماغ کنند ورگ گوشهٔ چشم زنند و یوچه بر صدغ چسپانند و
قدم بالند و محاجم ناری بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنی گربه چشمی انچه اصلی
بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیت خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب
سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیهٔ بدن و چشم نمایند و اگر
یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقهٔ یبسی بطلان بصارت ست و فرق
درین و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضاً در یبسی لاغری در
چشم پیدا شود و قدح سود ندهد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بعد بلوغ
زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطهٔ
غلبهٔ خون بود رگ زنند و تصفیهٔ دم نمایند و توتیا بغوره پرورده بکشند و اگر از تخم بود

نضج وتنقیه بلغم نمایند وباسلیقون درچشم کشند واگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک
کنند واگر از نقصان حرارت غریزی افتد واین مخصوص به پیرانست علاج نپذیرد اما
جهت حفظ مابقی در ازالهٔ رطوبت باشند وکحل جواهر بکار برند **فصل ۳۱** در ذهاب
بصر در حلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر
نور مکدر شده باشد یا بیضیه سیاه گشته باسلیقون بکشند وادویه واغذیه ملطفه بکار برند واگر
دفعةً برآمدن از ظلمت باعث بود بر قع آسمان گون بر روی آویزند وبروشنائی آفتاب
تنگرند وتجویدِ غذا نمایند **فصل ۳۲** در خفش یعنی انگه روزانه بصارت ضعیف شود
واگر این مولود یست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان وطبقات تا چشم را قوت دهد
ودخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۳۳** در قمور یعنی کلال وضعف که در بصر افتد از کثرت
نظر کردن ببرف یا بروشنائی علاج خرقه سیاه بروجه او یزند ولباس وفراش همه سیاه
سازند وشیر در چشم دوشیدن وبادام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور نزلی اثر
تمام دارد **فصل ۳۴** در سل العین یعنی لاغری چشم وضعف لازمه اینست علاج
در ترطیب کوشند واگر سده باشد تنقیه ونضج نیز بعمل آرند **فصل ۳۵** در بغض العین
یعنی دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و
تبرید ست واگر بعارضه رمد وجز آن افتد باز الهٔ سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاصهٔ چشم گرم وتر ست وگرنه چنان بود مزاج خاصه نباشد ونشان
گرمی چشم سرعت حرکت وظهور رگها وحرارت ملمس وحمرت لون اوست ونشان سردی
ضد این ونشان تری چشم بسیاری چرک واشک ست وبزرگی چشم ونشان خشکی ضد این وگرمی
تری چشم سیاه افزون از همه لونهاست لهذا نزول الماء ودیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

رنجیل هر یک یک دانگ
کحل جواهر دیگر کبیر مثقال
بقائی الکم هفت درم مرچیشا پنج درم فلفل
دهبی مغسول بسه درم اپیتا نه درم
سه درم شاذنه دو درم زعفران پنج درم
سقط الرم اثمد سیاه
نامیلوشیا زرد ۱۲ سه ۵۲ پنج مثقال
دیماپهر ۱۲ طبرزد ۱۲ طب اکبر ۵۳ خفش نفخین
انگه روزانه بصارت ضعیف شود وگذاک
بدین نام مسمی است دهم بدین علت
بشره را خاص گویند ومعنی این در لغت

مروه بیست درم کاکوز
پنجدرم انزروت چهار درم
وزن هر یک مثقالی اپ غوره
هر یک یک درم توتیا طبرزد
یا مثا سرطان بحری افیمون
سه درم شاذنه نصف نشاذ
اسپندان رشتا هر یک دو درم
ورد سپید بسپیدا زرد ۱۲ اپیر
ثالث کحل جواهر یا کحل فیروزه مارپشتا
قادری که تصنیف مصنف

باب ۳ در امراض جفن وهدب بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم راگویند یعنی پلک وهدب بضم ها موی پلک ست یعنی مژه **فصل ۱** در کمنه پلک ونشانش آنست که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم ست پس از زمانی زائل شود **علاج** بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدمعات در چشم کشند چون احمرلین واحمر حاد واستحمام نمایند **فصل ۲** در استرخار الجفن بعد تنقیه وتضمید صبر واقاقیا ومرببر پلک وپیشانی اگر مرض باقی بود علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف ست ودرگهای درون بینی کشادن نفع دارد **فصل ۳** در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک واین بعد رمد یا قرحه یا پس از قطع سبل وناخنه می افتد **علاج** هر دو را از هم جدا کنند بمیل واگر بحدقه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند وبعد فتح زیره ونمک خائیده آب وی اندازند وپنبه بروغن گل آلوده درمیان گذارند وزردهٔ بیضه وروغن گل برپشت چشم نهند **فصل ۴** در شتره یعنی کوتاه شدن پلک واسباب او ضد اسباب استرخاست ودیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غدد وجزآن افتد **علاج** درمادی تنقیه کنند پس حسب سبب تشنج میبی باشد یا امتلائی تدارک نمایند ودرانچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند **فصل ۵** در شدناق که فزونیست نرم برظاهر پلک پدید آید وبدان سبب پلک سطبر شود وپیوسته چشم تر بود **علاج** تنقیه کنند بعده مدمعات کشند واگر نفع نشود ودر ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند ونافع ترین چیزها پرهیز ست حتی که خنا زیر وسرطان از پی هیزواقعی تحلیل میرود **فصل ۶** در عقده که فزونیست سخت بر پلک بالا پدید آید **علاج** بقیروطی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم واخلیون نهند واگر قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نماید **فصل ۷**

در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شده در چشم خلد آنرا شعر منقلب گویند
و آنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند **علاج** بعد تنقیه موی زائد بکنند و آنجا را
بنوشادر بخارند و ببیضهٔ مور چه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب
چغول مالیدن منبت را خدر کند و اگر موی منقلب باشد بسبل و بق باموی های راست
آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را با آلتی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج است
و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر دیست **فصل ۸** در انتشار الاهداب یعنی ریختن **علاج** اگر فساد
غذا باشد بواسطهٔ غلبهٔ سودا تنقیهٔ خلط مفسد نمایند و اگر از ضعف جاذبهٔ آن موضع بود و این
عقب قرانیطس و تپهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و باسلیقون و روشنائی
کشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبهٔ رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند و در تجفیف کوشند
و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند **فصل ۹** در بیاض الاهداب
یعنی سپیدی مژه **علاج** بعد تنقیهٔ بلغم برگ لالهٔ دشتی بروغن زیت بمالند و روشنائی
بمیل بر مژه کشند **فصل ۱۰** در جرب الاجفان یعنی فزونیهای خرد باخارش
که در باطن پلک پدید آید **علاج** حسب مادهٔ تنقیه نمایند و بزرور بنفسجی کشند **فصل ۱۱**
در برد و آن رطوبتیست غلیظ زاله مانند که اکثر بر ظاهر بدن افتد **علاج** بقیروطی
و داخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند و الا بدشتکاری بردارند **فصل ۱۲** در صلابت جفن
و غلظت آن سختی چون در پلک افتد کشادن و پوشیدن چشم دشوار می شود **علاج**
در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل مادهٔ نمایند و با نکباب مرخیه و این
را جسار العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الجفن خارش بلا مادهٔ بود مسمی میشود
به پیوست العین **فصل ۱۳** در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

---

۵۱ و از آبله پیشه پاک پس نخشین
۵۲ استرواغ با پاکرده و مادده و فزونی را بادویه
۵۳ مناسب از زن و داغ بردن کردن با لاج
۵۴ و ماندان غرغره نمودن و از آگرم مزاج
۵۵ بود هر ماده پیله پرورده با طریق کچک
۵۶ با یه نادو پیوسته پیله رونده کابلی امرودهان
۵۷ در نشن قرنبدن و از آگر مزاج باشد
۵۸ مصطگا و وثقل پیا یه چاید و گوزبو
۵۹ امرودهان داشتن و زنبدن و عنبر بوبزن
۶۰ و از پس این پر علاج و شکاریست و شکاری
۶۱ امزین علت پنجگونه است یکی داروکشدن
۶۲ دوم موی فزونی را با موهای طبیعی چسپانیدن
۶۳ سوم داغ دادن چهارم دو دختن پنجم نرشم کردن
۶۴ ۱۲ طب اکبر ۵۲ کنه فارسی ست و بهندی
۶۵ پچری و کنی و کلی مانند چوانی ست بشپه
۶۶ برانیده اکثم و بقدر آن دو چکر از ان بنم
۶۷ کرد رایدان بعضی چوانات مانند سگ و گوش
۶۸ بهم رسد و در گوش سگ بیشتر پیدا شود الکنا
۶۹ فی المخزن ۵۳ و ایضاً قرن ضفدع بنیم بخم
۷۰ درهم ۴۴۴ و اصل این کبریتی موضع نفت
۷۱ بالند موی ۵۴ ازدودیدن باز دارد و داغ این اکیم
۷۲ ۵۵ بن بکسر دال و سکون یای بوحده
۷۳ بفارسی مویز اصلی نامند و انچه
۷۴ و در جوف آن رطوبت
۷۵ و در آخر دوم و حشایش
۷۶ بمعنی جالب النور لفظ فارسیست از قسم الحال
۷۷ کر ضعف بصر و بکوری کار نافع بود کذا فی القانون
۷۸ و از طب اکبر صفت سرمه فاضل و از فاضل غفران
۷۹ شمهٔ خلل از هر یک پنج مثقال
۸۰ نرم هر یک یک درم و از طباشیر دو درم جمله ده درم
۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

خصوص که کناره بیشتر سطبر شود علاج در ابتدا مادر الفواکه کافیست و سماق در گلاب
خیسانیده آب او بچکانیدن و شب و خرفه و برگ کاسنی بروغن گل ضماد کردن اولی
و بعد از ان و غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه شیاف احمرلین کشند
فصل ۱۴ در قمل الاجفان یعنی سپش که در مژگان افتد آنرا که بسیار خرد بود صیبان
و آنرا که بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که آگنده باشد قردده خوانند علاج بعد تنقیه بدن
پلک را پاک سازند از قمل اگر ممکن بود دگرفتن بگیرند الا بآنکه شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند و میل
در زیبق گذارند تا بوی سیماب در وی اثر کند پس باهستگی بر میل دست گردانند تا جزوی از
سیماب بآن بماند پس آن میل در پلک کشند بانخاصیه قمل بگسلد فصل ۱۵ در شعیره که در بیت
بشکل جو در کناره پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و در ابتدا روا غ و بعده شمع گرم و داخلیون
بنهند و اگر سوزند هر شعیره را بر کنند بناخن یا بمقراض ببرند و خون برآمدن بدهند زمانی
وزود ببندند نکنند و بعد آن در را صفر پاشند فصل ۱۶ در توثه الاجفان و آن فزونیست بر شکل
توت اکثر در باطن پلک زیرین میشود علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال
و بعد قطع زیره و نمک بنجانیده و آب او بچکانند فصل ۱۷ در تجدر جفن و این از بروده
غلیظ تر باشد علاج تنقیه کنند و بقیر وطی نرم نمایند و اگر تجدر مشابه دمل بود
آنرا کد کد نامند فصل ۱۸ در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار
و پوست پسته در سرکه بچشه ضماد نمایند و بعد سقوط خشک ریشه زرده بیضه با
زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود فصل ۱۹ در تهیج اجفان یعنی انتفاخ پلک
علاج اگر بسبب ضعیفی احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و جزآن تقویت احشا
نمایند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند فصل ۲۰ در ثولول پلک

آمده و قبح بیمار و الف و قاف و شکر و خیسانیده
تعدیل عدس و پوست انار و سماق و گلاب
در دوم ۱۲ اغذیه ۱۲ و مالیخا با روغن
دیبک کاسنی با روغن گل خام با روغن بنفشه
ضماد نانیسا با یاض بیضه با روغن گل
بر قروه طلا کنند و بر یک گذارند ۱۲ طب اکبر
۱۲ بیت بنفشه سرکه تنقال در سرکه پیش
نهند و بر بیمار با کاهل سپش بیان نهند
تجامت کنند و بر تبین مطبوخ بابونه
نمار یقون سرد دارد و محافظه ۱۲ طب اکبر
و ایضاً آب کرم بر سپش بیان نهند و بر
و ایضاً بر سپش بیان نهند و بر
عدس تنقیه و قبض و قبض عضو عضو و بیمار
تخلیل و علاج بیمار ضماد و سازند با بیمار
سپش بیان بکسر هاء و سکون شین معجمه
بارده یابسه و خون مضنون به سنه زرد چیره
۱۲ طب اکبر ۱۲ و بعد تنقیه بدن را تا دو هفته پاک دارد
وجب و قبا یا وجب مبرد و نوره گذارند
فتوا دری و صل ساخته باشند صاف باید بود
و تنقیه و قی توان کرد و بعد شستن سر را
ماده نفخ و تلطیف باشد
و ایضاً اگر ثبت یک حصه و مویز پنج حصه
۱۲ طب اکبر ۱۲ و بعد تنقیه بدن را تا پنج روز پرهیز
بدن را تا دو هفته پاک دارد و بعده دماغ را پاک
وجب و قبا یا وجب مبرد و نوره گذارند
فتوا دری و صل ساخته باشند صاف باید بود
و تنقیه و قی توان کرد و بعد شستن سر را
ماده نفخ و تلطیف باشد
و ایضاً اگر ثبت یک حصه و مویز پنج حصه
۱۲ طب اکبر ۱۲ و بعد تنقیه بدن را تا پنج روز پرهیز
بدن را تا دو هفته پاک دارد و بعده دماغ را پاک
وجب و قبا یا وجب مبرد و نوره گذارند
فتوا دری و صل ساخته باشند صاف باید بود
و تنقیه و قی توان کرد و بعد شستن سر را
ماده نفخ و تلطیف باشد
و ایضاً اگر ثبت یک حصه و مویز پنج حصه
۱۲ طب اکبر ۱۲ و بعد تنقیه بدن را تا پنج روز پرهیز
بدن را تا دو هفته پاک دارد و بعده دماغ را پاک
وجب و قبا یا وجب مبرد و نوره گذارند
فتوا دری و صل ساخته باشند صاف باید بود
و تنقیه و قی توان کرد و بعد شستن سر را
ماده نفخ و تلطیف باشد
و ایضاً اگر ثبت یک حصه و مویز پنج حصه
۱۲ طب اکبر ۱۲ و بعد تنقیه بدن را تا پنج روز پرهیز
بدن را تا دو هفته پاک دارد و بعده دماغ را پاک
وجب و قبا یا وجب مبرد و نوره گذارند
فتوا دری و صل ساخته باشند صاف باید بود
و تنقیه و قی توان کرد و بعد شستن سر را
ماده نفخ و تلطیف باشد
و ایضاً اگر ثبت یک حصه و مویز پنج حصه
۱۲ طب اکبر ۱۲ و بعد تنقیه بدن را تا پنج روز پرهیز
بدن را تا دو هفته پاک دارد و بعده دماغ را پاک
وجب و قبا یا وجب مبرد و نوره گذارند
فتوا دری و صل ساخته باشند صاف باید بود
و تنقیه و قی توان کرد و بعد شستن سر را
ماده نفخ و تلطیف باشد
و ایضاً اگر ثبت یک حصه و مویز پنج حصه
۱۲ طب اکبر ۱۲ و بعد تنقیه بدن را تا پنج روز پرهیز
بدن را تا دو هفته پاک دارد و بعده دماغ را پاک
وجب و قبا یا وجب مبرد و نوره گذارند
فتوا دری و صل ساخته باشند صاف باید بود
و تنقیه و قی توان کرد و بعد شستن سر را
ماده نفخ و تلطیف باشد

سودا و پست کرد را جفان بگذرد و قمقام میشود
ماده وی از فضله بزه غلیظ باشد ۱۲ طب اکبر
و ایضاً اطریفل بزرگ خورند و عجرر کرده
علاج کرده طلا نمایند از زر کرد و آب بگرم بم ایچه
پلک را بشویند و اسفیذ باخر قیا با گرم
مژگرده بریشم نشند و از اگر فلفونی نبید
باشد فصد قتال با پد کرد و شیاف با شا
و صندل با آب گشنیز سوده طلا با پد نمود ۱۲

علاج تنقیه سوداکنند و شونیز و نمک بسایند و بسر که طلا نمایند و اگر نرود زود بموچینه
گرفته بناخن گیرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بر جراحت زاک باشد تا خون
بایستد فصل ۲۱ در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک بخارد و
واناس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا دهند
و بشادنه عدسی مغسول اکتحال نمایند فصل ۲۲ در نملهٔ پلک و آن شبور خرد سوزانست
که اندک ورم کند و ریش شده بین گردد علاج تنقیه صفرا کنند و حضض و مرطلا نمایند
فصل ۲۳ در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند علاج رنگ او اگر اغبر بود مسهل
سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده سیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد شرط زنند
و باشکو بخارند تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند فصل ۲۴ در سلعهٔ پلک و آن جسیست فربه
از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند فصل ۲۵ در زرقت و خضرت
جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند
و مسهل دهند و صندل و مرد ارسنگ بگلاب طلا نمایند و الا سفال نرم بسرکه سوده بآب اندک
و طلا کردن ازالهٔ کبودی مینماید فصل ۲۶ در غرب یعنی ناصور گوشهٔ چشم که جانب بینی ست
علاج بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و در وقت چکانیدن اول باید که قرحه را از
پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف
و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه غرب بند شود و ورم کند
تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خرپزند و زعفران قدری آمیزند و گذارند که تا سر شود
فصل ۲۷ در حکه آماق و اجفان یعنی خارش بلا شبور که در گوشهٔ چشم
و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بروغن گل ضماد

نمایند و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون و کحل عود یی کشند فصل ۲
ورغده یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی ست علاج بعد تنقیه جهت
اخفای اوشیاف زنگار یا مر هم او نهند و اگر سود ندهد قطع نمایند همچو ظفره و بعد قطع دروا صطر
باشند تا مابقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زیاده بیضه بروغن گل طلا نمایند
و بمراهم مندمل باید کرد بعون الله تعالی باب ۴ در امراض اذن یعنی گوش باید دانست
که دی عضوی شریف است زیرا که آله شنوائی ست و حس شنوائی بر همه حواس
فضیلت دارد کما لایخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا را در گوش در
امراض مادی بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که برد بالفعل عصبه
سمع را ضرر دارد فصل ۱ در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر در دبسبب
ورم یا قرحه بود بیانش علیحده می کنم و اگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه
در مادی و ایضاً در سائر فرج حار باید کرد و تعدیل در سائر فرج باره کافی ست و در مادی
بعد تنقیه نیز و اگر سبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود
وجهیدن بر یک پای دست بر گوش ماؤف نهاده سر بدان طرف نگون ساخته آب یا
و دیگر اشیاء سیاله را که در آمده باشند برون می آرد و اگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش
مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانے دراز تمام آب را نشف کند و اگر بسبب
تولد کرم در گوش بود بخارد و غدغه کند و احیاناً برآید علاج برگ شفتالو را بجوشانند
آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرند پس از نشف فتیله
سازند و بسر پیش آلوده در گوش دارند و کرم که بدو آویزد برون آرند و آنجا که قرحه
باعث کرم بود بتدبیر قرحه کوشند فصل ۲ در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که آماس درون ثقبه است یا برون اگر درونست فتور در سمع و شدت درد و لزوم تپ
میباشد نرد که دوائی[۵۱] مرکبست با آب کشنیز طلا نمایند درون و برون گوش و شیر از پستان
دوشند تا در دبایستد و اگر نایستد لعاب حلبه با تخم کتان بچکانند تا ریم کند و بیالایند
پخته شده و اگر بیرون ثقبه است ورم بنظر می آید و تپ لازم نمیباشد و درد شدید نمی بود
و درین استعمال رواد عات منهی ست و عند شدت درد پارچه در آب گرم تر کرده تکمید
توان کرد و نمک گرم نیز بعد دو روز برگ کرنب[۵۲] در روغن[۵۳] زرد کهنه پخته بر ورم نهند
تا تحلیل ماده کند فائده انچه گفته شد بورم گرم مخصوصست اما ورم بارد درون صماخ
بود یا برون مبطل سامعه نمیشود و درد قوی و تپ مادی نمیباشد اما ثقل و تمدد لازم دیست
و روغن ترب چکاندن بعد تنقیه[۵۴] نفع تمام دارد در بارد **فصل ۳** در قرحه[۵۵] گوش و
نشانش تقدم ورم است و برآمدن ریم و کذلک رطوبت شبیه[۵۶] **علاج** شهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده
بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر فرو نمایند یا بروغن گل آمیزند
و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکشیر افیون و قدری جندبیدستر جهت اصلاح افیون
بهم آمیخته فرو رسازند یا بچیزے آمیخته بچکانند **فصل ۴** در طرش و وقر و صمم نقصان
سمع را طرش و بطلان او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهے یکے مرادف
دیگرے آید **علاج** حسب سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه[۵۷] تبفاریق نمایند اگر تنقیه
مطلوب باشد و انچه روز بحران مے افتد محتاج تدبیر نیست و انچه از کبر سن افتد یا
مولودے بود علاج نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و یک قطره
در گوش چکانند نفع دهد **فصل ۵** در دخول الحصاة یعنے در آمدن سنگریزه و مانند آن در
گوش **علاج** روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون خواهد بیاید دهن و بینی

کذا فی المتون ۵۱ روغن ۵۲ زرد ۵۳ کرنب ۵۴ تنقیه ۵۵ قرحه ۵۶ شبیه ۵۷ تنقیه

بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد ۵۱ و اگر آب درآید چوب ۵۲ بادیان
قدر وجب گرفته بریک طرف او پنبه ببندند و بروغن آلوده برافروزند و طرف دوم
او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت و دخول حیوان
صغیر را انچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند **فصل ۶**
در طنین و دوی او ازنکه ۵۳ چون آواز آسیا ۱۲ درون گوش میشود اگر سخت و باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ
بود دوی گویند **علاج** بتحقیق سبب نمایند و ازالهٔ آن فرمایند و اگر از دکای حس بود کله پائچه
هریسه خورانند ۵۴ چون آواز آشیا ۱۲ **فصل ۷** در انفجار الاذن یعنی برآمدن خون از گوش **علاج** اگر از امتلا
بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند
و هر چونکه باشد بعد فصد ماز و در سر که جوشانند و بچکانند خون بند شود ۵۴ و در بحرانی تا که
خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از لسع حیه زراقه ۵۵ افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند
فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش **علاج** فصد کنند و تلیین نمایند و صبر
و مغاث و اقاقیا در اتینج و حناضما د سازند بجانب ۵۶ تمائل کسر تا عضو را بهیأت اصلی
آرد **فصل ۹** در انقلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ **علاج** بعد فصد
تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده برفاده و عصابه محکم ببندند و اگر در دباقی
باشد پیه بط گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو مالیده بمالند **فصل ۱۰**
در قلاع الاذن ۵۷ یعنی شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد **علاج** میان دو شیانه
و بن بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسپانند و آنموضع را بشیر زنان بشویند و مردار سنگ
در قنبیل ۵۸ نرم سائیده بپاشند **فصل ۱۱** در حکة الاذن یعنی خارش گوش **علاج**
افستین در سرکه بجوشانند و سر که مطبوخ را بر و غن بادام تلخ بچکانند **فصل ۱۲**

۵۱ از حرکت هوا و بخار بادی
۵۲ چوب بادیان انست و این تدبیر
۵۳ گوش اقدا گر آشست و اگر بیاب در
۵۴ جانب گذارد و بسبب گرانی خود بیاب
۵۵ همان ساعت بیرون آید و اگر قدری
۵۶ بیاب در صماخ داخل شود و تخلیب
۵۷ اندیران سبب اختلاط عقل و تقل
۵۸ عظیم در گوش پیدا شود بمرتوسیع بجوی
۵۹ روغن بنیم گرم در گوش چکانند و بنبه
۶۰ گرد انیده بگذارند و سر را بجانب
۶۱ تا قوت عطسه باشد بیرون افتد ۲ اگر دود
۶۲ انچه در گوش باشد بیرون آید و بنبه بیشتر و بمانند آن
۶۳ و ایضاً بهم نخله پیراروغن گل و سرکه
۶۴ بهم جوشانند و اگر بسبب ضعف قوت باشد
۶۵ در تعدیل مزاج کوشند و بمرتقویت گوش و دماغ
۶۶ اغذیه عطسه خورند و بمرتقویت گوش روغن گل
۶۷ بارد و غن بادام در سر که پخته بچکانند و اگر بسبب
۶۸ باشد تدبیر آن نمایند و بعده بمرتقویت
۶۹ بسبب نماند و اگر بسبب شدت پس و بسیاری
۷۰ فاهنا باشد در غذا توسیع کنند و بمقاربت
۷۱ بچکانند و اگر معتدل خواهند انکی
۷۲ کافور در این آب گذنا پیز بیفزایند ۱۲
۷۳ طب اکبر قولنج بجانب تمائل مثلاً اگر
۷۴ انکسار را تمائل بسوی خارج بود ضماد
۷۵ بجانب خارج و اگر بسوی داخل بود
۷۶ ضماد بجانب داخل کنند ۱۲ طب اکبر
۷۷ قنبیل بکسر قاف و سکون نون
۷۸ بکسر ای موحده و سکون یای مثناة
۷۹ تحتانیه و لام گفته اند معرب کنسای
۸۰ فارسی ست و یا معرب کیلا هندی
۸۱ گرم و خشک ست در دوم ۱۲ خزن

در هرب الاذن یعنے گرنختین و رنجیدن گوش از آواز قوی **علاج** تقویت دماغ کوشند
باغذیه وادویه مقویه وشمومات **باب ۵** در امراض انف یعنی بینی بدان که دربیخ بینی دوراه
است یکے بدماغ میرود و یکے بحلق **فصل ۱** در خشم یعنی بطلان شامه وسبش
اگر از برآمدن گوشت زائده بود در مجری آنرا ابواسیر الانف گویند وجدا بیاید واگر حدوث
ورم یا وقوع سده بود از خلط از انچه لازم هر خلط است معلوم میشود واگر از سوء مزاج
سادج بود نشان حار و بارد ظاهرست و تا برآمدن ماده ضرر و علاج حسب سبب
تدارک نمایند وانچه بعد امراض حاده افتد بسبب پیوست یا تشنج کمتر علاج
پذیرد **فصل ۲** در فساد شم یعنے در حس بویائے فتور افتد با وجود آمدن بوی
واین سه گونه است یکی آنکه همه روائح را بیک رائحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز
بوهاے مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضے بوها شمیده شوند و بعضے نه واین از دو وجه
خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بدبو نه یا برعکس علاج تنقیهٔ
دماغ نمایند واگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعده آنجا که خوشبوئی محسوس
می شود فقط جند تسعیط کنند و آنجا که بدبوئے مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر
بیماری در ابتدا بود و بعد از مان در اول مشک و در ثانی جند **فصل ۳** در بواسیر الانف
یعنے گوشت زائده که در بینی برآید علاج رگ زنند و زلو نهند و مسهل دهند پس ازان
زنگار و اشنان قصارین هر سه برابر مرهم ساخته و فتیله بدان آلوده بر آن گذارند
تا بزاید واگر سودند هد قطع نمایند بآهن یا بر رشته موئین گره دار که از بینی بسوی
حلق در سمے آرند و آنرا میکشند تا فروئی رده شود بعده مرهم اسفیداج
استعمال نمایند **فصل ۴** در ثور الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت

واشته باشد بموم روغن نرم سازند واگر تحلیل نیابد شرط زنند وبرهم اکال بزدایند
پس برهم سپیده منده مل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف **علاج** ریش بینی اگر تر بود
رگ زنند ومسهل دهند پس مردارسنگ بروغن گل بمالند واگر خشک بود موم روغن
مالیدن کافیست **فصل ۶** در رُعاف یعنی برآمدن خون از بینی **علاج** بازو وران
وانگشتین واذنین وثدیین بستن وپس سر حجامت کردن وهمچنان بر جگر منجمه نهادن
اگر خون از سوراخ راست آید وبر سپرز اگر از چپ آید وسرگین تازه خرافشرده
دوسه قطره چکانند وخانهٔ عنکبوت درسیاهی تر کرده وبغبار الرجی آلوده در بینی درآوردن
وسیرش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن حبس خون مینماید واگر خون غالب بود رگ زنند
وحسب حال خون برآزمایند اندک اندک یا یک دفعه وبه تغلیظ خون کوشند بشربت
عناب وامثال آن وعدس وبرنج خورانند لیموآمیخته که بغایت مغلظ است **فائده**
اگر رعاف در تپ یا در امراض سرافتد تحقیق نمایند که بحرانیست یا نه اگر بحرانی باشد
زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف غشی باشد واگر بحرانی
نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **انتباه** هرگاه در امراض دماغی تبرعیف
حاجت شود بآلتی که باین کار مخصوصست درون بینی بخراشد واگر کندش
ومویزج وفرفیون کوفته وبزهره گاو سرشته فتیله سازند ودربینی درآرند خون روان
کند **فصل ۷** در بخر الانف یعنی بوی بد از بینی آمدن **علاج** اگر سبب دموی بشره یا قرحه
بود تدبیر وی کنند بدانچه گذشت واگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی
دهد واگر از تعفن خلط معده بود که بخار ازان بانف آید تباهی معده شاهد بود تدبیر
وی تنقیهٔ دماغ ومعده بود وبسکنجبین در غوره خرد دل غرغره کردن

رعاف آوردن

۱۲ طب اکبر

وچیزی خوشبو در بینی انداختن **فصل ٨** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی **علاج** اگر خوف ورم بود زود زرگ زنند و در جله با صلاح هیأت انف کوشند بنوعی که مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم سهیم آید و بعد اصلاح صورت او بدست صبر و مغاث واقاقیا و مرباریک ساخته وباب لسان الحمل سرشته وبر کاغذ نهاده بالای بینی چسپانند **فصل ٩** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن **علاج** روغن گل خوشبوی در بینی کشند وآب شیرین نیگرم بر سر ریزند و روغن نیگرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم و گوش و کام بمالند واگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان کنند وآب چکیدهٔ او در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت ست وافراط باعث آفت **فصل ١٠** در جفاف الانف **علاج** خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند واگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد واگر تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند بادهان وجز آن **فصل ١١** در حکة الانف یعنی خارش بینی **علاج** اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد همیشود تعدیل مزاج دماغ کنند واطریفل دهند واگر مقدمهٔ زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست **فائده** اگر چیزی از خارج در بینی در آید و بند شود در روغن چکانند و بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسیار باشد که از راه حلق برآید بے تصدیع **باب ٦** در امراض لسان ودهان **فصل ١** در ورم لسان یعنی آماس زبان **علاج** حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره فرمایند و در دموی وصفراوی تا که ٣ روز نگذشته بشیرهٔ کاهو کاسنی وخرفه وعنب الثعلب و بعد ٣ روز بآب کرنب وعنب الثعلب ولعاب

ومثل وسعد وعود تنها یا بمجموع بیامیزد

ساخته در بینی دمنده باشد که این ادویه

رابشراب آمیزند و پنبه سازند و در بینی

مانند قائده شراب ریحانی شراب صرف

و نشوق یا گویند و صفت شراب ریحانی

و تقل دو درم بوا و دانچه بینی و بیاسود و

عود و لسان الحمل و با دانچه بخوبه در

خریطه انداخته دو درخ عصیر افگنند تا

و نشوق شود ١٢ اطب اکبر **علاج** عرض

نفع را و تشدید ضماد تخمه کوفته شدن

در وقت الفتاد ان قبل ست ١٢ و ثبات کم

سه باین طور که میل غلیظ یعنی انگشته در بینی

در آید و بلندی و پستی راست کنند و از خارج

بیم پوست ١٢ ملح و هندبا بیامیزند ١٢ اصلی یا فلفل

طلا کم **سه** عطاس با لضم آرد کشنیز

خاص در دماغ برای دفع خلط یا موذی

دیگر که بدان رسد از داخل یا خارج

باستعانت هوای مستنشق از راه بینی

و دهان ١٢ ق کبیر **سه** در روغنهای

لرد در بینی چکانند و از اضمده و اطلیه و

اغذیه هم چه بارد و رطب بود بکار برند ١٢ الکرنبی

تبیان الطب

باب ششم در بیان امراض متعلقه بلسان ودهان

فصل اول در بیان ورم لسان و تشنج بطبات

و الصبه در بینی و نشنج

در دهان و الصبه مذکور استعداد خروج پیدا کند بسبب

که خلط مذکور را مستعد خروج سازند باین

نشنج و تقبض و تشنیج سود دارد ١٢ اطب اکبر

رد اطریفل و تشنیج کنند در حرق پیدا

شده بود آرد عطسه آورد چون کنند در حرق پیدا

شده بود آرد عطسه آورد چون کنند در حرق پیدا

شده بود آرد عطسه آورد چون

تخم کتان بهم آمیخته و در انحطاط بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و مغز خیار شنبر آمیخته و در بلغمی بعسل تنها یا صعتر و ایارج آمیخته و در سوداوی بطبیخ انجیره و حلبه و روغن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز اکثر در دهن دارند تا سرطان نگردد از استعمال ادویه حاره و غرغره که در بلغمی و سوداویست مفید بود قبل از ابتدا و انتها و انحطاط نیست بخلاف غرغره گرم و اگر سبب ورم شرب سم بود علاج سم نماید

فصل ۲ در ثقل اللسان یعنی زبان گرانی کند و ادای حروف چنانچه باید بظهور نیاید و اگر سبب قوی بود اصلا بر تلفظ نگراید **علاج** تفحص سبب نماید و تدارک آن فرماید و آنجا که استرخا بود بنگرند که فتور حواس و فساد در دماغ هست یا نه اگر باشد تنقیه دماغ باید کرد و بعده بوج و جزان زبان را مالند و اگر نباشد انچه در باب فالج ذکر یافت بعمل نماید و انچه از گستن عصب و عقب تشنج استفراغ افتد علاج پذیرد و آنکه عقب سرسام افتد و مزمن شود بدستور اما قبل از ازمان ملح اندرانی و نوشادر مالیدن تا لعاب آرد شفا می بخشد و مجمره ناری زیر زنخ نهادن در استرخای نفع تمام دارد

فصل ۳ در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان و این را ادلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت غلظ از دهن بیرون افتد **علاج** اگر دموی بود درگ زنند و تر شحها مالند تا لعاب آرد و اگر بلغمی بود بعد تنقیه بلغم نمک و سرکه مالند **فصل ۴** در استرخاء اللسان و علاج وی در ثقل گذشت

فصل ۵ در شقاق اللسان یعنی کفیدن زبان **علاج** اگر بسبب غلبه خشکی دماغ باشد مرطبات دهند و قیروطی و روغن بنفشه بمالند و بتعدیل دماغ کوشند و کف چنار که بریده بهم مالند برسمے آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد فساد معده گواهی دهد و آثار ریوست دماغ و بیخوابی نبود تدبیر وے تنقیه معده است

وسپستان در دهن داشتن و انچه دریسی ست بکار بستن **فصل ۶** در جفاف اللسان
یعنی خشکی زبان **علاج** اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب بهدانه
باب نیلوفر و شکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد واگر خلط لزج بر سطح زبان گراید و
خشک شود چوب بیدر سنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زود دور شود و این قسم
فی الحقیقه یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست و لزوجت آب دهن خاصهٔ انیست و
همچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی مزید غلظت میگردد **فصل ۷** در حرقة اللسان یعنی
سوزش زبان **علاج** در تبرید کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند و کافور ریاحی مالیدن اثر
تمام دارد و از العبه مبرده هرچه در دهن گیرند زود تجدید نکنند و بدان ملازم باشند **فصل ۸**
در حکة اللسان یعنی خارش زبان **علاج** بعد تنقیه مضمضه کنند بآب گرم و بعده بشیر شکر
آمیخته و بعده بسرکه در روغن گل و بدانند که هلیلهٔ زرد خائیدن و بر زبان مالیدن در استفراغ
مادهٔ گرم زبان اثر تمام دارد **فصل ۹** در ضفدع اللسان یعنی افزونی سخت غده
مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد رنجیدن در اینجا اجزای
لطیف او به تحلیل رود **علاج** بعد تنقیه نوشادر و زاج سوخته و زنگار و مرباسرکه
آمیخته بمالند و اگر دفع نشود دست کاری نمایند و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن
دو شریان که زیر زبانست بریده نشود **فائده** گاه باشد که مادهٔ ضفدع لغایت
متجسد شود و چون پوست بالا بنگافند بمثابه پارهٔ سنگ برآید و دفع گردد و گاه باشد که
فزونی نرم زیر زبان پدید آید و چون بشگافند رطوبت غلیظ برآید و باز جمع آید و تدبیرش
انست که بشگافند و پوست آنرا بمقراض تمام بردارند باحتیاط تا بشریان آسیبی
نرسد **فصل ۱۰** در فساد ذوق و وی آنست که طعمی ناطبعی بهم آید در ذائقه

بر زبان ۱۲ طب اکبر **۵۳** قوله در
تبرید کوشند ای در جمله انواع پرخهای که بارد
چون شیره خرفه و کشنیز و لعاب ۱۲ اسپغول
و بهدانه در دهن دارند و هر لحظه تجدید باین
کنند و منع تخم خیارین و بادام و منع تخم خربزه
و منع تخم کدو بزبان مالند ۱۲ طب اکبر
۵۴ کافور ریاحی منسوب بموی رباح
کرنام ملکیست از ملوک هند و اول کسی
است که شناخت از ۱۲ از تنقیه **۵۵** قوله
زبان بر بندان زبان را نتواند نامید ۱۲ طب اکبر
۵۶ قوله ضفدع الله از ضفدع گویند
بسبب غوک که بیاید بعد از بسیار گرفتن ابر دفع
بعضی در وی ضفادع میباشد لهذا ضفدع
مشابه بر وی **۵۷** علاج بعد تنقیه ۱۲ طب اکبر
همچنین از ضفدع تنقیه دل تنقیه
پس اولا جهت غالب بود و مسهل دهند
اگر خون غالب بود فصد چون مستفرغ در خارج
دیوست نباید داد و دیگر اکحله
چون نوشادر و غیره الی آخر حال
الحاصل احتمال نماید
۱۲ الحاصل اکبر **۵۸** دست کاری یعنی آوردن
ضفدع بسبب که در آب مضمضه
کنند و جراحت را تمام
نماید باحتمال ۱۲ طب اکبر

وقت تناول یا بدون آن وسبب این غلبهٔ خلطی از اخلاط ست وعلم بران دال علاج
تنقیه خلط غالب نمایند بفصد یا باسهال وبعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان
ذوق یعنے هیچ مزه محسوس نشود وگاه باشد که حس لمس نیز باطل شود واز حرارت وبرودت
زبان منفعل نگردد وسبب این علت نفوذ مادهٔ رطب ست در جرم عصب علاج بعده
نضج وتنقیهٔ دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا ومویزج وخردل اگر حرارت نباشد
والا گل سرخ وسماق بجوشانند ودر طبیخ او سکنجبین یا مری آمیزند وتغرغر کنند **فصل ۱۲**
در تقشر زبان ودهان یعنے پوستهاے باریک جدا شود از دهن وزبان چون بخیه
بیشتر جدا میگردد علاج بعد فصد واسهال صفرا آس وگل سرخ وگلنار
در سرکه بجوشانند ومضمضه کنند **فصل ۱۳** در بثور الفم یعنے دانهاے خرد که
در دهن برآید علاج رگ زنند ومسهل دهند وبسرکه که در وکشنیز وعدس وبرگ
عنب الثعلب جوشانیده باشند تمضمض نمایند **فصل ۱۴** در قلاع یعنے جراحت دریش
دهن که از مادهٔ باطنی بود علاج حسب مادهٔ تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی
غرغره کنند بدانچه در شبور گفتم وطباشیر وگلنار وکافور باریک ساخته در در سازند
وآنجا که قرحه نهایت بد بود بسرکه که در نمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود واگر از لذع
سرکه تبر سند زعفران بجاے سرکه آمیزند واگر از بلغمے بود دماميران وهليله وعاقرقرحا
در سرکه جوشانند ومضمضه کنند واگر سوداوی بود برگ حنا بخایند ومغز ساق گاو
بالند وگاهے جهت تقویت محل مازو وکشنیز ودوست انار در سرکه بجوشانند ومضمضه
کنند فائده شیر خشت در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر
تمام دارد وبدستور گاو زبان سوخته پاشیدن **فصل ۱۵** در اکلهٔ الفم وآن قلاع خبیثه

است که زود پراگنده شود علاج انچه در قلاع گفتیم از تنقیه وزدائیدن رطوبت فاسد
بعمل آرند و بعد باز ایستادن قرحه از انتشار فلغمون بگذارند یا سوزیجان تا پاک کند و هرگاه
ازین ادویه حرقت شود بالعبه مضمضه نمایند و یا شیر تازه شکر آمیخته فصل ۱۶ در کثرت
سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود
یا از برودت و رطوبت معده بود انچه از حرارت است در خلو معده زیاده شود و انچه از برودت
است در پری معده و ایضاً ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج
تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در حار کاسنی تازه با قدری نمک نیکوب بخایند و آب
او بلع نمایند و در بارد کندر و مصطگی مضغ فرمایند فصل ۷ در بخر الفم یعنی بدبوی دهن
علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ همی آید یا از
معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر مسواک کردن
ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا کنجد گاه گاهی صبحگاه در ازالهٔ بخر غیر قوی
مجربست فصل ۸ در ورم الحنک یعنی آماس کام و این یا از خون افتد یا از بلغم
خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بی درد علاج حسب مادهٔ تنقیه فرمایند
و غرغره که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند باب ۷ در امراض شفت یعنی
لب فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر برص ست علاج
تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند در روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند فصل ۲
در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ در باب امراض دهن گذشت
علاج انچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل بندند و محل تشقق از هوا
محفوظ دارند روماز و واسفیداج در نشاسته و کتیرا کوفته و بیخته در پیه ماکیان

سرشقه ضماد نمایند که مجرب است هر دوائی که برلب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج الشفة یعنی پریدن لب **علاج** اگر سببش درآمدن خون بود در رگهای لب و مستحیل بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد انچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و انچه از مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد و مقدمهٔ قی بود بقی دفع شود و انچه از دماغ بود مقدمهٔ لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیزست و بمنع حدوث امراض مشرقیه کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفة یعنی خرد شدن و کشیده شدن لب **علاج** انچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند در روغنهای گرم مالند و انچه از تشنج یابس افتد تدارک پذیرد و در اطفال انچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفة یعنی فزونی که در لب زیرین پدید آید **علاج** تنقیهٔ خون سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند **فصل ۶** در ورم الشفة یعنی آماس لب **علاج** حسب المخلط تنقیه نمایند و اضمده مناسبه بکار برند و حضض با شیرهٔ عنب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد خصوص در حار اما در ابتدا **فصل ۷** در ثبور لب و علاجش نیز سهیه است **فصل ۸** در قروح لب **علاج** بمراهم پردازند **فصل ۹** در اکلهٔ لب **علاج** انچه در اکلة الفم گذشت بکار برند **فائده** هرگاه سوی مزاج برلب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب ۸۱** در امراض اسنان ولثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع السن یعنی درد دندان انچه از گرمی بود بآب سرد ساکن شود در اکثر و انچه از سردی بود بآب گرم رسیدن البته بایستد **علاج** اگر سوی مزاج ساده بود در حار سرکه

یا گلاب ۱۲ و در بارد بطبیخ برنج کابلی تمضمض کنند و در مادی بحسب ماده تنقیه نمایند پس تعدیل
وانچه در پری معده بیفزاید و از فساد مادهٔ معده بود تنقیهٔ معده و تجویف هضم فرمایند و کشنیز
در طعام بیشتر دارند و قی منع ست درین قسم انچه منتقل بود از مادی باشد تنقیه باد
نمودن و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره تمضمض کردن بگرم شود دهد وانچه از تولد
کرم باشد تقدم تثقب گواهی دهد تخم کندنا و سبز را البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در آتش
سوزند و بواسطهٔ نی دودان بدندان رسانند فائده عرق گوگرد بر دندان گذاشتن فوراً
دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کله در بارد و کذلک بمیل زر یا آهن
داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا پخته شود و باحتیاط کنند تا داغ
بدیگر مواضع نرسد و انچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند
و اگر بیشتر بود بخر کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او راست کنند
پس بر کنند تا بچشم ضرر ندهد دوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا افیون قشار کندر باریک
ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در خرس یعنی کند شدن دندان بیشش
اگر تناول چیزی زمخت یا بسیار ترش بود علاج در حار مزاج خائیدن برگ و شاخ خرفه
با تخم او و کباب گرم و یا نان گرم بدندان گرفتن ست و در بارد مزاج مغز بادام تلخ و مغز خوزهندی
خائیدن و انچه از باطن بود آروغ ترش و ترشی دهن و بسیاری بزاق گواهی دهد علاجش
تنقیهٔ بلغم است خاصه بقی زیرا که چون وجع ندارد کثرت ریزش مادهٔ متصور نیست و برآمدن
مادهٔ فم معده بقی و اسهال ست **فصل ۳** در ذهاب مارالاسنان یعنی رفتن آب دندان
و مراد آنست که دندان از ملاقات اطعمه ایذا یابد و بر مضغ اشیا قادر نبود علاج بتنقیه و تعدیل
کوشند و طحال بریان ساخته بر دندان نهادن در بارد و بر دو غن گل و کافور تمضمض در حار نفع

۱۲ و ایضاً عند الاشتداد اندک کاوزبان
بفزاید درد و غن گل در دهان داشتن
بفدست و اگر درد قوی تر باشد
قدری افیون باین روغن حل کردن
سودمند و ایضاً مکرر کونک بیم تخمه
در دهان داشتن و با سپستل با سرکه بیارامد
مرهم نهادن از مسکنات وجع
است ۱۲ طب اکبر ۵۲ برنج کابلی
مرهم برنگ کابلی فارسی ست و مفید
باورنگ گرم و خشک ست در آخر دوم
۱۲ خرس ۵۳ قوله تثقیه نمایند پس
در دموی رگ فصال روند و برنج بجا
کنند یا ارسال علق نمایند یا حجامت رگ بکشایند
بحسب احتیاج و بهترین اشیا نافعه غب الثعلب
و اب کشنیز و اب لسان الحمل در دهان
داشتن ست اندر ابتدا و بعد از تحلل مادهٔ
گشن و در صعوبت
خورند و هم تکمید و تمثیل ایخ در حار بیارامد
دو محلهٔ کوست بمیل اندوده بر آتش کرد
ادویهٔ متضمض بر اب بگرم کنند و در دهان
بدارند هنگام تکمید و متضمض و داغ بکار برند
و فلفل با یک ساخته بسبل آمیزند و در سوراخ
دندان بمالند و در طعام او دهند
تمت

این کتاب از حضرات آقایان حکیم محمد یوسف و حکیم محمد یونس پسران حکیم محمد یعقوب مرحوم بنظر رسید و بجهت کتابخانهٔ شخصی خود خریداری نمود

بسیار دارد و این نیز قسمی از ضرس ست و تدبیر او تدبیر امنیت **فصل ۴** در تاکل و نفث
و تثقب اسنان یعنی خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن دندان **علاج** تنقیه دماغ
کنند و حضض نمازد و عاقرقرحا سنون سازند و انچه از افنای رطوبت اصلی باشد هزال
دندان و اسبا ذبول پیدا شود و این زوال نمیگیرد و اما جهت بطوء اثر ذبول ترطیب باید کرد
فصل ۵ در حفر یعنی چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون شود و زرد و ده نگردد و
این را قلح نیز نامند **علاج** تنقیه مادهٔ غالبه نماید پس به آلت آهنی آنرا بزداید و بعده
سنون نمک و زبد البحر و سیج سوخته بمالند تا لقبه را دور کند و دیگر متکون شدن ندهد
فصل ۶ در تغیر رنگ دندان صفرت و سیاهی و بادنجانی نشان سودا و حصبی نشان
بلغم غلیظ **علاج** حسب مادهٔ تنقیه نمایند پس در صفرت آرد عدس با سرکه و در سودا بیخ کبرو
روغن گل و در بیاض روغن مصطگی باید مالید **فصل ۷** در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان
علاج انچه در صبیان و شیخان افتد با قتضای طبیعت مزاحم او نشود اما انچه از اسباب
غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبهٔ رطوبت و جوش خون و فساد لثه
باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنون
مقوی نافع ست و هرگاه دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست آن را از بیخ سست
کنند بدین طریق که بن دندان را بمبضع بیارند پس برگ انجیر باریک کوفته با شیر انجیر
خام بمالند دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد **فصل ۸**
در تزاید السن یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان **علاج** اگر غلبهٔ
خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این با دردسر باشد و اگر بلغمی بود بی درد
باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتی حقیقةً نباشد بلکه دندانی صلب بود

وچون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیر او قطع آنست بآلت مخصوص این کار

فصل ۹ در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت باز نمیتوانند ماند بیمار

در بر هم سائیدن دندان و خائیدن اشیا **علاج** تنقیه بدن و دماغ کنند واز

تیز و ترش و شور پرهیز ند و بسر که که در وی بیخ مماض مطبوخ بود مضمضه نمایند **فصل ۱۰**

در صریر الاسنان فی النوم یعنی بر هم سائیدن دندان در خواب **علاج** اگر استلا

بود تنقیه دماغ کنند دروغن بنفسج قسط برگردن مالند والا تعدیل کافیست **فائده**

در بیان تدبیر که دندان کودکان بآسانی برآید مسکه ومغز ساق گاو بر کله بمالند و

مالیدن شیر سگ مجربست برلثه وکذلک عسل واز خائیدن باز دارند که محل مادهٔ

تکونست وعصارهٔ عنب الثعلب وروغن گل بهم آمیخته نیگرم بمالند وبا انگشت آلوده

بر بن دندان مالند دردی که در روییدن دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه

یعنی آماس گوشت بن دندان **علاج** حسب مادهٔ تنقیه نمایند وتمضمض فرمایند **فصل ۱۲**

در لثه دامیه یعنی برآمدن خون از لثه **علاج** اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود مازو

وعدس سوخته وطباشیر بمالند واگر سببش غلبهٔ خون بود رگ زنند وبمبردات تمضمض نمایند

فصل ۱۳ در قرحه وناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند وبعد چهل

روز ناصور نامند **علاج** انچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند ودر ناصور داغ دهند بمیل

باریک **فصل ۱۴** در نقصان واسترخای لثه بدانکه کم شدن وست گشتن گوشت دندان

باعث تحریک دندان میشود **علاج** گل سرخ وجفت بلوط وگلنار وحب آلاس چهار درم

خرنوب بقطی وسماق وعاقرقرحا هریک پنجدرم باریک تر نموده برلثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت

زائدکه برلثه برآید وبیشتر در ضرس آخرین افتد بعد ورم **علاج** مروزاج سبز هریک باریک سائیده

برگوشت زائد گذارند تا بروید **باب ۹** در امراض حلق و لهات و مری و قصبهٔ ریه حلق مشهور ست لهات ملازه یعنی جسمی که آویزانست در حلق مری مجلسی آب و طعام و قصبهٔ ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهات یعنی آماس ملازه **علاج** حسب مادهٔ منقیه نماید و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصاره عنب الثعلب و اشنان آن و در بلغمی بمری و سکنجبین خردل آمیخته و در سوداوی بمعتدلوس و در شیر تازه حل نموده **فصل ۲** در استرخاء اللهات یعنی ملازه ست شود و فرو تراید و این را سقوط اللهات نیز گویند **علاج** اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گل سرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته و نوشادر باریک سائیده بکفچه میل نهاده ملازه را برآرند و بر تارک سر سریش بگداخته در سرکه اسفغل آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضهٔ مرغ تا ملازه را بالا کشد و مازو بسرکه سائیده بر تارک طفل نهادن مثیل ملازه افتاده است و همچنان گل سر شوی سوخته و با سرکه سرشته و ما ضرورت قوی باشد ملازه نباید برید خواه بآهن خواه بدواء و استیصال نباید کرد که بعض مخارج حروف میماید از بیخ بریدن ملازه **فصل ۳** در خناق یعنی در نفس زدن یا دشواری فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب حدوث آفتی در حلق **علاج** در دموی و صفراوی نخست رگ قیفال زنند و رگیکه زیر زبانست و باید که خون اندک اندک بر فعات گیرند و اگر امتلای خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود پس از تنقیه از آب سماق و دیگر مبردات غرغره باید کرد و جهت تعدیل اشربهٔ مطفیه باید خورانید و به آش جو اقتصار باید ورزید اگر سرفه نبود حموضات بکار توان بست شربا و غرغره و هرگاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود وضع محاجم وارسال علق بر آن سود دارد تا ماده از نفس عضو برآید و در دموی حجامت ساقین مفید ست وچون سه روز از امراض بگذرد و مغز فلوس در شیر گاؤ حل کرده وصاف نموده غرغره نمایند که نافع ست وهرگاه مریض ضعیف شده باشد وطبیب بر سر اورسد تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند وهرگاه مادهٔ خناق پخته شود وخود نشگافد از بوره وحلیت وخرد خطاطیف[۵۱] که در شیر تازه ورو غنهای گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا بشگافد وبعد شگافتن بشیر گه باشهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا رحم[۵۲] پاک شود ودرین هنگام بحریره که از آب سبوس گندم وروغن بادام وشکر ساخته باشند اغتذا فرمایند **فائده** در درد گلو دوای سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد وزفت[۵۳] ونطرون[۵۴] وخرول با آب سائیده بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید وبمری وقصبهٔ ریه نریزد ووضع محاجم زیر زنخ لهذا ستوده اند ودر بلغمی نیز بجفه[۵۵] طبع بکشانند یا با دویهٔ مشروبه وباب[۵۶] ضرب وسکنجبین عسلی غرغره نمایند واگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند وبر قفا وزیر زنخ محاجم نهند ودر سودا وی رگ باسلیق زنند وشگاف وسیع نمایند وحسب حاجت خون بگیرند وبدانچه در بلغمی گذشت طبع[۵۷] ملائم کنند وبشیر ومغز فلوس نعنع غرغره نمایند وحلبه وبابونه وبرگ کرنب کوفته بخته بروغن نرگس وپیه بط آمیزند وبر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعیست از خناق که آنرا خناق کلبی گویند واین شدید ترین اقسام ست ومریض مانند سگ دهن میکشاید وزبان می برآرد وسبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر وتنقیه نمایند چنانچه گفته شد واگر زوال قوات بود وبازالهٔ سبب زوال فقار کوشند بدانچه لائق بود ونوعیست از خناق مسمی به ذبحه[۵۸] واصعب ترین اقسام ست وعدم قدرت بر تکلم وبلع وبرآمدن انچه نوشند بتکلف از راه بینی خاصهٔ اینست وهرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست وتدبیر همانست که گذشت

روغن بنفشه وراب گرم / ایتزند دو غرغره کند ۱۲ / راب جوکه همراه عدس پخته باشند قناعت / طب اکبر ۵۲ و باید که در اوائل از اغذیه / در رنه طب اکبر ۵۳ رفت بالکم از مطلق / آن مراد رفت بحری میباشد وآن چیزیست / شبیه بقطران سیاه گرم وخشک / فی الحزن ۵۴ نطرون باضم بورق ارمنی / ۵۵ قولهٔ بجفه طبع بکشایند ای بجفه / تیز یا با یابس فقرا وجب قوقایا صفت / خشخاش یکم مذ سبوس وبشت واکلیل وایخم / دراب جوشانند وبیاشامند وبعده نمک وشکر / ۵۶ قولهٔ باب ضرب وسکنجبین / عسلی غرغره نمایند واگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند وبر قفا وزیر زنخ محاجم نهند ودر / سودا وی رگ باسلیق زنند وشگاف وسیع نمایند وحسب حاجت خون بگیرند وبدانچه در بلغمی گذشت / ۵۷ قولهٔ طبع ملائم کنند وبشیر ومغز فلوس نعنع غرغره نمایند وحلبه وبابونه وبرگ کرنب کوفته بخته بروغن / نرگس وپیه بط آمیزند وبر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعیست از خناق که آنرا خناق / کلبی گویند واین شدید ترین اقسام ست ومریض مانند سگ دهن میکشاید وزبان / می برآرد وسبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر وتنقیه نمایند چنانچه / گفته شد واگر زوال قوات بود وبازالهٔ سبب زوال فقار کوشند بدانچه لائق بود ونوعیست از / خناق مسمی به ذبحه واصعب ترین اقسام ست وعدم قدرت بر تکلم وبلع وبرآمدن انچه نوشند / بتکلف از راه بینی خاصهٔ اینست وهرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست وتدبیر همانست که گذشت

فائده آنجا که بلغ بسیار بود در مهره دوم گردن مجبه نهاده بگذند که مری قدری بکشاید و بلغ چیزی رقیق شکن بسیار دهند آنجا که نفس ممتنع شود نیشتر باید زد بطریقیکه در مطولات مذکورست **فصل ۴** در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبه الریه آید علامت بثور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه الریه از دیاد وجع است عند تکلم و خائیدن و زدودن و بخار رسیدن نه در وقت مرور غذا **علاج** نخست کشند و باب فواکه مین کشند و آب پنیر کشند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بثور پخته خواهد شد نضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در بثور حلق غرغره خناق میسر نمیگردد باشند **فصل ۵** در تعلق حلق بحلق یعنی دراز کردن دیو چه بدانند که سبب آنست که در وی دیو چه خرد میباشد و چون آنرا کسی بنوشد آن دیو چه در دون حلق یا در دون قصبه یا مری بیاویزد یا بکام برآید سوی بینی و در آنجا آویزد بعلت آنچه در دون سوراخ و منظور نشود از غم و بقرائن توان یافت که غیر ازین مکروهی نباشد و گاه و گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر اما آنچه در قصبه آویزد یکدم از سرفه خالی نباشد و آنچه بجره بینی آویخته باشد بکام آید تشنجی دماغ پیدا بود **علاج** آنرا که توان دید بسناش گرفته برآرند چنانچه سر اودا آنجا نام نهاده اند که از سناش گردن حلق بیش گفتند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در حضور ستلق ست ست شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بآلت نتوان گرفت یعنی در دون باشد گل سیاه در خریطه اندازند و دهن بیمار بدان پر نمایند تا زود جدا شود و بگل دیگر زیرا که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد شونیز و حصاره فتار انجا دهند و در سر که پخته در بینی چکانند و هرگاه دیو چه عین جدا کردن بعد و افتد زود قی کنانند و الا

مسهل دهند تا برآید **فائده** در شرب آب احتیاط لازم است بی دیدن بدون پالا پیدن
فصل ۴۰ در بلع الابرة یعنی فرو بردن سوزن و ایذای این طاهرست علاج
سنگ مقناطیس سوده بیک مثقال عاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت بجوشے
مسهل ۴۱ دهند و بعد خروج جهت صلاح معده تدبیر یکه لایق بود توان کرد حسب حاجت
فصل ۴۲ در تشبث شوک یعنی تعلق خارها ہی و جزآن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن
درآن علاج اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند والا اگر چیزی لغزنده بود چون تخم انبه دست گردن
وبین الکتفین همیزنند تا برآید یا بعده افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ خورانند تا باشد که فرو
رود و اگر نه انجیر خشک در رشته محکم بسته واندکی خائیده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند
پس یکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار برآرد اگر خراش در گلو شده باشد بعد برآمدن
بلعابها و حسوها اصلاح کنند **فصل** ۴۳ در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و
علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و
بزرگ بفراغت خورده شود بیدرد **علاج** تنقیه بلغم نمایند و بطبیخ انیسون و کندر و سنبل و
بهمن و مصطگی تجرع نمایند بیگرم و زیرزنج مجمعه زنار ہی نهند یا پاکی رده جند و سکبینج مالند **فصل** ۴۴
در استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی نفس نیامدن ست یا بعسر آمدن علاج
آنچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحدست **فصل** ۴۵ در حکاک المری
یعنی خاریدن مری **علاج** قی نمایند و بسرکه کهنه تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند **فصل** ۴۶
در اختلاج و ارتعاش قصبة الریه اختلاج پریدن ست و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج
او آنست که گاه گاه تردد و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان
آید چنانچه در بعضے پیران مشهود ست **علاج** بدانچه در رعشه و اختلاج عامست تدارک کنند

ابنست سنای مکی پنج مثقال گل بنفشه هریک دو مثقال پیستان
سه عدد مویز منقا هریک پانزده درم آب بجوشانند
چون بپزد اندکی صاف کنند دو بسر خورند
بیژه و انیسون هریک پانزده مثقال دران حل کرده
صاف نموده بیکبار بیاشامند و بپرهیزند
مرد کنده چون عسل دوا آخر نشود تربت قند
با گلاب و مغز بادام ریحان رغبت نمایند و غذا
تخم خواب سازند ۱۲ طب اکبر **۵۲** و اگر بدین کار ننگشاید مدبیر تی کنند ۱۲ طب اکبر **۵۳**
که ممکن بود ۱۲ طب اکبر **۵۴** و چادر
است که قطعه اسفنج پاکیزه بدوبرشته طویل فی
وقت محکم بندند و سر رشته بدست دارند تا آن
اسفنج تلخ کشنده و بنوشیدن آب مدد دهند
تا آن سفنج مذکور از ناشب بیخاورند گره دو گره
رود پس رشته را بکبار گی برکشند تا باشد
که آن شی نابرون آید از جای بلغزد و بهم آن
برون آید نوع دیگر پارچه گوشت بقطعه
از صوف بدستانند و بهمانسان بر رشته
بسته و بهمل آلوده فرو برند و در نماز
شام سر رشته جبر کنند تا گوسل از دهن

وغرغره در ینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش
بود اما نفس باقی باشد وازگون سازند و شکمش بفشارند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در
سرکه جوشانیده صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و شیر دهند
تا مزاج شش را صلاحیت دهد و انچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق
حیات میباشد چنین مسکوت را غلط محض ست همین که نفس وی نه بینند حکم موت وی کنند
و تبعذیب تدبیر نپردازند **فصل ۱۳** در تدبیر مخنوق بوهق یعنی کسیکه گلوی وی بگمند خفه
کرده باشند هرگاه نفس باقی باشد فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه
اگر ندارد رگ قیفال زنند و بجقنه نرم طبع نرم نمایند و پایها را بجز دل سوده بسیار بمالند
و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد
امید نبود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی انچه بسبب تنگی
مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما انچه بسبب سوء مزاج مری بود
علاجش تعدیل مزاج ست حسب سبب و وضع اضمده درین مرض بین الکتفین باید کرد
که مری بطرف پشت نزدیک ست و قصبه بطرف سینه **فصل ۱۵** در ورم المری
علاج حسب مادهٔ تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری
و نشان ریش وی لزوم وجع است در مجلس و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود
و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمهٔ بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد
و بهمین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاه بی ورم
نیز افتد از مادهٔ حاده علاج موم سپید و روغن گل بگداز ند و جرعه جرعه بنوشند
بعد ازانکه دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

در نخته الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و اصلا
برنیامدن آواز علاج تحقیق سبب نمایند که از زنزلیه است یا سوء مزاج خنجره اگر از نزلیه باشد
شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود
حسب مزاج تدارک فرمایند فائده کباب خائیدن آواز درشت را صاف کند و با قلاوه موز
و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نشکر و مار العسل و نخم کتان هر دو احداز ینها مصفی صوت
الکلا باب ۱۰ در امراض ریه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه فصل ۱ در ربو یعنی
ضیق النفس و این را بهر نیز گویند و بعضی درین هر سه لفظ فرق کنند بالجمله مرضیست مزمن
ذی اورد ار عسر البر هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه انچه از بلغم بود برآمدن بلغم
بسرفه و حرحره سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا باب گرم آمیخته بنوشند
صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو تولچه و گاه گاه قی لازم دارند طبیخ ترب و عسل نوشیده
و گوشت طیور غذا سازند تو ابل حار آمیخته و عند غلبه بلغم تخم کتان نیم کوفته و جوشانیده
و صاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین میدهد و با دویه گرم سمیه نپردازند
که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن بیه گرده بزور و روغن تخم کتان که موم در ان
آمیخته باشد چرب دارند و انچه از بخار قلب بود تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد
علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ و لعابات دهند و ملینات نوشانند و اطراف بمالند
و انچه از گرمی ساده بود که بپشش افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاجش
تعدیل ست بمبردات شربا و طلاء علی الصدر و انچه از استرخای عضلهای سینه بود لین
نبض و نفس بکا یعنی نفس مضاعف گواهی دهد و تا سینه راست نکند نفس نیاید علاج
روغن نیز کسن بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دارچینی با عسل تجرع نمایند و انچه از خشکی

صفت ثابت خشخاش
منقول از مصنف ع خشخاش
کلان مع تخم ضد عدد و نیکو بسازند
پابوست جدا نیکو کنند و تخم را نرم
بسایند و هر چونیم بود با دو نیم من
آب باران بپزند و پیمانه یک نیم
من قند انداخته قوام دهند ۱۲
عناب و تخم کاهو و خرفه و عدس
سرخ و اندکی نشاسته و صمغ نیم نرم
ایضاً اگر خواهند در طبیخ نوکنار
طب الاکبر ۱۲
دیدان سوء هضم کنند کذا فی
مزاج احتراق باید کرد در سوء
مزاج گرم سابق مارالشعیر بنوشند و موی باد
و بادام و نشاسته شاول کنند و هم چیزها
طب و تری بود چون مرده جانوری باشد
آن خوردن و غرغره کردن سود
در سوء مزاج حار و سابق فلغل و جندبیدستر
و خرفل و زعفران هم بهار
مساوی الوزن بگیرند و با عسل یا نبیذ
تا کم نغفه شود و هر صباح مقدار بندق
تناول کنند و در سوء مزاج نرم نمودن
و با دیان در طبیخ ذی عسل

باب ۱۰ در امراض ریه و صدر

فصل ۱ در ربو

ضیق النفس

ریه بود وقت آواز و تشنگی و نفع بر طبیات گواهی دهد علاجش تر طیب ست و با بزن مرطب نشستن نافع تر و شیر بز نوشیدن سودمند تر و انچه از برودت شش بود تفه را ز سردی گواهی دهد و علاجش تسخین ست و انچه از باد باشد که در منافذ نفس در آید عدم گرانی و سرفه بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد ست به تنقیه و تعدیل و شربت و یا بونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن نافع و انچه از ورم شش و حجب و کبد جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور بیاید و انچه از خناق بود گذشت و انچه از استلای معده بود در پری معده خواهد آمد علاجش تنقیه معده است و تقلیل غذا و تجوید هضم و نوعیست از ینمرض که صعب ترین اقسام ست و تا بیمار سینه راست نکند دم نیاید و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا مادهٔ غلیظ بود یا ورم که در مجری نفس افتد یا اشتر خای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲ در سعال** یعنی سرفه انچه از سوء مزاج ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل ست و انچه از خون بود با عظم و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست و اگر گرمی در جگر بود اطفای او بمبردات نمودن و تبقوع تکمین کردن در همه حال مفید و از انچه از رختین ماده رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غلبه کند و علاجش منع نزالست و بطبیخ کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و انچه از رختین ماده بر شش بود از دماغ و غلیظ شدن وی در آن و بر آمدن خلط لزج بسرفه شدید و گرانی سینه و حقب زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ مهک نوشیدنست و رب السوس و فلفل و شکر هر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن و انچه از رطوبت شش و سینه بود بلغم بسیار بسرفه بر آید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این همه شایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

علاجش از بحث ربو که بهر ربو ملغمی گذشت بعمل آرند و انچه از درشتی ریه بود که بسبب غبار
و دخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب ست بشربت حسو[۵۱]های مدهن و قد هین ناف و منقعد
بسکه و انچه تابع مرض بود و بمعالجه آن مرض کوشند و انچه از حدوث ثبور در ریه بود بسرعت
نضج و حرقت بول و نفع از برودت گواهی دهد و علاجش فصد ست و حجامت سینه
و اسهال صفرا و هرچه در ثبور حلق گذشت و انچه از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه
معده و تقلیل غذا ست و انچه از معده سودا بود بسبب حصول او در ریه چیزی سیاه و کبود
در سرفه برآید و دیگر علامات سودا گواهی دهد **علاج** حریره سبوس گندم تقند یا عسل دهند
و بعد نضج اسهال سودا نمایند و غذا نخود آب از گوشت مرغ یا گوسفند سازند و انچه از وقوع
آب و جز آن در حنجره افتد تا که آن جسم غریب برنیاید سرفه نایستد و محتاج تدبیر منیت و گاه باشد
که جسم ثقیل بود برنیاید و بهلاکت کشد و در منصورت مالیدن سینه و حلق و قی کردن فرمایند
تا باشد که از حنجره و قصبه ریه برآید **فصل ۳۳** در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن و این
اجزای دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن انچه از اجزای دهن آید به ثقل برآید و انچه از سر آید
به تنخیم برآید و سبکی سر بعد برآمدنش و دیگر آثار گواهی دهد و انچه از حنجره و قصبه ریه آید به تنخیم برآید و کمتر
آید اما در حنجره خون ناب بود دو سرفه نباشد و در قصبه خون کف دار بود یا سرفه دوره
باشد و انچه از بینی بود خون ناصع و کف دار و سر دو یا سرفه باشد و انچه از سینه
آید افسرده و قلیل باشد و بسرفه شدید برآید و محل جراحت درد کند و چون بر لبشت خسپد سرفه
و درد غلبه کند و انچه از مری و معده باشد و یا از جگر یا از سپرز آید بقی برآید و وجود آفت در عضو دانند
بر تعیین عضو گواهی دهد **علاج** آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس
و گل نار و مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و آنجا که تعلق زلو سبب باشد تدبیرش گذشت

صلا بعمل آرند بایدکه بهر نضج ماده
طبیخ بادیان و تخم کرفس و تخم فهلکه
و روغای خشک و پرسیاوشان
بجوشند و بعد از نضج در پیچه بلوط
کوشند و برای تفتح رطوبات این
لعوق بکار برند یکدرم بلدر با سودج و
روغای خشک و اپرسیاوشان و مغز بادام
تخم انجره از هر یک چهار درم حلیت و
تخم انجره از هر یک دری کوفته و بیخته
با عسل انجیر خورند کذا فی طب اکبر صلا
صفت حسو یکدرم جوشانده و مفتر و
مشتاق سپید و بسپایند با آب شکر
و روغن بادام افزوده حریره رند کذا فی
طب اکبر صلا تفل با تخم خرفه کذا فی
ازدهن برآید بربیل برآق کذا فی طب اکبر
تخم خرکت موروفه را گویند کذا فی
انواع ما فی الخلاق و الخلاق
مخصوص ست و از تخم های مجمره
برآمی آید ۱۲ طب اکبر صلا
تخم صوفی ست که از تخم های مهمله
برآید و آن حرکت بها ست از تخم های ما فی انواع الخلاق
مخصوص ست ۱۲ طب اکبر صلا و

گذشت وآنجاکه از سر آید فصد[۱] قیفال وحجامت نقره وتمضمض بطبیخ مذکور کنند وآنجاکه از
جنجره وقصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند وقرص[۲] نفث الدم در دهن گیرند وجراحت قصبه
متعسر العلاج ست مگر آنکه در غشای درونی بود فقط وآنجاکه از بنش[۳] آید فصد صافن و
باسلیق وحجامت برساق کنند وطبع نرم دارند وحسب حاجت در تعدیل کوشند وعند الحاجة
قوابض[۴] بر سینه نهند بشرطیکه ورم در بنش نباشد وآنجاکه از سینه آید فصد باسلیق کنند
وقرص نفث الدم نوشند اندک اندک وایضاً بر سینه طلا نمایند وجرح سینه زود به می شود
وآنجاکه از مری ومعده وغیرها آید تدبیرش در محل هریک مذکورست **فائده** نافع ترین ادویه
درهمه اقسام نفث الدم شادنه مغسول ست یک مثقال در شیرهٔ برگ خرفه یا لسان الحمل
بدهند وبرگ خرفه خائیدن وخوردن مجربست وهرگاه خون در بنش بفشرد دو سرفه
شدید بود لبسر که وگلاب تنزغر کنند واندکی بنوشند واگر سرفه بود صعتر با عسل لیسانند
وخاکستر چوب انجیر با آب آمیزند وبنوشانند واگر جاشا نیز آمیزند بهتر وقوی تر بود **فصل**[۴] در
نفث الدمه یعنی برآمدن ریم از دهن انچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سبل
بود یا دبیله معده بود هریک گفته آید وانچه از حلق وحنجره واجزای دهن آید از خناق ودیگر ورام
این جاها ظاهر شود اما انچه از سینه آید جهت انفجار آماس او علاجش تلطیف خلطست بدانچه
در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند متریح شد ومموم وروغن بابونه وبیه ماکیان باهم سرشته
بر سینه ضماد نمایند وقطعاً چیزی بارد بالفعل وقابض ندهند وآشربهٔ مطبوخ زوفا وجاشا وانجیر
واصل السوس نفع تمام دارد در همه اورام که در جنب سینه یا در بنش افتد وبکشاید این ضابطه
یاد دارند **فائده** مادهٔ سینه در بنش درآمده از راه قصبه برمی آید ودیگر بدفع طبعی جهت
برآمدن مادهٔ صدر واقع نمیست وهرگاه مدهٔ بنش بدر آید وفضای سینه ریخته جمع شود آنرا احتقان المدة

---

۱ طب اکبر صفت آن بگوید بگل ارمنی وطباشیر
۲ طب اکبر قرص نفث الدم
۳ طب اکبر صفت آن بگوید بگل ارمنی وطباشیر
وصمغ عربی ودم الاخوین وطباشیر
ونشاسته وکتیرا واقاقیا وگلنار
وعصارهٔ لسان الحمل وآب برگ خرفه
وآب لسان الحمل وآب
بنفشه واقراص نمایند وجله
۴ طب اکبر فصل در نفث الدمه
از بنش آید وعلامت برآمدن
خون از بنش آنست که
بدون پاید طب اکبر
۵ قوله قوابض
الخ باید که بعد تعدیل مزاج
ادویه قابضه چون اقاقیا
وکندر ومازو وگلنار ودرد
صمغ عربی وگل ارمنی وافیون
از هریک مساوی بسائند و
بر سینه طلا نمایند ۱۲ طب اکبر
۵ قوله تلطیف خلطست
الخ وپس ازین تلطیف حاصل
شود جوب پاک

کنند تا سینه و | بگیرد از صعف آن | بنش در دهن | نگیرد از دهان و | حب صعتر بزرد | تخم بنفشه دانه و | جلاب در باب السوس | دیرسا کوفته بیخته | با عسل لیسانند | جوب سازند ۱۲ | طب اکبر

گویند وجدا گفته آید **فصل ۵** در ذات الریه یعنی آماس شش انچه بسبب حرارت بود و خواه ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تپ صعب و شدت ضیق النفس و درد و ثقل سینه و حمرت وجه خاصةً رخسارها و تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب[۵۱] مادهٔ موجبه علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد بسطبوخ[۵۲] خ تلیین یا حقنه نرم تلیین نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بکشایند

فائده چنانکه در اورام ریه و جنب بحث[۵۳] و معالیق واغشیهٔ سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که ماده از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر براست بود هم از دست راست رگ زنند و اگر بچپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو[۵۴] برآید و بدانند که ورم ریه اگر بامین بود وقت تپ رخساره همانطرف سرخ تر شود و گرانی بطرف امین لازم بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد به فصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد فصدها تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید روادع در ابتدا[۵۵] او محللات[۵۶] بعد آن باید کرد و ضماد شوحه در تسکین درد اثر تمام دارد تنبیه چیزیکه درد قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون دیا فورز[۵۷] از نهارند هند و کذلک آب سرد مگر در ذات الریه که از جنس حمرت باشد و همگی دران کوشند که درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه برای تپ حاجت ببرودت دادن شود با شربهٔ[۵۸] موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز مجوز ست زیرا که درینها جلاست نه قرص و درین باب سکنجبین که بسیار ترش نبود سخت نافع ست و هرگاه نفس بتواتر آید لعاب اسبغول رقیق یا جلاب سیر یعنی شربت قند جرعهٔ جرعه

---

۵۱ قوله حسب ماده موجبه باید دانست کثرت اعراض و قلت آن بحسب کثرت مثلاً شدت عطش و ضربان و افراط حرارت و قلت گرانی و ناشتدان مخصوص بصفرا ست و کذلک خواص خون روشن ست و از انکه بلغم از کسب عفونت برزان و قوتی ماند آثار مواد کرم دردی باقیه

۵۲ بسطبوخ خ تلیین یا حقنه نرم تلیین نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بکشایند

۵۳ معالیق ای تعلقات آنها ۱۲

۵۴ عضو برآید و بدانند که ورم ریه اگر بامین بود دقت تپ رخساره همانطرف سرخ تر شود و گرانی بطرف امین لازم بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد

۵۵ ابتدا یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که ماده از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر براست بود هم از دست راست رگ زنند و اگر بچپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو برآید و بدانند که ورم ریه اگر بامین بود دقت تپ رخساره همانطرف سرخ تر شود و گرانی بطرف امین لازم بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد

۵۶ محللات بعد آن باید کرد و ضماد شوحه در تسکین درد اثر تمام دارد تنبیه چیزیکه درد قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد

۵۷ دیا فورز از نهارند هند و کذلک آب سرد مگر در ذات الریه که از جنس حمرت باشد و همگی دران کوشند که درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه برای تپ حاجت ببرودت دادن شود

۵۸ شربهٔ موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز مجوز ست زیرا که درینها جلاست نه قرص و درین باب سکنجبین که بسیار ترش نبود سخت نافع ست و هرگاه نفس بتواتر آید لعاب اسبغول رقیق یا جلاب سیر یعنی شربت قند جرعه جرعه

همید هند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید و درد بایستد و بدانند
حال آماس در هر عضو یکه اقتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل شود و ماده پخته شده
بنفث برآید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل او رام این اما کن خفت اعراض ست
روز بروز و سهولیت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض ست خصوص روز یکه
پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد پس روز یکه آن ورم
بگشاید باز تپ شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر اعراض ست و شدت
ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل دنا در باشد که این ورم بعد تصلب بگشاید بالجمله بعد انفجار
اگر مده خوب برآید بهتر والا مدد دهند بدانچه در نفث المده گذشت و بسیار باشد که پیش از تمامی
نضج بسبب عنیف چون خشم و قی و حرکت و جز آن ورم بگشاید و خون صرف یا بامده خام
برآید و چون چنین اتفاق افتد زود درگ زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و انچه بسبب برودت
بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس
و ترهل وجهست و انتفای اعراض حرارت اما تپ در جمله الورام احشا لازم ست لیکن در حار
بشدت پیدا شود و در بارد بخفت و نشان سوداوی سرفه یابس ست و تعسر جذب هوا افزودن
ضیق نفس بمرور ایام و اگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج
در بلغمی اندر ابتدا آملین طبخ کنند و در وادعات ضماد ننمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود انچه در سعال
بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی بلعاب تخم کتان و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند
و کذلک شیر دختران و طلیات ضماد سازند و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه
سنگ تولد شود و همچون سنگ مثانه و بعده سرفه بایستد و باشد که بسبل انجامد عیاذا بالله منها فصل ۶
در سل یعنی قرحه ریه و نشان او وجود تپ دق ست و بروز مده در سرفه و بدانند که مده بار طوبت خام

سنگ گشته ۱۲ طب اکبر
ملت ست باسم لازم
لاعزی خاصه این
هزال ست و از انکه
سه یعنی سل در لغت
هلاک شد ۱۲ طب اکبر
بسل بازگشت و در سل
مرض نکرت شد و ذات الریه
فرا ما بود و بعد ازان
شدید و وزن ما یک سه
شد و ضعف آن سرفه
ساکن شد و بدن گوید که
من دیدم که سنگهای خرد در شت
بهمچون خشک برآمد بسرفه
گوید که من دیدم سنگ بزرگ
چون سنگ مثانه در سرفه
افتاد و ضعف آن سرفه
ساکن شد و بدن گوید که
من دیدم که سنگهای خرد در شت
بهمچون خشک برآمد بسرفه
شدید و وزن ما یک سه
فرا ما بود و بعد ازان
سرفه نکرت شد و ذات الریه

بکار برند دوا و غذا نگذرد
فی طب الاکبر ۱۲ سه ۵۳ و قد
سنگ تولد کند اعم از اسکنه
گوید که من دیدم سنگ بزرگ
چون سنگ مثانه در سرفه
افتاد و ضعف آن سرفه
ساکن شد و بدن گوید که
من دیدم که سنگهای خرد در شت
بهمچون خشک برآمد بسرفه
شدید و وزن ما یک سه
فرا ما بود و بعد ازان
سرفه نکرت شد و ذات الریه

خوانند روغن بادام افزوده
بنوشند اگر طبخ نرم نبود
حبة السماس و خبیث الحدید و بنفشه و خطمی و بابونه و بیدانجیر
سفیدی و لعاب تخم خطمی و
حلبه بنوشند و غذا آب
با عسل و کشک چون سکنجبین
روغن بادام سازند گرم
بیضه با عسل و
بنفشه و بابونه و بیدانجیر
طبخ تخم خطمی و
پرزدن کرده و یک نوک ان اسفرزه
طبخ عدس با بیخ خطمی
بیضه با عسل و
بنفشه و بابونه و بیدانجیر
طبخ تخم خطمی و
پرزدن کرده و یک نوک ان اسفرزه
طبخ عدس با بیخ خطمی

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که مده در آب فرو می نشیند و بر آتش بوی بد میدهد
بخلاف رطوبات علاج هرچند که این مرض لاد واست اما اگر تدبیر نیک باید ممکن ست که
بیمار تا دیر بزید و بو علی گفته که زنی بست و سه سال باین علت بزیست و جالینوس گفته هرکرا
اول روز یافتم که خون از بینی آمد و علاج کردم نفع شد باجمله تدبیر کلی آنست که مجرد وقوع
این مرض باسلیق زنند از آن جانب که درد بود و اگر بانعی بود حجامت نمایند و اگر با نزله بود قیفال
نیز کشایند و مار الشعیر با سرطان پخته و هرچه در تب دق بباید مناسب ست و بو علی انچه آزموده خوردن
گلقند ست که همان سال ساخته باشند اما بسیار خوراندن حتی که نان خورش نیز همین سازند
بشرطیکه شکم نبارد **فصل** در اورام که در جوف واغشیه بود و معالیق و عضلات
صدر و مایلیها افتد و بدانند که هر ورمی ازین اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب
باسمی مخصوص ست چنانچه ذکر باید مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدام یا
در جایکه حاجزست در آلات غذا و آلات تنفس باشد **ذات الجنب خالص** گویند
و **ذات الجنب صحیح** نامند و هرچه قام بود با غشیه مستبطنه **خانقه** نامند خاصة اگر
در عضلیکه فیمابین اضلاع واقع اند باشد **ذات الجنب غیر خالص** و **غیر**
صحیح و **ذات الجنب مغالطه** گویند و ورم غشاء مستظهر اضلاع را نیز بهمین اسامی
خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف ست باشد **شوصه** نامند و بعضی شوصه صحیحه
ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حائل ست باشد **برسام** نامند
و این حجاب غیر حجابی ست که در آلات غذا و آلات تنفس حاجزست و جمهور این حجاب را دیافراغما
خوانند و بعضی متعرض فی المعده والکبد را دیافراغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل بسینه است
باشد **ذات الصدر** گویند و اگر در غشاء سینه که متصل پشت ست باشد **ذات العرض** نامند

بدانکه از برابر عظام القص آنجاکه غضروف خنجریست محابی برآمده است و دوشق شده یکی بطرف سینه و دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در آنجا بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این غشا ضرر نمود فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه قوانین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع در آن پوشیده نیست وضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام ست لهذا بعضی از سر سام آنرا ممتاز نمیسازند فائده ببیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق واحداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل والم بود و در اکثر بول غلیظ آید **انتباه** هرگاه ماده این اورام پخته شود ظهور پختگی از اعتدال قوام و نفث و لون او معلوم ست بزودی در آن کوشند که ماده بنفث پاک شود قبل از انکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و مسکه با عسل دادن صواب است و بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث ملاقات الریه تلک الجنب و نشفها منها بالاستقصاء **فائده** ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در اغشیه است بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح است و عدم لزوم حمی در ریحی و جز آن ظاهر است و تضمید محلات کافی و باشد که بسهل و فصد حاجت

بدانکه از برابر عظام القص آنجاکه غضروف خنجریست محابی برآمده است و دوشق شده یکی بطرف سینه و دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در آنجا بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این غشا ضرر نمود فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه قوانین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع در آن پوشیده نیست وضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام ست لهذا بعضی از سر سام آنرا ممتاز نمیسازند فائده ببیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل والم بود و در اکثر بول غلیظ آید **انتباه** هرگاه ماده این اورام پخته شود ظهور پختگی از اعتدال قوام و نفث و لون او معلوم ست بزودی در آن کوشند که ماده بنفث پاک شود قبل از انکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و مسکه با عسل دادن صواب است و بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث ملاقات الریه تلک الجنب و نشفها منها بالاستقصاء **فائده** ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در اغشیه است بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح است و عدم لزوم حمی در ریحی و جز آن ظاهر است و تضمید محلات کافی و باشد که بسهل و فصد حاجت

آید و نفع فصد اسیلم از دست محاذی اسرع المظهور ست **فصل ۸** در احتقان مده در صدر
یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز آن
منفجر شود و ریم در فضای که خارج از شش ست گرد آید و بسبب کثافت در شش نه در آید
ورنه بجانب بول و براز برآید نشان او تقدم اورام عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور آثار
مستحیل شدن بمده و مدة نه برآمدن و تپ لازم بودن علاج طبیخ انجبروز و فاوسپستان
واصل السوس و پرسیاوشان و مویز بدهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا مادة
رقیق شود پس هرچه نفث را بآسانی برآرد دهند و مدرات نیز نهاده باشند تا باشد که
ازراه بول برآید یا ازراه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه و گرده را بشوید دهند
و هرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این نادر بود گاهی
مدر و گاهی ملین دهند **فصل ۹** در حمود الصدر یعنی افسرده شدن و کرخت
شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات سبر دات خارجیه یا داخلیه
پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول بر ودت ظاهرست
علاج روغنهای گرم بمالند و جندبادستر آمیخته و تکمید بطبیخ ادویهٔ گرم و تضمید بدان لازم دانند
و حمایت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حشوهای مناسبه و ماء العسل غذا سازند
انتباه بدانکه شراب افیون و دخان اسرب که وقت گداختن او میشود نیز حمود الصدر می آرد
و تعبیر وی استعمال مضاد ست و تکمید بطبیخ حشائش گرم نافع و روغن بنفشه و روغن زعفران در افیون نالیدن
سخت نافع و روغن قسط در اسرب بس مفید بالجمله وقت تذویب اسرب خود را از وصول او دور دارند
باب ۱۱ در امراض قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده
است تعدیل کافیست و اگر با مادة است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بحجامت کنند مع الشرط
بر موضع ورود و نخستین چربهای منفخ و محلل
طلا نمایند چون با بابونه و بنفشه و خطمی و هم گندنان
آب گرم آنچه وطبخ بحقنه کنند نرم فرمایند و
اگر به یکمین پنبه و روغن بنفشه و هم خطمی و عناب
و بستان بکار دارند و نخستین آنچه خورانند
بزودات داخلیه باخار چون ملاقات
بهوای سرد و بروغن و نوشیدن آب یخ
رود و غرغره زدن و ران ۱۲ طب اکبر ۵۳
قولنجمد اع ۱۴ ای تضمید یا ورد گرم فعل

بیان الطب

زعفران قرص ۱۲ طب اکبر ۵۴ قولنجمد اع ۱۴ ای در حمود الصدر ای در افیون نالیدن
شراب افیون باشد روغن زعفران
شراب افیون روغن زعفران
روغن زعفران

بین الکتفین نمایند و در تعدیل[۱۱] و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب
آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هر چه مقوی دل باشد غافل نباشد و آنجا
که تپ یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تمهل در علاج نکنند که بعد از زمان مشکل میگردد **فصل ۲**
در خفقان یعنی طپش دل و وی چون قوی شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب او
در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش و حجب و یا در همه
تن و بمشارکت آن دل نیز اید ایا بد و آنچه از بسع و لذع افتد ازین قبیل ست **علاج** در
مشارکی اصلاح عضو ماؤف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده
بدانچه در کلیات گذشت و آنچه از ذکای حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط استفراغهای
متعاد و غیر متعاد شود باد و یه و اغذیه مقویه از اله ضعف نمایند **فائده** کسی را که خفقان گرم بود در
شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر ست و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بمزاجها در غشی بیاید
و تعلیق سنگ لشب بر قم معده بالخاصیه نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بیهوشی هر گاه
اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است
یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح محتقن گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چونکه بود ضعف
می آرد اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع ست هر کدام که مفرط باشد
و اسباب احتقان امتلای مفرط ست خاصتاً از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متکون
گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که بدل آید
یا در رگهای او می باشد یا در میان غلاف بالای او در ورم اذنی القلب مفصل بیاید **علاج**
در حالت غشی باید که تضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شماً و وجوراً

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و کافور و اگر از برودت بود چون مشک و امثال آن بویانند و کندک در چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند و محروری را گلاب و آب سرد بر روی و سینه زدن در انتباه اسرع ست اما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا برآمدن خون مفرط و جز آن که موجب برودت بوده باشد گلاب و آب سرد بر روی و سینه وی نزنند و در نیجا بوی کباب خصوص از مرغ و بوی نان گرم و وجور را اللحم با قدری شراب و تدهین فم معده بروغن گرم کافیست و در کثرت عرقی اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافع ست بشرطیکه سبب کثرت انفتاح مسام باشد بواسطهٔ حرارت و هرچون که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک کوفته و بخته بر بدن مالیدن و مازو و جز آن قابضات همین اثر دارد و در وجعی بهر تسکین او فلونیا دهند اگرچه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی غثیان یا فواق بوده باشد قی کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که مضرت و در بسی دلذعی تریاق و فاذزهر بدهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر قطعاً نشمانند و در امراض رحم گفته آید که اشیای بد بو شمیدن و چیزهای خوشبو در رحم مالیدن علاج انیست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و مفیق انتباه اینهمه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب سبب تدارک کنند مثلاً در سوء مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی احتباس و انچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماؤف کوشند فائده زردی رنگ و برد اطراف و ضعف نبض لازمهٔ غشی ست و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و هرچونکه باشد مغشی علیه را که ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت و فرق بینهما ظاهرست که انچه لوازم غشی ست در سکته نباشد و از سبات نیز بهمین وجه تمیز دارد و غشی که از قوت حس دل افتد باندک سببی پدید آید و خفیف باشد و زود زائل گردد بیان ادویه که بدل محصول

بسرعت از زدن آب سرد

بر روی از این جهت ست که

طبیعت خبر دار میشود از اینجا

برودت در روح درون و حرارت

عزیزی منبع طبیعت بمرتبهای میگراید

پس بالضرور در اینجا حرارت هم

میشود و حواس قوی بیکبارگی

کرده بمرتبه با وجود انگیزد

سرد بر روی زدن نمود

کرده بمرتبه با وجود انگیزد

سینه

معدن حرارت ست دل بدو زندیک

بر اگر حواس در وی بیشتر ست جهت

قوت او یا دماغ پس احساس

دست اگر ثابت از باقی اعضا اولیتر است

فلونیا در اصل بمعنی سرخ ست مزین

جانب فولیون طریوی که از قبیل هم

گویند صفت فلونیای قاری که تسکین درد

نماید عاذر قرحا فولیون سنبل هر واحد یک

درم زعفران پنج درم افیون ده درم فلفل

پسید بر ز البنج هر یک پنجاه درم کوفته

بیخته بوسیل قدر کفایت بسرشد قدر

شربت برای قوی مقدار یک دوزه

ملوم است بر اطبای سلف که مراد از اعصاب اعصاب دماغی ست و بر اطبای خلف که مراد از اعصاب اعصاب حرکت و حس ست و بر اطبای متاخر که مراد از اعصاب اعصاب حرکت ست با اصطلاح عبارت از اعصاب دماغی ست که حامل ارواح بودند بجهت

ضرورت دفع ضرر سهم از بدن نماید داشت

اطلاق بر اورده شده که آنجا هست

فصل سوم در کتله بیشود و چنانچه زهره

اندانچه قریب باعتدال ست یاقوت ست وفیروزه وزر ونقره وگاو زبان وانچه گرم ست
درنج ست وجدوار ومشک وعنبر وزرنباد وابریشم وزعفران وبهمنین وقرنفل وعود خام
وبادرنجبویه وتخم اوو شاهسفرم وتخم اودقاقله وکبابه وپوست ترنج وسازج هندی
وراسن وانچه سردست مروارید ست وکهربا وبسد وکافور وصندل وطباشیر وگل مختوم
وسیب وکشنیز واز مرکبات مفرحات یاقوتیه وود وامرالمسک وبهرطب ویابس ازین
ادویه حار وبارد وهرچه ضد سبب بود بکار توان بست وبدانند که مبالغه درتبرید دل
اگرچه حرارت قوی بود منع ازانست که قدما قرص کافور بے زعفران درحرارت
دل تجویز نه کرده اند با آنکه بتدریق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت زعفران قوت ادویه سرد
زود بدل میرسد وطبیعت حرارت آنرا بقوت روح صرف مینماید وبرودت ادویه را
باصلاح جرم دل **فصل** ۱۲ درورم اذنی القلب یعنے آماس دوگوش دل وپوشیده
نیست که برسر دل دو افزونی ست که نسیم ازان درمے آید واینهارا اذنی القلب مانند
هرگاه روح باطالت امراض تحلیل میابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد وجزو عضو
نمیشود واحداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم گرم
دردل بود یا درغلافش یا درانش فی الفور میکشد اما ورم سرد که درگوهر دل بود وے
نیز مهلک ست لیکن انچه درغلاف یا درگوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک
نموده آید والا روز بروز لاغری[ی] مے افزاید تا که بهلاکت مے انجامد ونشان وی احساس
ثقل ست درسینه نزدیک بفم معده ودر اکثر حالتے شبیه بغشی پیدا شدن ودل منبسط
ناگشتن وچشمها بتیهج وروے بغایت زرد بودن علاج بلیخ بابونه واکلیل وپرسیاوشان
وسبوس گندم برسینه وفم معده ریزند وکذلک ادویه محلله[ی] ضماد نمایند وبالجمله

[ی] مثل بابونه واکلیل وتخم بتخان وبرگ خطمی وبرگ کرنب وخاکه زعفران ضماد فرمایند ۱۲ طب اکبر

تبقویت قلب کوشند وبدانکه ورم سرد که در غلاف دل افتد نسبت بدانچه در گوش
او افتد قلیل الشدة ست وغشی وی سبکتر **فصل ۵** در علت دخانیه واین آنست که در یابد
بیمار وگوید دود از دل برمے آید یا الا وچون بسیار شود غشی آرد وسوء فکر **علاج** در ترطیب
وتنقیه سوداء اکوشند **فصل ۶** در ضغطة القلب یعنے فشرده شدن دل وعند
حصول این حالت غشی میشود ولعاب از دهن میرود باز اندک مدت افاقت رو میدهد
علاج در تعدیل جگر کوشند ومسهل سوداء دهند ومفرحات دل ودماغ را تقویت نمایند
وتریاق کبیر یا کثیر النفع دادند **فصل ۷** در تقشر القلب ودی آنست که بیابد مریض که دلش
میخراشد واز شدت الم بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید ووقت بیهوشی شنکنج در روے
مے افتد حبت در دو عرق بسیار می آید بهر ضعف ماسکه **علاج** بتحقیق سبب نمایند که
ماده از دماغ میرزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند واصلاح غذا نمایند وتنقیه صفرا
در صفراوی وشربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام مے دارد **فصل ۸** در قذف القلب
ودی آنست که پندارد گویا دل برون مے آید واین از مادهٔ خونی افتد یا صفراوی
وتغیر لون روے حسب ماده درین وقت لازم ست **علاج** باسلیق ایمین
بکشایند ومسهل صفراوی وگلاب وعرق بید مشک وشربت صندل مداومت
کنند واصلاح غذا نمایند ومفرحات دهند **فصل ۹** در جذب القلب ودی آنست
که پندارد دل فرو کشیده میشود وسبب این حصول خلط ست در معالیق جگر وگاہے
باشد که باینحالت الم خفیف وحالتے شبیه بغشی نیز افتد **علاج** حسب الخلط تنقیه کنند وتلون
وجه مریض در آنوقت بر خلط دلالت کند **فصل ۱۰** در احتوا ء الرطوبة علی القلب ودی آنست
که پندارد که دل در آب افتاده است وحرکت کند بحرکت اختلاجی وقدما از انواع خفقان

سودا ای تنقیه سودا و تنقیه اخلاط
سوخته کشند بطبوخ افتیمون فی اصلاح
اخلاط نمایند واغذیه محموده
وصاحب این مرض را اگر
اسهال سیاه یا محکف الالوان
حادث شود یا رعاف افتد یا
خون از بواسیر جاری گردد محبت
باب ۱۲ در امراض اکبر سر
قوای مفرحات دل ودماغ را
مقرح صفیر معتدل که در تقویت
دل خجل ومعده فائق ست
ودسواس رفع کند متقول الا
مصنف رح گاؤزبان بدل گشنیز
خشک مروارید بهمن سفید
تخم کرفس بالسویه پیسیده سوخته
تخم خربق بار بکا فور نفوذ
یکبرنج کوفته بیخته با عسل بالیده
ابی بر آشفته شربت دو درم
علاج قدما اصلاح غذا نمایند
اصلاح وتنقیه صفرا

شمرده اند و سبب این مادهٔ رطوبت ست که زیر غشار که بر دل محیط ست بند شود **علاج** ایارجات[1] و هندو گل سرخ و سنبل و زعفران بآب بادرنجبویه بر سینه ضماد نمایند و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست **فائده** گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد و نشان وی آنست که دل منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات است بر سینه تا ازاله پیش کند پس باستفراغ کوشیدن و در جملهٔ تقویت قلب بنظر داشتن و بدانند که دل شریفترین اعضاست در علاج او مهلت روا نباید داشت **باب ۱۲** در امراض ثدی یعنی بیماریهای که به پستان تعلق دارد و بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده که چون خون دران آید سپید شود چنانچه در خصیتین منی شود **فصل ۱** در قلة اللبن یعنی کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ خونست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید هاضمهٔ ثدی را عجز در هضم رو نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل این انواع سوء مزاج ظاهرست علاج در کمی لبن انچه خون بیفزاید چون شیر در زردهٔ بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال بدهند و در افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بدستوریکه معلوم ست و بدانند که رقت و صفرت و حرقت شیر از صفراست و شدت بیاض و مائیت قوام و حموضت آواز بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا و آنجا که بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور بود **فائده** هرچه مزید منی ست شیر نیز بیفزاید و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت میوست و سخافت باشد مجرب ست **فصل ۲** در کثرت در و رلبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست **علاج** در

بقیه اول روانی ۱۲

[1] ایارجات جمع ایارج

قرابادین خود فرموده ایارج یکست

فصل اول سهل ست کذا در قرابادین

فصل دوم در مسهلات مضعف سوم در

فصل ثالث خلط غلیظ لزج

فصل رابع خلط رقیق

فصل خامس خلط غلیظ

فصل سادس خلط رقیق

فصل سابع خلط غلیظ

فصل ثامن خلط رقیق

فصل تاسع خلط غلیظ

فصل عاشر خلط رقیق

فصل حادی عشر خلط غلیظ

فصل ثانی عشر خلط رقیق

فصل ثالث عشر خلط غلیظ

فصل رابع عشر خلط رقیق

فصل خامس عشر خلط غلیظ

فصل سادس عشر خلط رقیق

فصل سابع عشر خلط غلیظ

فصل ثامن عشر خلط رقیق

فصل تاسع عشر خلط غلیظ

فصل عشرون خلط رقیق

فصل حادی و عشرون خلط غلیظ

فصل ثانی و عشرون خلط رقیق

فصل ثالث و عشرون خلط غلیظ

فصل رابع و عشرون خلط رقیق

فصل خامس و عشرون خلط غلیظ

فصل سادس و عشرون خلط رقیق

فصل سابع و عشرون خلط غلیظ

فصل ثامن و عشرون خلط رقیق

فصل تاسع و عشرون خلط غلیظ

فصل ثلثون خلط رقیق

فصل حادی و ثلثون خلط غلیظ

فصل ثانی و ثلثون خلط رقیق

فصل ثالث و ثلثون خلط غلیظ

فصل رابع و ثلثون خلط رقیق

فصل خامس و ثلثون خلط غلیظ

فصل سادس و ثلثون خلط رقیق

فصل سابع و ثلثون خلط غلیظ

فصل ثامن و ثلثون خلط رقیق

فصل تاسع و ثلثون خلط غلیظ

فصل اربعون خلط رقیق

فصل حادی و اربعون خلط غلیظ

فصل ثانی و اربعون خلط رقیق

فصل ثالث و اربعون خلط غلیظ

فصل رابع و اربعون خلط رقیق

فصل خامس و اربعون خلط غلیظ

فصل سادس و اربعون خلط رقیق

فصل سابع و اربعون خلط غلیظ

فصل ثامن و اربعون خلط رقیق

فصل تاسع و اربعون خلط غلیظ

فصل خمسون خلط رقیق

فصل حادی و خمسون خلط غلیظ

فصل ثانی و خمسون خلط رقیق

فصل ثالث و خمسون خلط غلیظ

فصل رابع و خمسون خلط رقیق

فصل خامس و خمسون خلط غلیظ

فصل سادس و خمسون خلط رقیق

فصل سابع و خمسون خلط غلیظ

فصل ثامن و خمسون خلط رقیق

فصل تاسع و خمسون خلط غلیظ

فصل ستون خلط رقیق

فصل حادی و ستون خلط غلیظ

فصل ثانی و ستون خلط رقیق

فصل ثالث و ستون خلط غلیظ

فصل رابع و ستون خلط رقیق

فصل خامس و ستون خلط غلیظ

فصل سادس و ستون خلط رقیق

فصل سابع و ستون خلط غلیظ

فصل ثامن و ستون خلط رقیق

فصل تاسع و ستون خلط غلیظ

فصل سبعون خلط رقیق

فصل حادی و سبعون خلط غلیظ

فصل ثانی و سبعون خلط رقیق

فصل ثالث و سبعون خلط غلیظ

فصل رابع و سبعون خلط رقیق

فصل خامس و سبعون خلط غلیظ

فصل سادس و سبعون خلط رقیق

فصل سابع و سبعون خلط غلیظ

فصل ثامن و سبعون خلط رقیق

فصل تاسع و سبعون خلط غلیظ

فصل ثمانون خلط رقیق

فصل حادی و ثمانون خلط غلیظ

فصل ثانی و ثمانون خلط رقیق

فصل ثالث و ثمانون خلط غلیظ

فصل رابع و ثمانون خلط رقیق

فصل خامس و ثمانون خلط غلیظ

فصل سادس و ثمانون خلط رقیق

فصل سابع و ثمانون خلط غلیظ

فصل ثامن و ثمانون خلط رقیق

فصل تاسع و ثمانون خلط غلیظ

فصل تسعون خلط رقیق

فصل حادی و تسعون خلط غلیظ

فصل ثانی و تسعون خلط رقیق

فصل ثالث و تسعون خلط غلیظ

فصل رابع و تسعون خلط رقیق

فصل خامس و تسعون خلط غلیظ

فصل سادس و تسعون خلط رقیق

فصل سابع و تسعون خلط غلیظ

فصل ثامن و تسعون خلط رقیق

فصل تاسع و تسعون خلط غلیظ

فصل مائة خلط رقیق

فصل حادی و مائة خلط غلیظ

فصل ثانی و مائة خلط رقیق

فصل ثالث و مائة خلط غلیظ

فصل رابع و مائة خلط رقیق

فصل خامس و مائة خلط غلیظ

فصل سادس و مائة خلط رقیق

فصل سابع و مائة خلط غلیظ

فصل ثامن و مائة خلط رقیق

فصل تاسع و مائة خلط غلیظ

فصل مائتان خلط رقیق

فصل حادی و مائتان خلط غلیظ

فصل ثانی و مائتان خلط رقیق

فصل ثالث و مائتان خلط غلیظ

فصل رابع و مائتان خلط رقیق

فصل خامس و مائتان خلط غلیظ

فصل سادس و مائتان خلط رقیق

فصل سابع و مائتان خلط غلیظ

فصل ثامن و مائتان خلط رقیق

فصل تاسع و مائتان خلط غلیظ

فصل ثلثمائة خلط رقیق

فصل حادی و ثلثمائة خلط غلیظ

فصل ثانی و ثلثمائة خلط رقیق

فصل ثالث و ثلثمائة خلط غلیظ

فصل رابع و ثلثمائة خلط رقیق

فصل خامس و ثلثمائة خلط غلیظ

فصل سادس و ثلثمائة خلط رقیق

فصل سابع و ثلثمائة خلط غلیظ

فصل ثامن و ثلثمائة خلط رقیق

فصل تاسع و ثلثمائة خلط غلیظ

فصل اربعمائة خلط رقیق

فصل حادی و اربعمائة خلط غلیظ

فصل ثانی و اربعمائة خلط رقیق

فصل ثالث و اربعمائة خلط غلیظ

فصل رابع و اربعمائة خلط رقیق

فصل خامس و اربعمائة خلط غلیظ

فصل سادس و اربعمائة خلط رقیق

فصل سابع و اربعمائة خلط غلیظ

فصل ثامن و اربعمائة خلط رقیق

فصل تاسع و اربعمائة خلط غلیظ

فصل خمسمائة خلط رقیق

فصل حادی و خمسمائة خلط غلیظ

فصل ثانی و خمسمائة خلط رقیق

فصل ثالث و خمسمائة خلط غلیظ

فصل رابع و خمسمائة خلط رقیق

فصل خامس و خمسمائة خلط غلیظ

فصل سادس و خمسمائة خلط رقیق

فصل سابع و خمسمائة خلط غلیظ

فصل ثامن و خمسمائة خلط رقیق

فصل تاسع و خمسمائة خلط غلیظ

فصل ستمائة خلط رقیق

فصل حادی و ستمائة خلط غلیظ

فصل ثانی و ستمائة خلط رقیق

فصل ثالث و ستمائة خلط غلیظ

فصل رابع و ستمائة خلط رقیق

فصل خامس و ستمائة خلط غلیظ

فصل سادس و ستمائة خلط رقیق

فصل سابع و ستمائة خلط غلیظ

فصل ثامن و ستمائة خلط رقیق

فصل تاسع و ستمائة خلط غلیظ

فصل سبعمائة خلط رقیق

فصل حادی و سبعمائة خلط غلیظ

فصل ثانی و سبعمائة خلط رقیق

فصل ثالث و سبعمائة خلط غلیظ

فصل رابع و سبعمائة خلط رقیق

فصل خامس و سبعمائة خلط غلیظ

فصل سادس و سبعمائة خلط رقیق

فصل سابع و سبعمائة خلط غلیظ

فصل ثامن و سبعمائة خلط رقیق

فصل تاسع و سبعمائة خلط غلیظ

فصل ثمانمائة خلط رقیق

فصل حادی و ثمانمائة خلط غلیظ

فصل ثانی و ثمانمائة خلط رقیق

فصل ثالث و ثمانمائة خلط غلیظ

فصل رابع و ثمانمائة خلط رقیق

فصل خامس و ثمانمائة خلط غلیظ

فصل سادس و ثمانمائة خلط رقیق

فصل سابع و ثمانمائة خلط غلیظ

فصل ثامن و ثمانمائة خلط رقیق

فصل تاسع و ثمانمائة خلط غلیظ

فصل تسعمائة خلط رقیق

فصل حادی و تسعمائة خلط غلیظ

فصل ثانی و تسعمائة خلط رقیق

فصل ثالث و تسعمائة خلط غلیظ

فصل رابع و تسعمائة خلط رقیق

فصل خامس و تسعمائة خلط غلیظ

فصل سادس و تسعمائة خلط رقیق

فصل سابع و تسعمائة خلط غلیظ

فصل ثامن و تسعمائة خلط رقیق

فصل تاسع و تسعمائة خلط غلیظ

فصل الف خلط رقیق

فصل حادی و الف خلط غلیظ

فصل ثانی و الف خلط رقیق

فصل ثالث و الف خلط غلیظ

فصل رابع و الف خلط رقیق

فصل خامس و الف خلط غلیظ

فصل سادس و الف خلط رقیق

فصل سابع و الف خلط غلیظ

فصل ثامن و الف خلط رقیق

فصل تاسع و الف خلط غلیظ

فصل الفان خلط رقیق

فصل حادی و الفان خلط غلیظ

فصل ثانی و الفان خلط رقیق

فصل ثالث و الفان خلط غلیظ

فصل رابع و الفان خلط رقیق

فصل خامس و الفان خلط غلیظ

فصل سادس و الفان خلط رقیق

فصل سابع و الفان خلط غلیظ

فصل ثامن و الفان خلط رقیق

فصل تاسع و الفان خلط غلیظ

فصل ثلثة الاف خلط رقیق

فصل حادی و ثلثة الاف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثلثة الاف خلط رقیق

فصل ثالث و ثلثة الاف خلط غلیظ

فصل رابع و ثلثة الاف خلط رقیق

فصل خامس و ثلثة الاف خلط غلیظ

فصل سادس و ثلثة الاف خلط رقیق

فصل سابع و ثلثة الاف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثلثة الاف خلط رقیق

فصل تاسع و ثلثة الاف خلط غلیظ

فصل اربعة الاف خلط رقیق

فصل حادی و اربعة الاف خلط غلیظ

فصل ثانی و اربعة الاف خلط رقیق

فصل ثالث و اربعة الاف خلط غلیظ

فصل رابع و اربعة الاف خلط رقیق

فصل خامس و اربعة الاف خلط غلیظ

فصل سادس و اربعة الاف خلط رقیق

فصل سابع و اربعة الاف خلط غلیظ

فصل ثامن و اربعة الاف خلط رقیق

فصل تاسع و اربعة الاف خلط غلیظ

فصل خمسة الاف خلط رقیق

فصل حادی و خمسة الاف خلط غلیظ

فصل ثانی و خمسة الاف خلط رقیق

فصل ثالث و خمسة الاف خلط غلیظ

فصل رابع و خمسة الاف خلط رقیق

فصل خامس و خمسة الاف خلط غلیظ

فصل سادس و خمسة الاف خلط رقیق

فصل سابع و خمسة الاف خلط غلیظ

فصل ثامن و خمسة الاف خلط رقیق

فصل تاسع و خمسة الاف خلط غلیظ

فصل ستة الاف خلط رقیق

فصل حادی و ستة الاف خلط غلیظ

فصل ثانی و ستة الاف خلط رقیق

فصل ثالث و ستة الاف خلط غلیظ

فصل رابع و ستة الاف خلط رقیق

فصل خامس و ستة الاف خلط غلیظ

فصل سادس و ستة الاف خلط رقیق

فصل سابع و ستة الاف خلط غلیظ

فصل ثامن و ستة الاف خلط رقیق

فصل تاسع و ستة الاف خلط غلیظ

فصل سبعة الاف خلط رقیق

فصل حادی و سبعة الاف خلط غلیظ

فصل ثانی و سبعة الاف خلط رقیق

فصل ثالث و سبعة الاف خلط غلیظ

فصل رابع و سبعة الاف خلط رقیق

فصل خامس و سبعة الاف خلط غلیظ

فصل سادس و سبعة الاف خلط رقیق

فصل سابع و سبعة الاف خلط غلیظ

فصل ثامن و سبعة الاف خلط رقیق

فصل تاسع و سبعة الاف خلط غلیظ

فصل ثمانة الاف خلط رقیق

فصل حادی و ثمانة الاف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثمانة الاف خلط رقیق

فصل ثالث و ثمانة الاف خلط غلیظ

فصل رابع و ثمانة الاف خلط رقیق

فصل خامس و ثمانة الاف خلط غلیظ

فصل سادس و ثمانة الاف خلط رقیق

فصل سابع و ثمانة الاف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثمانة الاف خلط رقیق

فصل تاسع و ثمانة الاف خلط غلیظ

فصل تسعة الاف خلط رقیق

فصل حادی و تسعة الاف خلط غلیظ

فصل ثانی و تسعة الاف خلط رقیق

فصل ثالث و تسعة الاف خلط غلیظ

فصل رابع و تسعة الاف خلط رقیق

فصل خامس و تسعة الاف خلط غلیظ

فصل سادس و تسعة الاف خلط رقیق

فصل سابع و تسعة الاف خلط غلیظ

فصل ثامن و تسعة الاف خلط رقیق

فصل تاسع و تسعة الاف خلط غلیظ

فصل عشرة الاف خلط رقیق

فصل حادی و عشرة الاف خلط غلیظ

فصل ثانی و عشرة الاف خلط رقیق

فصل ثالث و عشرة الاف خلط غلیظ

فصل رابع و عشرة الاف خلط رقیق

فصل خامس و عشرة الاف خلط غلیظ

فصل سادس و عشرة الاف خلط رقیق

فصل سابع و عشرة الاف خلط غلیظ

فصل ثامن و عشرة الاف خلط رقیق

فصل تاسع و عشرة الاف خلط غلیظ

فصل عشرون الف خلط رقیق

فصل حادی و عشرون الف خلط غلیظ

فصل ثانی و عشرون الف خلط رقیق

فصل ثالث و عشرون الف خلط غلیظ

فصل رابع و عشرون الف خلط رقیق

فصل خامس و عشرون الف خلط غلیظ

فصل سادس و عشرون الف خلط رقیق

فصل سابع و عشرون الف خلط غلیظ

فصل ثامن و عشرون الف خلط رقیق

فصل تاسع و عشرون الف خلط غلیظ

فصل ثلثون الف خلط رقیق

فصل حادی و ثلثون الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثلثون الف خلط رقیق

فصل ثالث و ثلثون الف خلط غلیظ

فصل رابع و ثلثون الف خلط رقیق

فصل خامس و ثلثون الف خلط غلیظ

فصل سادس و ثلثون الف خلط رقیق

فصل سابع و ثلثون الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثلثون الف خلط رقیق

فصل تاسع و ثلثون الف خلط غلیظ

فصل اربعون الف خلط رقیق

فصل حادی و اربعون الف خلط غلیظ

فصل ثانی و اربعون الف خلط رقیق

فصل ثالث و اربعون الف خلط غلیظ

فصل رابع و اربعون الف خلط رقیق

فصل خامس و اربعون الف خلط غلیظ

فصل سادس و اربعون الف خلط رقیق

فصل سابع و اربعون الف خلط غلیظ

فصل ثامن و اربعون الف خلط رقیق

فصل تاسع و اربعون الف خلط غلیظ

فصل خمسون الف خلط رقیق

فصل حادی و خمسون الف خلط غلیظ

فصل ثانی و خمسون الف خلط رقیق

فصل ثالث و خمسون الف خلط غلیظ

فصل رابع و خمسون الف خلط رقیق

فصل خامس و خمسون الف خلط غلیظ

فصل سادس و خمسون الف خلط رقیق

فصل سابع و خمسون الف خلط غلیظ

فصل ثامن و خمسون الف خلط رقیق

فصل تاسع و خمسون الف خلط غلیظ

فصل ستون الف خلط رقیق

فصل حادی و ستون الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ستون الف خلط رقیق

فصل ثالث و ستون الف خلط غلیظ

فصل رابع و ستون الف خلط رقیق

فصل خامس و ستون الف خلط غلیظ

فصل سادس و ستون الف خلط رقیق

فصل سابع و ستون الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ستون الف خلط رقیق

فصل تاسع و ستون الف خلط غلیظ

فصل سبعون الف خلط رقیق

فصل حادی و سبعون الف خلط غلیظ

فصل ثانی و سبعون الف خلط رقیق

فصل ثالث و سبعون الف خلط غلیظ

فصل رابع و سبعون الف خلط رقیق

فصل خامس و سبعون الف خلط غلیظ

فصل سادس و سبعون الف خلط رقیق

فصل سابع و سبعون الف خلط غلیظ

فصل ثامن و سبعون الف خلط رقیق

فصل تاسع و سبعون الف خلط غلیظ

فصل ثمانون الف خلط رقیق

فصل حادی و ثمانون الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثمانون الف خلط رقیق

فصل ثالث و ثمانون الف خلط غلیظ

فصل رابع و ثمانون الف خلط رقیق

فصل خامس و ثمانون الف خلط غلیظ

فصل سادس و ثمانون الف خلط رقیق

فصل سابع و ثمانون الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثمانون الف خلط رقیق

فصل تاسع و ثمانون الف خلط غلیظ

فصل تسعون الف خلط رقیق

فصل حادی و تسعون الف خلط غلیظ

فصل ثانی و تسعون الف خلط رقیق

فصل ثالث و تسعون الف خلط غلیظ

فصل رابع و تسعون الف خلط رقیق

فصل خامس و تسعون الف خلط غلیظ

فصل سادس و تسعون الف خلط رقیق

فصل سابع و تسعون الف خلط غلیظ

فصل ثامن و تسعون الف خلط رقیق

فصل تاسع و تسعون الف خلط غلیظ

فصل مائة الف خلط رقیق

فصل حادی و مائة الف خلط غلیظ

فصل ثانی و مائة الف خلط رقیق

فصل ثالث و مائة الف خلط غلیظ

فصل رابع و مائة الف خلط رقیق

فصل خامس و مائة الف خلط غلیظ

فصل سادس و مائة الف خلط رقیق

فصل سابع و مائة الف خلط غلیظ

فصل ثامن و مائة الف خلط رقیق

فصل تاسع و مائة الف خلط غلیظ

فصل مائتان الف خلط رقیق

فصل حادی و مائتان الف خلط غلیظ

فصل ثانی و مائتان الف خلط رقیق

فصل ثالث و مائتان الف خلط غلیظ

فصل رابع و مائتان الف خلط رقیق

فصل خامس و مائتان الف خلط غلیظ

فصل سادس و مائتان الف خلط رقیق

فصل سابع و مائتان الف خلط غلیظ

فصل ثامن و مائتان الف خلط رقیق

فصل تاسع و مائتان الف خلط غلیظ

فصل ثلثمائة الف خلط رقیق

فصل حادی و ثلثمائة الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثلثمائة الف خلط رقیق

فصل ثالث و ثلثمائة الف خلط غلیظ

فصل رابع و ثلثمائة الف خلط رقیق

فصل خامس و ثلثمائة الف خلط غلیظ

فصل سادس و ثلثمائة الف خلط رقیق

فصل سابع و ثلثمائة الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثلثمائة الف خلط رقیق

فصل تاسع و ثلثمائة الف خلط غلیظ

فصل اربعمائة الف خلط رقیق

فصل حادی و اربعمائة الف خلط غلیظ

فصل ثانی و اربعمائة الف خلط رقیق

فصل ثالث و اربعمائة الف خلط غلیظ

فصل رابع و اربعمائة الف خلط رقیق

فصل خامس و اربعمائة الف خلط غلیظ

فصل سادس و اربعمائة الف خلط رقیق

فصل سابع و اربعمائة الف خلط غلیظ

فصل ثامن و اربعمائة الف خلط رقیق

فصل تاسع و اربعمائة الف خلط غلیظ

فصل خمسمائة الف خلط رقیق

فصل حادی و خمسمائة الف خلط غلیظ

فصل ثانی و خمسمائة الف خلط رقیق

فصل ثالث و خمسمائة الف خلط غلیظ

فصل رابع و خمسمائة الف خلط رقیق

فصل خامس و خمسمائة الف خلط غلیظ

فصل سادس و خمسمائة الف خلط رقیق

فصل سابع و خمسمائة الف خلط غلیظ

فصل ثامن و خمسمائة الف خلط رقیق

فصل تاسع و خمسمائة الف خلط غلیظ

فصل ستمائة الف خلط رقیق

فصل حادی و ستمائة الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ستمائة الف خلط رقیق

فصل ثالث و ستمائة الف خلط غلیظ

فصل رابع و ستمائة الف خلط رقیق

فصل خامس و ستمائة الف خلط غلیظ

فصل سادس و ستمائة الف خلط رقیق

فصل سابع و ستمائة الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ستمائة الف خلط رقیق

فصل تاسع و ستمائة الف خلط غلیظ

فصل سبعمائة الف خلط رقیق

فصل حادی و سبعمائة الف خلط غلیظ

فصل ثانی و سبعمائة الف خلط رقیق

فصل ثالث و سبعمائة الف خلط غلیظ

فصل رابع و سبعمائة الف خلط رقیق

فصل خامس و سبعمائة الف خلط غلیظ

فصل سادس و سبعمائة الف خلط رقیق

فصل سابع و سبعمائة الف خلط غلیظ

فصل ثامن و سبعمائة الف خلط رقیق

فصل تاسع و سبعمائة الف خلط غلیظ

فصل ثمانمائة الف خلط رقیق

فصل حادی و ثمانمائة الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثمانمائة الف خلط رقیق

فصل ثالث و ثمانمائة الف خلط غلیظ

فصل رابع و ثمانمائة الف خلط رقیق

فصل خامس و ثمانمائة الف خلط غلیظ

فصل سادس و ثمانمائة الف خلط رقیق

فصل سابع و ثمانمائة الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثمانمائة الف خلط رقیق

فصل تاسع و ثمانمائة الف خلط غلیظ

فصل تسعمائة الف خلط رقیق

فصل حادی و تسعمائة الف خلط غلیظ

فصل ثانی و تسعمائة الف خلط رقیق

فصل ثالث و تسعمائة الف خلط غلیظ

فصل رابع و تسعمائة الف خلط رقیق

فصل خامس و تسعمائة الف خلط غلیظ

فصل سادس و تسعمائة الف خلط رقیق

فصل سابع و تسعمائة الف خلط غلیظ

فصل ثامن و تسعمائة الف خلط رقیق

فصل تاسع و تسعمائة الف خلط غلیظ

فصل الف الف خلط رقیق

فصل حادی و الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و الف الف خلط رقیق

فصل خامس و الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و الف الف خلط رقیق

فصل سابع و الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و الف الف خلط غلیظ

فصل الفان الف خلط رقیق

فصل حادی و الفان الف خلط غلیظ

فصل ثانی و الفان الف خلط رقیق

فصل ثالث و الفان الف خلط غلیظ

فصل رابع و الفان الف خلط رقیق

فصل خامس و الفان الف خلط غلیظ

فصل سادس و الفان الف خلط رقیق

فصل سابع و الفان الف خلط غلیظ

فصل ثامن و الفان الف خلط رقیق

فصل تاسع و الفان الف خلط غلیظ

فصل ثلثة الاف الف خلط رقیق

فصل حادی و ثلثة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثلثة الاف الف خلط رقیق

فصل ثالث و ثلثة الاف الف خلط غلیظ

فصل رابع و ثلثة الاف الف خلط رقیق

فصل خامس و ثلثة الاف الف خلط غلیظ

فصل سادس و ثلثة الاف الف خلط رقیق

فصل سابع و ثلثة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثلثة الاف الف خلط رقیق

فصل تاسع و ثلثة الاف الف خلط غلیظ

فصل اربعة الاف الف خلط رقیق

فصل حادی و اربعة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و اربعة الاف الف خلط رقیق

فصل ثالث و اربعة الاف الف خلط غلیظ

فصل رابع و اربعة الاف الف خلط رقیق

فصل خامس و اربعة الاف الف خلط غلیظ

فصل سادس و اربعة الاف الف خلط رقیق

فصل سابع و اربعة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و اربعة الاف الف خلط رقیق

فصل تاسع و اربعة الاف الف خلط غلیظ

فصل خمسة الاف الف خلط رقیق

فصل حادی و خمسة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و خمسة الاف الف خلط رقیق

فصل ثالث و خمسة الاف الف خلط غلیظ

فصل رابع و خمسة الاف الف خلط رقیق

فصل خامس و خمسة الاف الف خلط غلیظ

فصل سادس و خمسة الاف الف خلط رقیق

فصل سابع و خمسة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و خمسة الاف الف خلط رقیق

فصل تاسع و خمسة الاف الف خلط غلیظ

فصل ستة الاف الف خلط رقیق

فصل حادی و ستة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ستة الاف الف خلط رقیق

فصل ثالث و ستة الاف الف خلط غلیظ

فصل رابع و ستة الاف الف خلط رقیق

فصل خامس و ستة الاف الف خلط غلیظ

فصل سادس و ستة الاف الف خلط رقیق

فصل سابع و ستة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ستة الاف الف خلط رقیق

فصل تاسع و ستة الاف الف خلط غلیظ

فصل سبعة الاف الف خلط رقیق

فصل حادی و سبعة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و سبعة الاف الف خلط رقیق

فصل ثالث و سبعة الاف الف خلط غلیظ

فصل رابع و سبعة الاف الف خلط رقیق

فصل خامس و سبعة الاف الف خلط غلیظ

فصل سادس و سبعة الاف الف خلط رقیق

فصل سابع و سبعة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و سبعة الاف الف خلط رقیق

فصل تاسع و سبعة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثمانة الاف الف خلط رقیق

فصل حادی و ثمانة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثمانة الاف الف خلط رقیق

فصل ثالث و ثمانة الاف الف خلط غلیظ

فصل رابع و ثمانة الاف الف خلط رقیق

فصل خامس و ثمانة الاف الف خلط غلیظ

فصل سادس و ثمانة الاف الف خلط رقیق

فصل سابع و ثمانة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثمانة الاف الف خلط رقیق

فصل تاسع و ثمانة الاف الف خلط غلیظ

فصل تسعة الاف الف خلط رقیق

فصل حادی و تسعة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و تسعة الاف الف خلط رقیق

فصل ثالث و تسعة الاف الف خلط غلیظ

فصل رابع و تسعة الاف الف خلط رقیق

فصل خامس و تسعة الاف الف خلط غلیظ

فصل سادس و تسعة الاف الف خلط رقیق

فصل سابع و تسعة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و تسعة الاف الف خلط رقیق

فصل تاسع و تسعة الاف الف خلط غلیظ

فصل عشرة الاف الف خلط رقیق

فصل حادی و عشرة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و عشرة الاف الف خلط رقیق

فصل ثالث و عشرة الاف الف خلط غلیظ

فصل رابع و عشرة الاف الف خلط رقیق

فصل خامس و عشرة الاف الف خلط غلیظ

فصل سادس و عشرة الاف الف خلط رقیق

فصل سابع و عشرة الاف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و عشرة الاف الف خلط رقیق

فصل تاسع و عشرة الاف الف خلط غلیظ

فصل عشرون الف الف خلط رقیق

فصل حادی و عشرون الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و عشرون الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و عشرون الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و عشرون الف الف خلط رقیق

فصل خامس و عشرون الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و عشرون الف الف خلط رقیق

فصل سابع و عشرون الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و عشرون الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و عشرون الف الف خلط غلیظ

فصل ثلثون الف الف خلط رقیق

فصل حادی و ثلثون الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثلثون الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و ثلثون الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و ثلثون الف الف خلط رقیق

فصل خامس و ثلثون الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و ثلثون الف الف خلط رقیق

فصل سابع و ثلثون الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثلثون الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و ثلثون الف الف خلط غلیظ

فصل اربعون الف الف خلط رقیق

فصل حادی و اربعون الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و اربعون الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و اربعون الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و اربعون الف الف خلط رقیق

فصل خامس و اربعون الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و اربعون الف الف خلط رقیق

فصل سابع و اربعون الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و اربعون الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و اربعون الف الف خلط غلیظ

فصل خمسون الف الف خلط رقیق

فصل حادی و خمسون الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و خمسون الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و خمسون الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و خمسون الف الف خلط رقیق

فصل خامس و خمسون الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و خمسون الف الف خلط رقیق

فصل سابع و خمسون الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و خمسون الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و خمسون الف الف خلط غلیظ

فصل ستون الف الف خلط رقیق

فصل حادی و ستون الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ستون الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و ستون الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و ستون الف الف خلط رقیق

فصل خامس و ستون الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و ستون الف الف خلط رقیق

فصل سابع و ستون الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ستون الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و ستون الف الف خلط غلیظ

فصل سبعون الف الف خلط رقیق

فصل حادی و سبعون الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و سبعون الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و سبعون الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و سبعون الف الف خلط رقیق

فصل خامس و سبعون الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و سبعون الف الف خلط رقیق

فصل سابع و سبعون الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و سبعون الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و سبعون الف الف خلط غلیظ

فصل ثمانون الف الف خلط رقیق

فصل حادی و ثمانون الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثمانون الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و ثمانون الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و ثمانون الف الف خلط رقیق

فصل خامس و ثمانون الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و ثمانون الف الف خلط رقیق

فصل سابع و ثمانون الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثمانون الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و ثمانون الف الف خلط غلیظ

فصل تسعون الف الف خلط رقیق

فصل حادی و تسعون الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و تسعون الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و تسعون الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و تسعون الف الف خلط رقیق

فصل خامس و تسعون الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و تسعون الف الف خلط رقیق

فصل سابع و تسعون الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و تسعون الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و تسعون الف الف خلط غلیظ

فصل مائة الف الف خلط رقیق

فصل حادی و مائة الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و مائة الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و مائة الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و مائة الف الف خلط رقیق

فصل خامس و مائة الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و مائة الف الف خلط رقیق

فصل سابع و مائة الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و مائة الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و مائة الف الف خلط غلیظ

فصل مائتان الف الف خلط رقیق

فصل حادی و مائتان الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و مائتان الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و مائتان الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و مائتان الف الف خلط رقیق

فصل خامس و مائتان الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و مائتان الف الف خلط رقیق

فصل سابع و مائتان الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و مائتان الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و مائتان الف الف خلط غلیظ

فصل ثلثمائة الف الف خلط رقیق

فصل حادی و ثلثمائة الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و ثلثمائة الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و ثلثمائة الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و ثلثمائة الف الف خلط رقیق

فصل خامس و ثلثمائة الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و ثلثمائة الف الف خلط رقیق

فصل سابع و ثلثمائة الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ثلثمائة الف الف خلط رقیق

فصل تاسع و ثلثمائة الف الف خلط غلیظ

فصل اربعمائة الف الف خلط رقیق

فصل حادی و اربعمائة الف الف خلط غلیظ

فصل ثانی و اربعمائة الف الف خلط رقیق

فصل ثالث و اربعمائة الف الف خلط غلیظ

فصل رابع و اربعمائة الف الف خلط رقیق

فصل خامس و اربعمائة الف الف خلط غلیظ

فصل سادس و اربعمائة الف الف خلط رقیق

فصل سابع و اربعمائة الف الف خلط غلیظ

فصل ثامن و ارب

تخفیف کوشند و مدرات حیض سودوار و واین دوا نافع است لک و مروارسنگ هردو بروغن گل
برپستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه نخته و برگ اسبغول کوفته همین عمل کنند اما در غلبهٔ
برودت برگ سداب و تخم او و تخم کزبر ضماد نمایند **فصل ۳** در اورام و تمدد پستان
علاج اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم در مشانهٔ حیوان کرده تکمید کنند و عنب الثعلب کوفته
ضماد نمایند و بعد سه روز انچه در تجبن اللبن بگویم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود گرمش کوفته
تنها یا بروغن گل آبنجته ضماد نمایند و ببرند یا بابونه کوفته با آب بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق
مرعی دارند **فصل ۴** در تجبن اللبن در ثدی یعنی بستن شیر در پستان بدانکه چون
شیر در پستان بند و ورم آرد در اکثر و سبب تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ
سازد یا تحلیل لطیف یا برودت مفرط که شیر را بفزاید یا نه برآمدن شیر که بسبب دیر مالدن
غلیظ شود و علاج حسب سبب تدارک نمایند چنانکه در ورم گذشت و در آنجا که نا برآمدن
شیر سبب بود خواه از ضعف خواه از امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب گرم
رنجتن است و مکیدن بآهستگی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت با تجبن یار شود فساد لون و ورم
ولون و طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر نپراندن کنند به تفصید تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم او و بابونه
جمله برابر کوفته بخته با آب چغندر یا با آب خالص سرشته در روز دو سه بار این ضماد تجدید نمایند
و بعد رنجتن اگر بدوا می منفجر بشگافند فبها والا با هن بشگافند **فائده** گاه باشد که شق تخفیف
کند و بموضع ریم نرسد و خون صرف برآید و عوام دانند که ورم ریم نکرده پس در چنین وقت جراح
دانق تر سد و شق را عمیق کند تا ریم بیرون آید و معالجهٔ جراحت بدانچه در جراحت زبان و دهان
است بکند که علاج ریشهای نازک یکسانست و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم رو غنها
استعمال نمایند **فصل ۵** در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان **علاج** بنوماش بکوبند

کاف حق یعنی کاف نیز آمده
بخاری لاک و بسکه
لاک بخانهای ایشان
گرم است در دوم و
خشک در سوم و در
اول گرم و در دوم خشک
نیز گفته اند **فصل ۳**
باید دانست که چنانکه
انواع اورام گرم و
سرد در هم مخلوط یافته
در پستان نیز میتواند شد
فصل اورام
فصل تجبن اللبن
فصل رض الثدی

و آب برگ مبر و بسر شده و ضماد سازند در ابتدا و بعده انچه مناسب باشد و اگر ورم آورده باشد
بعلاج آن کوشند فائده در تدبیر کمه پستان را بزرگ شدن ندهد شب یمانی سوده بروغن
زیت در هاون سرب بسایند و همیشه طلا نمایند و هر چه در تعظیم الاتیین میاید تدبیر انست
باب ۱۳ در امراض معده فصل ۱ در سوء مزاج معده علامات حرارت و برودت
ظاهرست و همچنان آثار سادج و مادی باهر و لازمهٔ حار سادج ست که غذاے لطیف و
قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر که درین چنین ماده خوب
میگوارد و بدانند که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم نوشیدن
ساکن گردد نه از آب سرد بخلاف انچه از صفرا بود یا از حرارت سادج که از آب سرد زائل
شود علاج در سادج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت و بدانند که قی
در اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد تنقیهٔ
آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزلهٔ دماغ و سوء مزاج
جگر یا سپرز گواهی دهد از ان و فصد قیفال در دماغی و باسلیق امین یا از اسیلم آن در جگری
اثر مندست و کذلک از ابیسر در طحال فائده بسیار باشد که معده پاک و قوی بود و لیکن
در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید و این بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع
و نایافتن غذا مضطرب و قریب غشی شوند تدبیر اینان صباح لقمه ترش خوراندن ست
و معده را خالی ناگذاشتن ست و در سوء مزاج مادی خاصه که ماده در جرم طبقات
معده ناقذ شده باشد بهترین منقیات ایارج فیقراست خصوص با شراب افسنتین یا با هلیله
زرد ماده از عمق معده مستفرغ میسازند فصل ۲ در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود
گذشت و اگر ورم یا قروح بود علیحده می آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و قراقر و نفخ شکم و

بعد استقرار غذا در قعر معده در جانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمید کنند و خیربوا در گلاب بجوشانند و بنوشانند و پودینه خائیدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد غلیظ باشد مسهل بلغم خورانند و تجویف هضم در جمله لازم شناسند و مجمره ناری بر معده نهادن فوراً اثر سپید هد فائده سکنجبین با آب گلاب آمیخته در اکثر اثر تمام سپید هد او جاع معده را از هر سبب که باشد و بدانند که بسیار باشد که مادهٔ مرّه و بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خنک داده شود و بنابر منع تحلیل سکونی دران دهد و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد که ماده در و حار بود چیزی گرم خورده شود و بنابر تحلیل انجره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که ماده بارد بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر سپید هد پس واجبست که بآثار دیگر تحقیق نمایند و بانچنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذاء معده را بکمیت یا بکیفیت لاذعه علاجش استخراج آنست بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا کنند و در آنجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح الکیفیه دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علاج غلبهٔ درد ست بعد غذا خوردن ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشداروی نافع ست و اگر موجب ضعف اجتماع سوداوی بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین قرص انیسون و اگر قوت حس معده بود علامت او ظهور درد ست بهر اندک سبب چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سوداء از سپرز بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذلک در فعل معده قصوری نبودن علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بشرب آب کوکنار و تناول کله پاچه و نوعیت از درد معده که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات از جوع و تولد باد از آن دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر معده را زند سوم آنکه سوداء از سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده از آنچه باید بکیفیتی حاد یا کیف شده

ترک تکمید کنند و ای بسوزن و

نک تکمید کنند و ارزن و کاورس پر

کفایت کند و نک اگرچه تنها با پیچون آنرا

گرم کرده تکمید یا نیمه باد های غلیظ را

بشکنند و باید که کمونی دهند و کندر و زیره

پودینه فرمایند که بخایند و آب وی بیخ

کندنا باد معده با بزودی تسکین نمود

۱۲ طب اکبر ۵۲ و جوارش چایانوس

در رقوبت معده بکر الفقه است جب

وعده اینجا تحریری شود صفت آن

از تقالی سبل الطیب و تخم قاقلا

فلفل پیپه دار فلفل قرطمی سعد کوهی

حب الآس اسارون قصب الزیره زنجبیل

هر یک جزوی سعتر ۲ جزو شکر ۱۰ جزو

بسبل دو چند بیخون سایند و بعد بیزند

نوشادر گل سرخ از هر یک ۳ درم صمغ

سعد کوفی ۵ درم و فلفل سعتر اسارون

سنبل هر یک سه درم زرنب بسایه فلفل

جوزبویه ۲ درم زعفران هر یک دو درم با تمام

مشک یک مثقال قند و عسل معجون

طریق ساختن این معجون

انیسون را که قشر آن جدا کرده باشند بیاب

یا آب گرم بشویند و بعد از آن خشک

کنند و بکوبند و بیزند و با آب

دارچینی بیارند و قوت آنرا و وسال

چینی بیارند و قوت آنرا و وسال

دلی و قاقله و قرنفل و سنبل و زعفران

و بلیله و کبابه و قشر بیخ بید

کوکب الارض یعنی طلق بکوبند و بیزند

بنجاه درم انیسون و زعفران و نوشادر

و ساسالیوس و تخم خشخاش انیسون و قرنفل

بنجه درم خشخاش سفید و تخم خربق

هر یک ۱۰ درم شکر سفید

آب بکبد از ده درم صمغها را در

ساعتی بخیسانند و بعد از آن

بپزند و عسل بکر سه چند

ناشته و عسل

آن انیسون را نشسته

تخم خربق سفید

سوده بیخته با

نشان ریحی خفت از آروغ ست واز دیگر آثار معرا بودن ونشان صفرا وسودا مکرر گذشت و سوزش سر معده در سوداوی می باشد علاج در ریحی تنقیه وتقویت نمایند ودر صفراوی تعدیل وتنقیه وفصد اسیلم از دست راست ودر سوداوی اگر کثرت باده بود تنقیه وفصد اسیلم از چپ کنند واگر ذکای حس معده سبب بود تخدیر وتغلیظ نمایند **فصل ۳** در ضعف الهضم وسوء الهضم وتخمه واسباب هر سه واحد ست لیکن اگر سبب ضعیف ست ضعف هضم آرد واگر قویست تخمه واگر متوسط ست سوء هضم یعنی فساد هضم ونشان ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده بماند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم یافته ونشان سوء هضم آنست که غذا هضم تمام نیابد وبا فساد بود وتخمه آنست که اصلا با هضم در غذا تصرف نکرده باشد وهمچنان برآید بقی یا اسهال **علاج** حسب سبب تدارک کنند **فائده** هرگاه ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست ودو ساعت تندرستی نباشد وبدانند که سکنجبین سفر جلی که مقداری زنجبیل سوده در دے آمیزند همه علتهاے معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد در یک سن سکنجبین یک اوقیه زنجبیل میکنند وحسب حاجت میدهند **فصل ۴** در هیضه واین مرضیست که مواد فاسد غیر منهضم از بدن بمعده آید وباسهال وقی برآید بشدت تمام وباشد که قی نیاید وهمگی ماده باسهال مفرط گراید لیکن از غثیان خالی نباشد واگرچه این مرض حادست وخطرناک لیکن افراط اسهال وشدت ضعف وسقوط نبض وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست تدبیر نیک زود همه عوارض زائل میگردد خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت اعراض نترسد علاج آنست که هر سبب که باشد جهد کنند تا مادهٔ فاسد تمامه برآید بقی یا باسهال وزود نبند نکنند بلکه اگر دانند که بجذاقت نمی آید مدد کنند مقیات ومسهلات مناسبه وغذا خوف

سکنجبین با آب گرم ایجم ۱۲ ثانی قوت آید ومعده را از طعام فاسد پاک نماید واگر سکنجبین با آب گرم ایجم ۱۳ صواب باشد ۱۲ اگر بیمار ضعیف باشد ۱۲ اگر بیمار قوی باشد ۱۲ باب دوم در تهیه ی باب کامی دهنده وصفه فائده تمام دارد ۱۲ فی طب ۱۲ فی طب ۱۲

ضعف حسب مزاج حبس نماند و قشر لیمون در دهن داشتن حابس ست و آنجا که تشنگی و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها زنهار ندهند و این چند چیز در همه جا یاد دارند بدانکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بعد اماند نخورانند مگر وقت ضرورت و خفقه دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن و ناخوردن نیست و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا کمتر و لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در عوام افتاده که هر گاه آخر شب قریب بصبح قی کنند از ان سخت می ترسند و بلا تحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن گرمیها میدهند و به نپ و بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی ست از قی که آنرا بکاری گویند و حدوث وی مهلک ست و غشی و ضعف لازمه آنست خواه شب واقع شود خواه روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن داشته باشد تریاق فاروق مناسب است والا پیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد بارو خن کنجد یا جوز بویه سائیده بر بدن مالیدن نیگرم اثر تمام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان شهوت طعام سبب هر دو واحد ست لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتهای می آرد و اگر قوی ست اصلا آرزوی طعام نمیماند و اسباب وی بسیار ست یکی سوء مزاج سادج حار یا بارد که در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسام و درشتی جلد که مانع تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا دردی یا در ماسار یقا سده افتد ششم آنکه در منفذ یکه میان پهر زوفم معده واقع ست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات سادج

ضعف حسب مزاج حبس نماند و قشر لیمون در دهن داشتن حابس ست و آنجا که تشنگی و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها زنهار ندهند و این چند چیز در همه جا یاد دارند بدانکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بعد اماند نخورانند مگر وقت ضرورت و خفقه دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن و ناخوردن نیست و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا کمتر و لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در عوام افتاده که هر گاه آخر شب قریب بصبح قی کنند از ان سخت می ترسند و بلا تحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن گرمیها میدهند و به نپ و بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی ست از قی که آنرا بکاری گویند و حدوث وی مهلک ست و غشی و ضعف لازمه آنست خواه شب واقع شود خواه روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن داشته باشد تریاق فاروق مناسب است والا پیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد بارو خن کنجد یا جوز بویه سائیده بر بدن مالیدن نیگرم اثر تمام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان شهوت طعام سبب هر دو واحد ست لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتهای می آرد و اگر قویست اصلا آرزوی طعام نمیماند و اسباب وی بسیار ست یکی سوء مزاج سادج حار یا بارد که در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسام و درشتی جلد که مانع تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا دردی یا در ماسار یقا سده افتد ششم آنکه در منفذ یکه میان پهر زوفم معده واقع ست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات سادج

وما دی وجز آن ظاهرست اما انچه از نارنجین سودا بر سر معده واقع شود بنابر وقوع سده
در مجرای وانچه از بطلان حس واقع شود بنابر وقوع آفت در دماغ سلامتی افعال معده
بران گواهی دهد و فرق بینهما آنست که انچه از نارنجین سودا باشد چون ترشی خورانند
اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود **فائده** هرگاه اعضا
محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص ورگها همچنان از جگر و جگر از
ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده ذکی الحس ست متاثر میشود ازین درخواست امتصاص
و همدرین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبردار
میگرداند و درهم مینماید اجزاے آنرا و این حالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه درامرے
ازین امور فتور راه یابد قصور در گرسنگی ظهور نماید **علاج** در سه ذوج تعدیل و در مادے
تنقیه و در تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منقذ و سپرز و معده
تنقیه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ
برفم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم و
جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال انچه مناسب ست توان کرد و اگر دیدان
امعا مسقط شهوت شده باشند بعلاج آن کوشند و کذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب
تدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز لسبر که و پیاز یا سرکه و
ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی
چیزهای ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حاملهٔ را اتفاق افتد و این را وحم نیز گویند
زنی را دیدم که خوردن پنبه و کاغذ را روا داشت بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده و علاجش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد سه

ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز لسبر که و پیاز یا سرکه و ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن

سکنجبین سفرجلی

سکنجبین سفرجلی بسازند چنانکه در باب سکنجبین مذکور شد و بنوشانند

سکنجبین لیمون

سکنجبین لیمون بسازند چنانکه در باب سکنجبین مذکور شد و بنوشانند

سکنجبین نعناع سبز

سکنجبین نعناع سبز بسازند چنانکه در باب سکنجبین مذکور شد و بنوشانند

سکنجبین لسبر که

سکنجبین لسبر که بسازند چنانکه در باب سکنجبین مذکور شد و بنوشانند

سکنجبین پیاز

سکنجبین پیاز بسازند چنانکه در باب سکنجبین مذکور شد و بنوشانند

سکنجبین ماهی شور

سکنجبین ماهی شور بسازند چنانکه در باب سکنجبین مذکور شد و بنوشانند

سکنجبین انار ترش

سکنجبین انار ترش بسازند چنانکه در باب سکنجبین مذکور شد و بنوشانند

شربت پودینه

شربت پودینه بسازند چنانکه در باب شربت مذکور شد و بنوشانند

شربت انار ترش

شربت انار ترش بسازند چنانکه در باب شربت مذکور شد و بنوشانند

شربت لیمون

شربت لیمون بسازند چنانکه در باب شربت مذکور شد و بنوشانند

شربت نعناع سبز

شربت نعناع سبز بسازند چنانکه در باب شربت مذکور شد و بنوشانند

شربت لسبر که

شربت لسبر که بسازند چنانکه در باب شربت مذکور شد و بنوشانند

شربت پیاز

شربت پیاز بسازند چنانکه در باب شربت مذکور شد و بنوشانند

شربت ماهی شور

شربت ماهی شور بسازند چنانکه در باب شربت مذکور شد و بنوشانند

ماده در اکثر خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن و آب او فرو بردن آرزوی تباه خصوص که بر گل باشد دور میکند از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و تدرو و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه و زیره خائیدن و آب او خوردن نافع ست فصل ۷ در شهوت کلبی و این علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب این اگر سوء مزاج بارد مکثف غیر مفرط باشد که بر فم معده بافتد قلت عطش و کثرت نفخ گواه دهد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن نانخواه و جزآن و مالیدن جوز بوا و سنبل الطیب بر فم معده پس اگر با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سوداما شد که از سپرز بیشتر بر فم معده ریزد دلذع شدید و حرقت فم معده در حالت خلو پدید آید و تا غذا نخورند سوزش نایستد و علاجش تنقیه سوداست و از دست راست باسلیق یا اسلیم کشودن و مجمره ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت ماشد که در معده و جمیع اندام افتد بسبب از اسباب نشان او تقدم سبب ست و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده ریزد و در بنجا ترش گردد ترشی آروغ و تقدم نزله گواه آنست و علاجش منع نزله نمودن و اگر دیدان در معده ورووده باشد که هرچه آدمی بخورد آنرا برباید و غذا با عضا نرسد علامت و علاجش از فصل دیدان جویند فصل ۸ در جوع البقر و این را بیونانی بولیموس گویند و وی مرضیست که گرسنگی اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و مع ذلک سائر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع از بنجهت ست و الا جوع که عبارت از انعصار فم معده است چنانچه گفته شد در بنجا ضد آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا هزال بدن و سقوط قوتست بی سبب و مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی می آرد علاج در حالت غشی تبدا بیرافاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعده حسب سبب معالجه نمایند

۱۲ طب اکبر ۵۲ سیر نشود و
۱۲ طب اکبر ۵۳ سیر نشود و
۱۲ طب اکبر ۵۴ سیر نشود و

وتاقوت نباشد زنهار جرأت در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل وتقویت معده ملاک امر دانند
فصل ۹ در جوع المقشی واین آنست که آدمی راصبر برجوع نبود واگر غذا نیابد بیهوش
افتد علاجش غذا مهیا داشتن ست وتقویت فم معده کوشیدن باغذای نان در آب
انار میخوش وآب سیب تر کرده **فصل ۱۰** در عطش مفرط یعنی غلبهٔ تشنگی واین دوگونه است
صادق وکاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت وعوض رطوبت طبع را رغبت
بآب شود ونشان وی انتفاع بشرب آب سرد ست وآثار حرارت ویبوست پیدا بودن
وکاذب آنست که بلغم شور یا بلغم حصی یاسودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت
غسل مواد مذکور طلب آب نماید ونشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن ست وسبب
ماده مزه دهن متغیر بودن وخاصهٔ ویست که اگر بر عطش مصابرت کنند وآب ننوشند تشنگی
فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه
یا در شش یا در دل پس به تبرید آن عضو کوشند وبدانند که حرارت شش وسینه ودل
را استنشاق هوای سرد ومشمومات بارد نفع بیشتر دارد وحرارت معده وجگر را نوشیدن
آب در اثر اسرع تر وبهین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس ست یا در اعضای غذا
انجا که آثار مواد بارد بود بآب گرم وسکنجبین قی فرمایند وآب بادیان دهند وگوشت مرغ و
نخود آب خورانند **وثوم** یعنی سیر همراه عسل خوراندن مجربست اما در بلغم شور که بسبب حرارت
باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد وهر چه که شابه پیوست بود تبرطیب کوشند
وروغن بادام انفع المرطبات ست وانچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجهٔ تپ یا ورم باید کرد
فائده بسیار باشد که بعد برآمدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید بواسطهٔ غلبه صفرا یا
بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت لزوجت اول را تبدبیر حرارت وثانی را

۱۲ طب اکبر ۱۲ طب اکبر

تشنگی از نوشیدن شراب شود یا از خوردن بوم
یا بصمغ یا طعامیکه گرم مزمن باشد
عارض شود یا از خوردن ماهی شور
یا بصمغ عارض شود یا از خوردن طعامی
که در دهن متغیر پیدا کند
یا بسبب ورم جگر
یا بسبب تپ
یا بسبب اسهال
یا بسبب قطع اسهال
یا بسبب خوردن گوشت افعی وغیره

عارض شود در هردو
بر شود روغن بادام شیرین
بادام شیرین بنشه وبابونه
خیار وکدو وخربزه
هر چه رطب بود بجز ثمار
بخورانند در روغن
کاسنی تنگ بزرالبنج بادیان
است ۱۲ طب اکبر

تبدیر یکه بهر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد در سبب اطبا
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمون مزیل آنست و آب گرم جرعه جرعه خوردن بیفتد و کذلک
بسیار چیزهاست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین توان کرد فصل ۱۱
اندرورم معده و وی از هر ماده که بود با درد بود و با تپ غایت آنکه اگر از خار بود تپ و درد
باشدت باشد و اگر بار و بود خفت و دیگر آثار که مخصوص بهر واحد است پیدا باشد علاج
در خار فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عنب الثعلب
و تمر هندی و گل سرخ بدهند و در ابتدا صندل و ماء الشعیر ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی
و زرورد با گلاب ضماد نمایند و در بارد نخستین بنضیج کوشند حسب المادة و خاکستر درخت
انگور و سعد و اذخر و سنبل بسر که آمیخته بنگرم ضماد نمایند و اگر بتلیین حاجت آید مغز فلوس
در طبیخ زوفا بنوشانند و در سودا وی صلابت لازم ست و آن اگر بی حرارت بود در روغن
بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود قرص سنبل
باید داد فصل ۱۲ در دبیلة المعدة هر گاه مادة تحلیل نرود و جمع شود و ریم گردد آنرا بدین
نام خوانند پس اگر آماس گرم بوده باشد خراج نیز ماند و نشان نخستین مادة معدة علامت
انفجار او همانست که در ذات الجنب در یه گذشت علاج چون مادة روی بجمع آرد حلبه
و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود و بعده
اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دبیله را منفجر سازند تا بشگافد و بعد از انفجار
شیر و ماء العسل با جلاب شکر دهند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار
و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کند فصل ۱۳ در قروح و بثور معده نشان وی غلبه
در دست به تناول چیزی ترش و بیرو فرق در آنکه در فم معده است یا در قعرش از محل و سوداء ست

دارند چنانکه استاد علامه گفته اگر
بلغم و صفرا دارد معده پیشود و بپیچد
بلغم و صفرا دارد معده را
تکثیف میکند پس تشنه میکند بلغم
در طوبت بشدت عمل معده را و حائل
پیشود و در میان معده و آب چونکه
در معده حرارت واقعست که آن
طبخ میکند از تبخیر مشتاق
پیشود معده بسوی چیزی که تسکین دهد التهاب
در حرارت را پس قی میکند و قطش
دوم آنکه گوید قی اگرچه بالفعل
بر دست اما بالقوه گرم ست زیرا که گرمی
از اجزای دخانیه پس بازگاه بر بدن نازل
عارضه دوی را زائل میکند و تبخین
معاودت پیماید چنانکه دوای گرم
بی برودت گرده بگوارند بهر گاه از حرارت بدن
روی فیلغم زائل شود گرمی دوی عائد گردد
و مختار مصنف رح قول دوم ست چنانکه
از طب اگر مستقاد میشود ۱۲ سه دیگر
از نخبیل عربی و بابله عربی و شربت مذکور
تسکین این عطش ست گذا

اشنه برگ مورد و تربا شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ایلاؤس بهترین چیزیاست در بلغمی و سوداوی فائده محاجم بی شرط نزدیک ناف و بین الکتفین نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد انتباه هرگاه سبب قی فساد غذا بود غذا فاسد را بتمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند **فصل ۷** در قی الدم یعنی خون بقی آمدن دو می دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشگافد یا بگسلد یا دهن او بگشاید و نشان این وجود آفت ست در مری یا معده وجع بین الکتفین مختص بجراحت مری ست علاج باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند آنجا که خون بسیار بود یا کمین توان گرفت و اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات خون دادن نفع دارد و مویز مع دانه او خوردن در بند نمودن و مهنای رگ اثر مندست و اگر آفت در مری بود دوا اندک تا زمانی طویل بنوشند قرص محل در شگافتن رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن سود مندست دوم آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از انجا خون بمعده ریزد و بقی برآید و علامت این قسم وجود آفت ست دران عضو و علاج همه فصد ست مع اصلاح حال عضو ماؤف و در اینجا خون اندک اندک تبفاریق باید گرفت اما اگر استلای شدید بود و بیشتر گیرند یک دفعه آنچه از قروح معده افتد تدبیرش گذشت فائده هرگاه بر سینه ضربه رسد و قی الدم آرد و بعد فصد باسفوغ مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر آب مورد سرشته بر جای ضربه نهند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده دهند و باشد که این ضمادی فصد نفع دهد **فصل ۸** در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن خون و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منهضم نگردد و بسبب ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه بر دیا باستعمال چیزی منجمد

ایلاؤس ۵۱ صفت قرص ایلاؤس
اگر قرص ایلیون هر یک پانزده
درم افسنتین رومی ده درم بیلسان
بیست درم فلفل چند بیدستر
ایلیون هر یک دو درم وچم کوفته و بیخته
ی قرص سازند هر قرص دو درم
وعلت هر شبی یک قرص ۱۲ بقاقیا
اب ۵۲ قوله قابضات خون ایخ انشا
اب بیاقدری چلغوزه و شار کندر
وصبغ زعفران و گل ارمنی ما یحتاج میشود ۱۲
سه ۵۳ صفت قرص محل یکدرم
وشادنه مغسول دم الاخوین از هر یک
سه درم گلنار ماز و از هر یک دو درم شاخ گوزن
سوخته اقاقیا از هر یک یکدرم کاوون غوزان
از هر یک بخدرم بیدسپا و شان یکدرم وچم
هم را کوفته بیخته با آب لسان الحمل
و اغراض سازند شربت یکدرم چوان را
با آب برگ آفتبهند
صفت دارو بنگ فی الدم و حفظ صحت
تا بغایت بپندید و دارو گلنار از هر یک
دو درم افیون قیراط کوفته با آب لسان الحمل
آنقدر نهند روز اندک اندک بر نهار نشاول

ترجمان الاطباء

چون پنیر مایه و جز آن بند دو نشان این هر واحد آنست که غشی و غرق سرد پدید آید و
باشد که لرزه افتد علاج ثبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند
گرم باگرم و پنیر مایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تذویب خون شیر بسته نفع تمام دارد
خاصیت پنیر مایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگذارد فائده بسیار باشد که در معده
اطفال شیر خواره شیر ببندد بسبب فساد شیر ده یا ضعف معده علاجش بعد تذویب آنست
که ازان شیر ده باز گیرند در حوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را
سداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن ازان شیر ده ممکن نبود اصلاح غذائی وی نمایند
و گاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند نیز و شکم سیر شیر قطعاً ندهند و شکم
طفل پوشیده دارند و پودینه خشک پنجدرم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید فصل ۱۹
در فواق یعنی هچک اگر سبب او تناول طعام کثیر بود عقب طعام واقع شود فوراً علاجش
اخراج آن غذاست بقی و تجوید هضم و باشد که از خیر بوا و پودینه بایستد یا خود بخود بایستد و
اگر سبب او باد بود عقب تخمه و طعام بادانگیز واقع شود و این کودکان را بیشتر افتد و علاجش
چیزهای باد شکن استعمال کردنست و اگر بسبب خلط بود حاد الکیفیة یا دوای حاد علاج
نخستین قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم بهر تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشند و
درین قسم آب گرم و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سریع الاثر
است و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده دهن پر آب بود و هضم فاسد
و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال با یارج و اگر سبب او سوء مزاج
بارد ساذج بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین ست شرباً و طلاءً و اکلاً و این راو
ریحی را و رطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس ست و صیحه و غضب و حرکت و

و ایضاً آب گرم نوشیدن
و ایضاً بزرگ کما ص ۱۳
فواق بهچک
بهچک
بهچکا
بهچکا
بهچکا

امثال آن که روح را بجنبانند واگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش
از مبحث جگر و معده مستور مه جویند فائده عطسه آوردن در اکثر نافع ست و همچنان آب
پودینه بآب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو آویختن و ترسانیدن
و طبیخ دارچینی و مصطگی آشامیدن فصل ۲۰ در انقلاب المعده و وی آنست که انچه
خورده شود بعد هضم بقی مندفع گردد و سبب او خراش روده است که بمعده پیوسته
زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت طبع آنرا برده بفرستد و بالضرور
بقی راجع نماید علاجش تدبیر هضم ست فصل ۲۱ در قلق المعده و وی آنست که در معده
اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است
و این را کرب معدی نیز گویند علاج حسب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند
فصل ۲۲ اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود و
علاج حسب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳ در وجع الفواد
و وی در دیست قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف و غشی لازمهٔ اوست
علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت معده و سبب سوزش اگر تناول
نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و ذی
رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سپرز در گرسنگی غلبه
کند و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در انجا که از طعمهٔ غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و
غذا سبک دهند و تقویت نمایند و در سودا وی اسهل یا با سلیق از چپ کشانند و بعده بلیله
مربی و سکنجبین بزوری مناسب دانند فصل ۲۵ در استرخای معده و این دو گونه است
یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم ست و بر آمدن سینه دوم آنکه در معالیق

لکلاب وآب کدو دهند شکر با روغن
بادام وآب انار شیرین بمقداری پاکتراو
لعاب اسبغول ولعاب بهدانه شیرین با
روغن بنفشه یا روغن بادام سودمند
بود و طب اگر ۵۲ چنانچه در امراض صاما
گفته خواهد شد ۱۲ ۵۳ و قولنج حسب الخلط
تنقیه فرمایند و بسبب این مرض دو قسم
است یکی آنکه ماده گرم صفراوی اندر معده
قولنج کند دوم آنکه ماده سرد بلغمی پیچش
روی چون ملوحت و حموضت و
بورقیت و عفونت در معده حاصل

تنقیه معده اول بهر تنقیه معده فی الجمله
شود و بعد از آن سکنجبین نوشیده و بعد
چیزهای معطره چون سکنجبین عسلی
چیزی نخورده تناول نماید و بهر تنقیه
جلاب فیهر نخورده پوست کرده ی تازه
و بکلاب و کافور و پوست کرده ی تازه
سیب ما غذیا لکلاب بهر تنقیه
سیب کافور و بهر تنقیه
سیب کافور و بهر تنقیه
سیب کافور و بهر تنقیه

معالیق بود که آلت ارتباط معده اند بدیگر اعضای و نشان وی اما له معده است
و بطرف مخالف رباط مستر خیه زیرا که معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است بار بطه طناب
مانند یکی بر قوه دوم بصلب سوم بامین چهارم بالیسر و هر جانب که معده میل کند ثقل انجا
محسوس میگردد و علاج هر چه در استرخاء و فالج گذشت بعمل آرند و غذای لطیف دهند
و ادویه خوشبوی و قابض خورانند و انچه در تحلیل نسج گفته آید تدبیر انیست فصل ۲۶
در تحلیل نسج معده یعنی سست شدن بافت معده و این استرخائیست قوی که
در هر جزو افتد و این بدترین امراض معده است و نشان وی بطلان هضم است
با وجود تناول غذای لطیف و قبض طبیعت با فراط و معرا بودن از آثار ورم و سوء مزاج
علاج جوارش عود دهند در روغن مصطگی و در اج و تیهو خورانند و پوست درونی سنگدان
مرغ خانگی خشک سازند کوفته و بیخته نیم مثقال با اطریفل یا شراب حب الآس آمیزند
و بخورانند و سنگ یشم مسحوق نیم درم بر ستور نافع دانند فصل ۲۷ در تشنج المعده انچه در
نفس معده افتد نشان وی فساد هضم است و انچه در اربطه بود اگر در رباط خلفی باشد
غذا بمجرد ورود از معده در گذرد بسوی امعا و مریض بجانب یمین یا یسار مائل بود و اگر در
رباط ترقوه باشد مریض مائل بجانب شکم بود و پشت راست نتواند کرد و علاج انچه در تشنج
مطلق است بکار برند آثار امتلا و استفراغ دریافته فصل ۲۸ در جساء المعده یعنی
سختی معده و این ورم در فم معده اکثر افتد چون بلمس می در آید محتاج بعلامتی دیگر نیست
و هرگاه بزرگ باشد بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم اینست علاج اگر آثار گرمی
یابند رکوبا سلیق زنند و موم سپید بروغن گل و روغن بنفشه بگدازند و بخورانند و گوشت
خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل و بنفشه و افسنتین و حابه و مقل

وبادام تلخ وپیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند وهرچه محلل اخلاط غلیظ بود مع الترتیب
استعمال نمایند شرباً وحقناً فائده گاه باشد که بسبب سختی سپرز بختی در اجزای معده که
محاذی بدانست پدید آید علاجش علاج سپرز است **فصل ۲۹** در حساوة عضلات
که بر معده واقع آید صلابت مذکور دراز میباشد واز یک طرف غلیظ ودیگر طرف دقیق
چون ذنب الفار واز انکه معده سالم از آفت است سلامتی در افعال وی اینجا لازم است
وعلاجش همانست که گذشت حسب الحرارة والبرودة **فصل ۳۰** در ورب وخلفه واین
هر دو یک معنی دارند نزد بعضی مقصود فساد معده است مع الجریان بدانکه انچه از سوء مزاج
بود سوء مزاج باشد یا مادی علامت وعلاجش حسب سبب است چنانچه گذشت وانچه از شور
وقروح افتد نیز مذکور شد وسفوف زلق الامعاء ثبوری نفع تمام دارد وهمچنان سفوف
حب الرمان وانچه از زلهٔ دماغ بود آنرا اسهال دماغی گویند ونشان وی وقوع اسهالست
پیهم بعد خواب طویل بارها دیر منقطع شدن وعلاجش حسب سبب از باب امراض سر
که بهر نزله گذشت توان نمود انتباه درین علت زنهار حبس اسهال نکنند وهمگی عنایت
به تنقیه وتقویت دماغ مصروف دارند وانچه از ردائت تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح
غذاست وتجوید هضم وانچه از امتلای عروق بود از اخلاط نشان وی آنست که بیمار پرگوشت
وپرقوت بود باوجود اسهال وفضله کثیر الرطوبت آید وعلاجش فصد است وریاضت
ودلک وتعریق بحمام وکثرت صیام وانچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدنست
روز بروز وبراز سپید یا سبز علاجش تقویت جگر است مع تقویت معده شرباً وضماداً وانفع
اشیای جوارش مصطگی است فائده کیلوس اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود سپیدی برآید
واگر باسار یقارود وآنجا بایستد پس برگردد سبزی آید ونوعیست از ذرب که مسمی است

ترجمان الاطب

ورم ضماد اشق ومثل وخاکستر پیه ماکیان

ورخنه بیه سرتور غفران با لعاب حلبه و

روغن زیت بهم شده ویکبار بر نرم طلب اکبر

سه صفت سفوف زلق الامعاء ثبوری

کرسی است بجای خود نیم مثقال با بعنوان ودیم یکان

ودیم کنجد ودیم مثل آن انجل از هر یک یک درم

هر قدر که خواهند بسنال گرم بیدمان نیز

واب گرم بروی ریزند ودیم ایرانه نیز منفعت

شود پس روغن گل در آن آمیزند نرم نرم بنوشند

۱۲ طب اکبر سه صفت سفوف حب الرمان

نیم مثقال با روغن بنفشه بسرشته ودر کرمابه بنوشند

از هر یک چهار درم ودر کرمابه بنوشند

ترجمان الاطب

زیرا که سبب ودرم کرمابه است وداروی مسهل

بیان نمایند ودر کرمابه بیان نمایند وسفوف

پیش خشک سبب ودرم کرمابه است چون اورا منقطع

سازند سبب نزله است وداروی مسهل خورند

وعلما بدین نزله گویند وداروی مسهل نمایند

وعلما بدین نزله گویند وداروی مسهل نمایند

وعلما بدین نزله گویند وداروی مسهل نمایند

زعفران ودرم کاهو اقراص بنفشه ودرم

وعلما بدین نزله گویند وداروی مسهل نمایند

وعلما بدین نزله گویند وداروی مسهل نمایند

وعلما بدین نزله گویند وداروی مسهل نمایند

بدور البطن واسهال دوری ودی انست که بدور معین آید وسببش انصباب مادّه از عضوی
ونشان[۱۱] هر خلطی از لون او ونشان بودن مادّه از ظهور درد در عضوی وسکون آن بعد
اسهال معلوم است وعلاجش تنقیهٔ بدنست از خلط غالب ونوعی است از ذرب که
سببش وقوع سدده بود در جدا اول یعنی عروق ماساریقا ونشان سدهٔ جگر وعلاجش بیاید
ونوعیست از آنکه بسبب ذهاب خمل معده افتد وظاهر است که چون خمل معده زدوده شود
غذا در آن نایستد وعلت ذهاب خمل یا خلط اکال است یا ورم حار معده یا تناول سموم حارّه
علاج بعد ازالهٔ سبب سماق ورد ووطباشیر وفوفل وصندل وپوست انار وحضض
آب به یا آب برگ گرم بر معده ضماد سازند ولپست جو وسیب وروغن بادام خورانند
ودراج ولبلاب غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند به پهلوی راست وهیچ حرکت نکنند
وگفته اند که حسوی از شیر زنان سمید سازند ونوشانند که بالخاصیة مبنّت خمل است وآنچه
از شرب ادویه مسهله افتد علاجش آنست بدانچه مناسب بود ودوغ سرد ساخته سریع الاثر
است **فصل ۳۱** در تصغر معده وسوی اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت مقدار غذا ضرر
میداده باشد هر چند که لطیف بود تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیة وکثیر الغذائیت
دهند واگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند **باب ۳۲** در امراض کبد یعنی جگر
فصل در سوء مزاج جگر ونشان هر واحد سوداوی بود یا مادی از لزوم آفت در جگر مع وجود
آثار دیگر که بهر یک مخصوص است وعلاجش ازاله سبب است لیکن بدانند وکاسنی نافع ترین
چیزهاست در جمله سوء مزاجهای جگر وکذلک هرگاه مغز فلوس با وی ضم سازند ورمادی
مطلق نافع است بشرطیکه تلیین مطلوب بود ودر اینجا هر گونه دوا که مخصوص بجگر است
مرقوم میشود وحسب سبب بکار برند مع رعایت قبض وتلیین ادویهٔ بارد آب کاسنی وآب انار

---

۱۱ خلطی از لون او ونشان بودن مادّه از ظهور درد در عضوی وسکون آن بعد اسهال معلوم است
۱۲ یعنی از ادویه مسهله که بالخاصیة مبنّت خمل است وآنچه از شرب ادویه مسهله افتد
۱۳ که آنرا سمید گویند یعنی نان میده
۱۴ خرد شدن
۱۵ حار باشد یا بارد
۱۶ ناپودن
۱۷ طب اکبر

وشربت صندل وسکنجبین وآب زرشک دوغ سرو کرده ولعاب اسبغول ومانند آن فراوری
یا با دیگر ترکیب واگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب خصوص شربت حماض
نافع تر است واگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیارشنبر بدستور ودر دموی اگر مانعی نبود فصد
باسلیق یا البطی مقدم دارند بر همه ودر صفراوی تبرید بیشتر نمایند واگر مصلحت دانند فصد نیز
مجوز است وادویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارت است اما در مادی قبل از تنقیه اجتناب ازان
بهتر است تا سدده نیارد وادویه حار بادیان تخم کرفس گلقند عسلی واثاثا سیاد دواء الکرکم است
وجهت تنقیه بلغم ماء الاصول وحب صبر نافع است وطبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرکم تسخین
وتقویت جگر خصوصیت دارد فلاسفه واطریفل کبیر بدستور ودر تنقیه مبالغه نکنند تا ذبول
نیارد واگر با سهال بود وتخم ریحان وصمغ عربی هریک سه درم بریان کرده وبگلاب تر نموده
بدهند وجهت تنقیه سوداوی بعد ترطیب تمام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون وماء الجبن
وقیروطی مرطب در ازاله یبوست بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد ودر ترطیب افراط منع است
تا استسقاء نیارد ودر جمله اغذیه انچه اوفق بحال مریض باشد اختیار نمایند واگر مرض
مرکب بود علاج نیز مرکب سازند **فصل ۲** در ضعف کبد ووی از هر سبب که افتد
نشان او در اکثر آنست که بول وبراز غسالی بود وبدن نحیف واشتها ناقص بلکه
ای برنگ آبی که گوشت دران شسته باشند ۱۲
ساقط واز پهلوی راست تا قرعه زیرین وجع نرم ممتد پیدا بود خاصه بعد تناول غذا
یعنی معجون به فلاسفه ۱۲
عند نفوذ آن بجانب جگر ورنگ مریض اکثر بسبزی وسفیدی زند وباشد که بزردی
وکدری مائل بود فائده در هر عضوی چهار قوت است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه
وضعف قوت جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی ونرمی براز وکثرت مقدار او
مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است وترهل بدن وتهیج وجه وغسالیت براز وسفیدی

سلف قوله بقیه ربع عبارت است
از عصاره وچونکه ممکن الاثر است چون
فوائد وارد طبیخ چونکه قابل عموم نیست
چون اصل السوس که بارزایش ۱۲ دور ۱
چونکه شنیده غلظ القوام کرده باشد
بسبب امتزاج شیرینی یا امتزاج قلیا
ازینرو صفت رب بم اب بیترین
ودرش بلوق معلوم بقوام آنرا بدانند
سلف قوله الدویه سرد الخ دوا مرکب
ومفرد ومعجون ودوا مرکب
مصطکی وعاقرقرحا وفلفل
یعنی دوای مفرد است یعنی ترکیب
از امور نکرده بسبب مرض پیدا شود یعنی
بود والا ترکیب ترکیب کرده است ونسبت کبد
کبد وشاخ شاخ گزنی ابتدائی است
اثاثا سیاکیری از قرابادین مولف رحمه الله
فربیون زعفران جنبیه بیترا از ابتدائی فقط
قرصا خشخاش خاکشی شاخ زرشک بیخ
بالا گرخشک کرده جلاب ابرایج کوفتی
سکبینج وزرنباد وبعد از
ششم ماه استعمال نماینده وبا عسل مصفی بسرشته شیرینی پیدا
شیشه در سرکه سکنجبین یا آب سکنجبین
دوای الکرکم استعمال او مرکب چار دارو
بعده مصطکی عاقرقرحا فلفل
حب لبان مرکب دو درم صبر سکه یک درم
روغن لبان مرکب آنچ درم صاف
چار درم کوفته بیخته بعسل بسرشته
ششم ماه قرص لبان مرکب دو درم صاف
بعد ششم ماه استعمال نماینده
سکبینج وزرنباد وبعد از
زعفران را گرگیر بگیرد منقول از مصنف شیخ زعفران
دوای الکرکم استعمال او مرکب چار دارو
نبیذ ازاد وشعال اسارون مرکب چار دارو

بول از ضعف هاضمه و هر چه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس زبان ثقل غذا
که لازمهٔ صحت است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر
نتواند نگه داشت و هاضمه فعل کردن نیابد پس آنچه لازم وی است درین نیز پیدا بود
و قلت تلون بول و برازو قلت مقدار آن مع ترهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه
و از انکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه
قوتها بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست و باید دانست که چون
ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعروق می فرستد
آن نیز بضعف میگراید پس بالضرور بول سرخ می برآید بواسطهٔ متمایز ناشدن آب از خون
علاج آنچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم یا شق شدن و جز آن
افتد گفته شود و آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر عضو ماؤف نمایند مع تقویت جگر بالجمله
ادویه و اغذیه هر چه ذی عطریت بود بکار برند که در ازالهٔ ضعف جگر بلماک امر همین ست

وفصد اسلم در ضعف دافعه نفع دارد **فصل ۳** در سدهٔ کبد و وی آنست که در خلل گوشت
جگر یا در رگهای آن خلط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون در بدن است و صفرت
لون و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود
و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود برازیسار و کثیر الرطوبة برآید البته و غرق در سده و ورم
جگر آنست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد در ورم فزون تر **علاج**
اگر سده در جادبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت
و در تضمید و غذا همین سان رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سدهٔ تناول چیزهای قابض بود
شیر و شکر و حریره در روغن بادام و شوربای مرغ فربه و انار مزیل آنست و اگر ضیق رگهای کبد

بغایت چون زرد و رنجور و ملتهب آن جا
طب اکبر ۵۴ قولنج حسب مزاج
آنجا که مزاج گرم بود قولنج خالص
گشنوشه و هم تماسنی و پرسیاوشان
باید داد و بکنجبین سما و ایمخته و آنجا
که مزاج سرد بود طبیخ انیسون و تکمه
و فنجمون و هم آفسنتین و انیسون باید
و بکنجبین عسلی یا بکنجبین بزوری
گرم و بالای جگر بوده افسنتین داده
و طبیخ زفس با شب تماسنی بر شاند
ضماد سازند طب اکبر

سبب بود ظاهر است که از صغر سن نشان وی پیدا شود و تدبیر او اجتناب غلظات و دوام
شرب مدرات است **فصل ۴** در سدهٔ ماسار یقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در جایگاه
مماس جگر تمدد و غائر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده تیز اما بر از گیلوسی برآید و بدن نگاه
و علاجش همانست که در سدهٔ مقعر گبد بکار آید **فصل ۵** در نفخهٔ گبد و نشان ورم شدن
جگر آنست که زیر قبر فه راست وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد هضم غذا
نفخ زیاده شود **علاج** کمونی و شربت دینار مفید است و لمار بحمام رفتن و تکمید کردن
و حسب حاجت مسهل و مدر پرداختن و اغذیهٔ باد شکن خوردن **فصل ۶** در وجع گبد
سبب درد اگر سوداء مزاج یا سدده بود یا نفخه باشد گفته شد. و اگر شرقه یا ورم یا سق یا حصاة
و رمل بود گفته آید **فصل ۷** در شرقه دردی آنست که بر نهار یا بعد ریاضت تعب یا بعد
برآمدن از حمام فوراً آب سرد بنوشند و آب آن زود بجگر رسد اعتدال نیافته درد آرد
علاجش آنست که خرقه بآب گرم تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم
ریزند که نه زود فرو میشود بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم می انجامد
فصل ۸ در ورم گبد دردی اگر از خون بود یا صفرا نشان او تپ و تشنگی است و ثقل مورد
و حرقت محل جگر دیگر آثار حسب المادهٔ ظاهر بودن و علامت بودن ورم در مقعر یا مجدب
در فصل سدده گذشت و ایضاً قی و غشی و برد اطراف لازم مقعری و سعال شدید و ضیق نفس
و حبس بول و فرو شدن ترقوه با سفل و بروز ورم بلالی مفصل لازم محدبی **علاج** در دموی
نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و خون بر فعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب
عنب الثعلب با آب انار این همراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر مادهٔ در مقعر بود مدرات
بدهند و بهر لیسین بآب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیرهٔ کاسنی

وآب عنب الثعلب نیکو چیزیست واگر ورم بمجرب بود باورا رکوشند ولیکن قبض طبیعت نیز
روا ندارند که مزید الم است پس درینصورت هرچه بغایت خفیف التلیین بود جهت رفع قبض
کافی ست چون لعابین وماء الشعیر ومانند آن در ورم دموی جگر چه در ابتدا وچه بعد آن
آنچه ضماد کنند باید که جامع بود در روع وتحلیل غایت آنکه در ابتدا رعایت غلبهٔ روادع بود
ودر انتها محللات را در تزاید تبسادی ودر صفراوی آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد وایتجا
در ابتدا روادع صرف ضماد توان کرد چون آرد جو وصندل وگلاب وآب کاسنی وسرکه
واگر ضرورت شود قدری کافور نیز داخل نمایند واگر از بلغم بود نشان او کثرت ثقل است
وتپ نابودن مگر آنکه بلغم شور باشد وسپیدی روی وزبان وبر از وقلت وجع علاج در حدبی
مدرات بکار برند ودر مقعری مسهلات وبعد اسهال واورا ر بتعدیل نمایند واگر از سودا بود ضلالت
دران محل پیدا شود وعلاجش نضج مادّه است بشرب منضج وتضمید قیروطی وبعد نرم شدن سختی مسهل
ودر رسوداوادن واگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع است وشیر شتر یکساله بقند شیرین کرده
فائده تمام دارد بشرط یکه حرارت نبود فائده اگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود
رگ زنند وگل ارمنی یکدرم سائیده بلعاب اسبغول بدهند وزراوند وگل ارمنی وحب الآس
درین باب مجرب است واین ضماد برنهند نخود مقشر راوند هریک سه درم مومیائی دو درم
کوفته بیخته بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بسرشند وضماد سازند ودیگر تدابیر
حسب حاجت از انچه مذکور شد بکار توان بست فصل ۹ در ورم عضلهای شکم واین
ورم از یک طرف آگنده بود واز طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعرض اما هرگز بلالی شکل نبود
بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند ومسهل دهند وروادعات صرف در ابتدا ضماد
سازند بلاخوف تجرماده ودر انتها محلله فقط ضماد نمایند بلاخوف انحلال قوت

زیرا که مرض در عضو مبین نیست که رواوع و محلل فقط ممنوع بود هرگاه پخته شود زود باین
بشگافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا بادویه مفجره شگافته گردد زیرا که خوف است
که عضله و صفاق را فاسد سازد یا باندرون سوسر کند **فصل ۱۱** در دبیله کبد و تدبیر این
همانست که در ذات الریه و دبیله معده گذشت و آنجا که مادّه بجانب رو وه مائل بود مسهل
خفیف دهند و اگر بطرف گرده مائل بود مدر دهند و اگر بفضای جوف روی نهد مُنذِر باستقا
بود به تدبیر زقی کوشند و هذا اعسر هرگاه ورم بعد پختن فرو شود اعراض خفت گیرند مع
فلک ریم در بول یا براز بروز نکند یا کند اما کمتر توان دانست که مادّه بفضای جوف میریزد
فصل ۱۱ در بثور سطح کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج جگر است مع الحرقة و باشد که
بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که گاه گاه قشعریره و ناقض افتد و علاجش همانست
که در سوء مزاج حار مادی گذشت **فصل ۱۲** در خفقة الکبد و این مرضیست که جگر بطپید بحر
اختلاجی و دریابد که گویا کسی میدهد در جگر و بزودی این حال زائل گردد و سببش سدهٔ جگر
است و علاجش تقییح او و فصد اسیلم از همه نافع تر **فصل ۱۳** در حصاة الکبد و نشان
سنگریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده قی افتد و خلبه و درد در جگر پیدا بود و باشد
که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد اکثر است که چون باسیلیق یمین بکشایند
و خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه بریل پیدا شود بشرطیکه رگ وسیع کشاده شود و علاجش
از حصاة کلیه جویند **فصل ۱۴** در تصغر الکبد و نشان وی همانست که در صغر معده گذشت
و کذا تدبیرش و ایضاً در اینجا باید که تنقیهٔ جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات **فصل ۱۵**
در قیام کبدی یعنی اسهال جگر و وی شش گونه است یکی قیحی و سبب او شگافتن
دبیله جگر است و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسالی و سبب او ضعف جگر است

وتدبیر ضعف نیز ذکر شد و بوعلی خوردن مویز را در دفع اسهال مجرب گفته سوم دموی
واو مسمی است به ذوسنطاریا کبدی و سببش اگر امتلای خون بود بی وقوع تفرق اتصال
خون کثیر دفعةً برآید هرگاه که آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار امتلا پیدا بود و اگر تفرق
اتصال بود از امتلا یا ضربه یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف همی آید هنگام خلو معده
وامعاء و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در امتلا حبس نشاید کرد دیگر عند الضعف هم اندر
ابتدا فصد نمایند و با ماله کوشند بر لبط اطراف و جز آن و چون کمتر گیرند بکرات و اگر
بقبض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و آب لسان الحمل دهند و تقلیل غذا
فرمایند و در تفرق اتصال امتلا تدبیر همین است و در غیر امتلائی زوال سبب کردن و قرص
نفث الدم که راوندی ران افزوده باشند هم چند یک جزاثر تمام دارد در قبض و التیام چهارم
صفراوی و نشان او وجود علامات جگر است و علاجش از سوء مزاج جگر جویند و قبل
از تنقیه و تعدیل حبس قطعاً نکنند پنجم صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر اخلاط است
در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت و برآمدن زرداب باسهال
در اینجا لازم است و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد اسلم راست نافع ششم
خاشی است یعنی شبیه بدو برآید و سبب او نیز باشگافتن و بیله کبد است یا کشادن
سدهٔ جگر باحتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت توان نمود

فائده فرق در اسهال کبدی و اسهال مادی از علامات خاصه هر عضوی
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که انچه از کبد ست بدبو میباشد و اکثر بدکور سے آید
و در خلو معده کم میگردد و بی درد می باشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور فاحش مینماید
بخلاف معوی اما کبدی چون دیر پا بد اسهال معوی نیز احداث می نماید

ذوسنطاریا بالفطر یونانی

است ترجمه دی قرحة امعاء

و در اصطلاح اطبا اسهال دموی

گویند منسوب بلبوی مخصوص

نمودهٔ شسلا انچه از کبد بود ذوسنطاریا

سببی و در انچه از امعا بود

ذوسنطاریا امعائی خوانند

گذرانی طب الاکبر ۱۲ قرص

نشاید کرد نیاکرد در حبس دمی خوف

است کاهد بعضو فرد یگر یابد کار ها

اشرف بود چون دل و دماغ ۱۲ طب اکبر

قرص کهربا صفت آن و نفث الدم گرفتن

سنگ است از نسبت معدن

سنگ است از نسبت معدن

سنگ است از نسبت معد

آن زمان آثار سمج مرکب میگردند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد فصل ۱۶
ودی در امراض اعضا باب ۱۲
در سوء القنیه ودی مقارنه استسقاست ونشان او ظهور تهیج است در وجه و دیگر اعضا
بگسترگاف و سکون نون و فتح یا ترجمه آن سوء القنیه یعنی فساد مزاج است ۱۲
و آثار ضعف جگر مبدا بودن و علاجش همانست که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی
نیست از ادویه نیز انچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجاز است و پیاده رفتن
و چون بدانند که مستحکم شده و باستسقای انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر
دهند مع دانگی سکبینج و از فواکه انار نافع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب
بر عرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب
بود بدان کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر لگشاید ضرورة فصد کنند
اما خون کمتر گیرند انهم بعد مسهل خفیف و اون فصل ۱۷ در استسقا ودی سه گونه است
لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود و آنرا
که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پرده های
شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک پر آب میباشد و اگر ماده او
باد بود و طبلی نامند زیرا که شکم درین ترنجیده میشود و بدست زدن چون طبل آواز میدهد
علاج نخستین ازاله سبب نمایند و بعده به تسخین و تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد
بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس بتدبیر استسقا کوشند و آن اسهال
ذا در ار و تعریق است و اندفان و تضمید مجففات و احتراز از هر چه بسیار گرم باشد لازم شمارند
و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزه تنگ ماشوره قدری بنوشند و باید که آب
مطبوخ بود خصوص باسرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است انهم
کمتر بهتر بالجمله قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم جمله از حال

صحت باید و نافع ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ
یا گوسپند جوان یا خود پخته و بسماق قتیله داده سازند و تا ممکن بود جنس حبوب ندهند و اگر
ضرورت باشد پرنج مجوز است و نان که انیسون و بادیان در و باشد همراه کباب یا شوربای
گوشت و آنرا که ضعیف القوه نبود و بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند
بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است خاصه که اعرابی باشد و خصوص که عوض
غذا و آب همین بسند کنند و باید که روز نخست چهل درم شروع کند و هر روز ده درم
بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نه بندد
و پودینه و حب سکبینج از منعنات تجبین لبن است گاه گاه همیدهند و تشرب بول شتر
و بول بز اعرابی نیز نفع دارد مسهلاتی که در لحمی دهند حب راوند است و اگر با حرارت بود
مطبوخ هلیله و شربت گل مکرر و در زقی کلکلانج اگر بی حرارت بود جارد هند و الا بامرود
و هلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکور بدهند و در جمله بعد
تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبر باریس و مانند آن و بهر ادرار قرص ماءالجبن و اشال آن
باید که بر یک ماه لزوم ننمایند بلکه تجدید همیفرمایند تا طبع بیک چیز مالوف نشود و هر دوائیکه
باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد بجگر و طریق تعریق آنست که بورهٔ ارمنی بروغن
بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک باریک سازند و بابیه گاو بر آمیزند و بمالند
و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و عرق هم چینند و اگر در تنور فلز که در و
توان نشست بنشانند و عرق بچینند به از حمام باشد و طریق اندفان آنست که بیمار را در
و بر یک نیمگرم آنرا در پوشند و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کنند و این عمل
فجاءة بتخفیف در ورم میدهد و اگر برآمدگی در عضوی بود همانرا تدفین بر مل نماید و همین

ازماع و خمیرها کرده در ورم
شربت گل بیدستر با عسل
ضماد بیدستر با عسل
ضماد بیدستر با عسل
ضماد

عمل دارد پشت بآفتاب نشستن و بآب چشمه های گرم و بآب دریای شور بدن شستن
و نمک را اگر بآب گداز ند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا باشد و ضماد یکه آب را
بچیند و خشک کند انیست آرد حلبه خرد حمام راعی علک البطم شحم عتیق با هم بسرشند
و ضماد نمایند دلچمی بر تمام بدن و درزقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد
تنقیه تحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم خرپل و بادیان
و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب شیاف خرد سازند و بدبر حمول فرمایند و در زقی بعضی
بزل میکنند و زرد آب برمی آرند و این کثیر الخطر است و طریق طبخ آب بسر که چنانست
که آب خالص صد حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه
از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و بدانند که سرکه در ازاله
عطش مستسقی و تقبیح سُدّه سود مند است خاصّة در حار و زرشک نیز انفع است اما اگر
باسرفه بود ترشی نباید داد و همچنان باهر عارضی که جمع شود در عایت آن نیز ملحوظ دارند
و این طلا در زقی بر شکم نهند بورهٔ ارمنی بیخ سوسن قرطاموینج هر یک سه درم تخم کرنب
هفت درم پشک بز پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم بسایند و با آب
بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند. فائده استسقای طبلی چون مزمن شود
صلابت بیفزاید اما بر مریض بهبود روی نماید و بجز بر آمدگی شکم دهی نباشد مستسقی
میگردد و بحبن در این وقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شد دابونه و
اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و چند بید مشک و خاکستر طرفا و نطرون کوفته
و بیخته با آب سداب و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقاء
سودند هاردل دغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی دهند والا بتفاریق باب ۱۵ در یرقان
وامراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند فصل ۱ در یرقان و وی آنست
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را باصفراوی ثانی را باسودا موصوف میسازند یرقان اصفر
اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک قسمی گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تپهای صفراوی
و در ایام باحوری علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت است اگر قصوری در عمل او
بود والا بر طبع گذارند و انچه مدد کند طبع را بر دفع مادّه بجلد و خول آب گرم است و شرب
سکنجبین فقط یا با شیرهٔ کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه انچه
مجلی جلد است بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از مبحث
سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر باسونا خس باشد سوم آنکه از سوء مزاج گرم مراره افتد
ونشان او آنست که دفعةً پدید آید و بول نخست سپید بود و بعده زرد شود و پس ازان
سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سدهٔ آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج
سکنجبین با شیرهٔ کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه از
تورّم مراره افتد و نشان لزوم تپ دقی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش علاج
ورم جگر است پنجم آنکه از گرمی تمام بدن در گها افتد نشانش گرمی ملمس بدن است
وقبض طبیعت و حکه و تبثر بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر سافج بود تبرید و اگر
مادّی بود مقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدهین ادهان مرطبه و دخول آب
مرطب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و خاک
بر بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام است بغسل در حمام و جز آن بطبیخ بنفشه

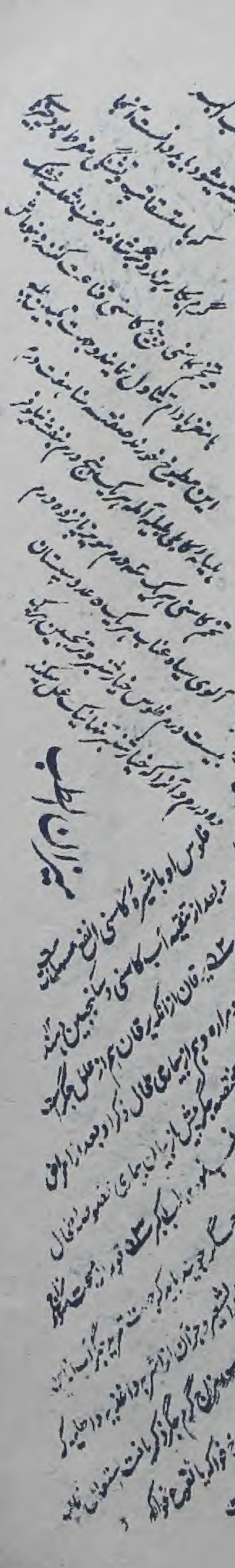

واکلیل وبابونه وخطمی وسیوس ۶ هفتم آنکه از ورم جگر افتد وآن گذشت ۷ هشتم آنکه از سدّ جگر
افتد وآن نیز گذشت ۸ نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویه سمیه افتد
وعلاج دفع اثر آنست بهر چه مناسب آن بود واقراص کافور ودیگر مبردات ورحار
وتریاق فاروق ومرباروفع دارد ۹ دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود وصفرا را از جگر جذب
نکند وبدان سبب بیرقان افتد ونشان او غثیان وقی صفراویست وطبع قبض بودن
وبراز منصبغ یا قلیل الصبغ برآمدن وعلاجش همانست که در ضعف جگر است ۱۰ یازدهم
آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر ومراره است افتد علامتش همانست که در ضعف
مراره رفت وبراز بتدریج سپید شدن علاج ۱۱ تفتیح سدّه جگر است ۱۲ دوازدهم
آنکه از حدوث سده در مجری که میان مرارّه وامعاست افتد ونشان او آنست
که براز دفعةً سپید شود وطبع بقبض آید وعلاجش نیز تفتیح است وحقنه نافع تر ودرینا
هر دو نوع سدی مغز فلوس وآب کرنب حل کرده ودر روغن بادام تلخ آمیخته خورانند
بغایت مفید است ۱۳ سیزدهم آنکه درین ۱۴ مجری گوشت روید یا ثولول برآید ونشان او
همانست که در سدی گذشت ولا علاج ۱۵ چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطه بلغم لزج
بر دهن رگی که بامعا آمده است ومنصب صفراست علاجش حل قولنج است فائده
بعد قطع سبب اگر از اله صفرا ۱۶ چشم خواهند بسرکه کهنه استنشاق نمایند ورحام وسرکه
وگلاب بآب انار تر شش در چشم چکانند وبطبیخ افسنتین غرغره نمایند ۱۷ قسم دوم
در بیرقان اسود وآنرا یرقان سندی نیز گویند وآن ۱۸ سم چند گونه است یکی آنکه
از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال وخفت عقب آن لازم است
وعلاجش مدد طبیعت است اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر وتدهین

باستمام وجلالان ۱۲

بردغن بابونه وشبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر وسپرز است
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین سپرز وفم معده است افتد ونشان این
هر دو آنست که برقان بتد. تبخ پدید آید وثقل جگر وسقوط اشتها بتدریج در اول وگرانی
سپرز وسقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است وعلاجش تفتیح سده است بمسهلات و
مفتحات وفصد بالیق یا الیم سریع النفع است چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت
مفرط در جگر وعلامت وعلاجش از سوء مزاج حار نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف
در جاذبه او بود یا در ماسکه اش الانشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست وسپیدی چشم
مکدر نمودن ونشان ضعف ماسکه اوخروج سودا است بقی واسهال مع عدم آثار زیادتی
سودا در بدن وعلاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد وآن نیز گفته آید
هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد وتدارک آن از مبحث جگر نمایند فائده
هرگاه یرقان زرد یا سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند بفاصله سه روز وبطبوخ خیکه
مخرج صفرا وسودا باشد طبع را نرم نمایند پس انچه غالب بود در عایت در تعدیلش بیشتر
مرعی دارند وباصلاح جگر وسپرز کوشند فصل ۲ اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز دودی
اگر حار بود سوزش سپرز دبودن بول وبراز سرخ مائل ببیاهی ودیگر آثار حرارت هویدا
بودن واگر بارد بود قراقر دران محل پیدا باشد وآثار برودت هویدا وگرسنگی ساقط واگر
یابس بود صلابت در سپرز وغلظ خون وخافت در بدن ظاهر شود واگر رطب بود جایگاه
سپرز گرانی محسوس کند بیمار دلون بدن اسربی شود وعلاج در سه فج تعدیل فقط ودر ماوی
مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه در اینجا بسپرز نهند وفصد
از دست چپ کنند واین ادویه بسپرز نافع اند در حاب عنب الثعلب وآب برگ بید

بردره مناسبه استعمال نمایند
۱۲ اگر فی طب اگر ۱۲ قوله
باصلاح جگر وسپرز کوشیدنی
انچه اگر سودا بیشتر باشد
طحال قوت کند وانچه اگر
صفرا غالب بود معاونت
بمار اگر کوشند ۱۲ طب اگر
۱۲ قوله ادویه موضعیه
یعنی دواهائیکه بر موضع
عضو مالوف نشند و

وآب کشوث جملہ باسکنجبین و بہتر لیین مطبوخ بلیلہ و مغز فلوس و وقت شدت حرارت قرص کافور
حقہ و در و اسفولو قندریون باشد و در بارد و آب کرفس باسکنجبین بزوری حار و ثلثہ بر نہار
و آب ترب و تریاق اربعہ و گلقند و پوست بیخ کبر باسکنجبین بزوری و در یابس شربت بنفشہ
و مار الجبن و مانند آن ہر چہ مرطب بود شربا و ضمادا و اگر با مادہ بود فصد و مسہل سودا
مقدم دارند و در رطب از گل سرخ و بیخ کبر زراوند و سنبل و لک و زرشک کہ بار یک ساختہ باشند
اقراص سازند و بدہند و منجفات را ضماد نمایند و بہتر لیین حب ایارہ بکار برند و ہر گاہ مادہ
مرکب بود علاج نیز مرکب کنند و آنچہ در پاک کردن سپرز بارد و در رطب مقرر است پوست بیخ
کبر ہست و افتیمون مساوی کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ دو درم بدہند و آنچہ از ترکیب
بر دو یابس افتد آنرا جساوۃ و غلظت طحال نامند و جدا بیاید **فصل ۳** اندرورم طحال
دوی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر دموی ست بنوبت ربع اشتداد کند و اگر صفراوی ست
بدو رغب و دیگر اعراض ہر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود تہیج الطحال خوانند و اگر سوداوی
باشد صلابت و جساوۃ الطحال خوانند و نشان رطوبت و یبوست کور سوداوی مزاج
گذشت علاج حسب الخلط تنقیہ نمایند و تعدیل و در حار آرد جو آب برگ کرنب و آب برگ
عنب بشعاب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور بار و غن گل آمیختہ یا خاکستر
سرگین بز بسرکہ حصہ و خاکستر بیخ کبر یک حصہ بسرکہ کہ طلا سازند و در سوداوی مشق در سرکہ
گداختہ یا سداب و پودینہ بسرکہ سرشتہ یا نخالہ در سرکہ جوشانیدہ و اشق دران آمیختہ طلا
سازند و گفتہ اند کہ اگر از چوب گز ظرف سازند و طعام و آب در ہمان ظرف بخورند در
چہل روز سپرز بگداز د و اگر پرسیاوشان و زوفا ہی یابس و تخم فنجنگشت مساوی کوفتہ بیختہ
بعسل سرشتہ دو درم بدہند سپرز بگداز د و انجیر بسرکہ نہادہ و کبر محلل خوردن بدستور

مطحول را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسیلم از چپ بعد تلیین صلابت بمراهم مفید و نفع مند است و حساءة **فصل ۴** در تقبیح الطحال و بدانند که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود یا صلب میگردد و نادر باشد که پخته شود و ریم کند ونشان استحالهٔ مادّه او بمده وجع ناخس است وظهور اجسام غریب در بول مع النتن و باشد که ریم او بمعده گراید و درقی و براز برآید و ریم این در وی میباشد و علاجش همانست که در دبیلهٔ کبد گذشت و در دادن مدرات رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تقبیح صلابت باقی بود اضمده ورم سوداوی بکار نبرند و در جمله از قابضات پرهیز ند و هرگاه ورم صلب مزمن شود و بدو انفع نگیرد و داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال است بصنارهٔ معلق سازند و بآلتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود دو داغ دهند و قریب یکدیگر و دو داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید اگر آلتی سازند شش قبه دار که در یک دفعه شش داغ دهد می شاید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در جاذبه او بود اشتها ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال وقی سوداوی روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سودا افتد و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد و علاج جهت تقویت افسنتین سنبل کزبارج فرومانا فقاح اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل بزم بکوبند و بآب برگ طرفا یا آب سداب آمیزند و سر که افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر سدّه طحال و نشان او ثقل در سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هرچه در باب سدهٔ جگر گفته شد و قوی ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین نبوری و قرص کبر بغایت مفیدست **فصل ۷** در نفخهٔ الطحال و وی از ضعف هاضمه و دافعه افتد علاج سپرز را قوت دهند

وبسبوس وگاورس ونمک تکمید کنند وبوره وپودینه وسداب بسرکه وعسل ضماد سازند
ومحاجم ناری گذارند وسفوف حرف خورانند **فصل ۸** در حجارة الطحال ونشان او براین
ریگ است در بول وخلش در سپرز نمودن ودیگر اعضا سالم بود علاج انجیر محلل خورانند
وضماد نمایند ومدرات وقی کاسرات که در کلیه ومثانه است بکار برند **باب ۱۶** در امراض امعا
یعنی روده ها **فصل ۱** در زلق الامعا وی آنست که طعام از روده زود بیرون آید وسبب او
اگر ظهور ثبور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد وطعام چون بروده آید درد
کند وبزرداب رقیق مختلط برآید وعلاجش فصد است واسهال صفرا وتسکین بمبردات
شربا وحقنا وسفوف زلق الامعا ثوری نفع تمام دارد واگر ظهور ثبور بود بر سطح برونی
آن وغدغه ولذع در احشا پدید آید ووجع گاهی برناف بود وگاهی زیر ناف وگاهی
در پهلوها وطعام غیر منهضم برآید وعلاجش سوای حقنه همانست که گذشت
وتضمید مبردات زیر ناف درینجا انفع واگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را ملس گرداند
از خروج رطوبت باطعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال وقی است ودرینجا
حب ایارج نفع تمام دارد وکذلک هر دوائی وهر تدبیر که بود مجفف بود واگر سوء مزاج
رطب سائوج بود که بامعا افتد آثار رطوبت پیدا بود وباطعام هیچ رطوبت برنیاید وعلاجش
سفوفهای مجفف است وروغن گل برشکم مالند واگر خلط صفراوی بود آثار او پیدا بود
علاجش تنقیه آنست وهلیله زرد نفع تمام دارد واگر بلغم وصفرا بود آثار هر دو پدید آید
وتقدم تناول فواکه گواهی دهد وعلاجش تنقیه صفرا وبلغم است واین سفوف
کثیر النفع است هلیله زرد دو درم وحب الرشاد حب الآس سماق کزمازو هریک یک
ونیم مثقال همه را نرم بکوبند بغیر حب الرشاد شربتی دو درم واگر ضعف در امعا پدید آید

صفت آن در زیر سبوس گذشت ۱۲
علی واسهال ۱۲
باشکر آمیخته بهر اسهال ۱۲
خارش ۱۲
ای بسبوس گندم

بواسطهٔ وقوع فالج یا وجع مصب امعا آنرا استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند و اگر شرب مسهل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر حب الرشاد در دوغ بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۲** در اسهال دموی که مبداء او نفس امعا بود و وی دو گونه است یکی آنکه روده بخرا شده و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده از خون پر شود و دهن رگی از رگهای مذکور بگشاید بی خراش و این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون و خراطه و از وجهات دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند و اگر مادهٔ کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیرهٔ خرفه با گل ارمنی اثر تمام دارد و سفوف متقلیا تا بدستور و هرگاه قبض زود مطلوب باشد تخمها را بریان نمایند و با تنگاب فقط نافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه با رتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن بگیرند در روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و بعد عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند باستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیلهٔ سیاه بروغن بریان کرده کوفته بخیته بقدر سه ماشه همچند آن قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او پیچش و الیمی است و کرب شدید و بر وز سودا مع خون و خراطه و بر از علاج بعد قطع سبب بتقویت سپرز کوشند و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یا بس قابض و تبرآمدن ثفل خشک گواهی دهد علاج

بواسطهٔ وقوع فالج یا وجع مصب امعا آنرا استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند و اگر شرب مسهل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر حب الرشاد در دوغ بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۲** در اسهال دموی که مبداء او نفس امعا بود و وی دو گونه است یکی آنکه روده بخرا شده و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده از خون پر شود و دهن رگی از رگهای مذکور بگشاید بی خراش و این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون و خراطه و از وجهات دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند و اگر مادهٔ کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیرهٔ خرفه با گل ارمنی اثر تمام دارد و سفوف متقلیا تا بدستور و هرگاه قبض زود مطلوب باشد تخمها را بریان نمایند و با تنگاب فقط نافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه با رتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن بگیرند در روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و بعد عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند باستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیلهٔ سیاه بروغن بریان کرده کوفته بخیته بقدر سه ماشه همچند آن قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او پیچش و الیمی است و کرب شدید و بر وز سودا مع خون و خراطه و بر از علاج بعد قطع سبب بتقویت سپرز کوشند و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یا بس قابض و تبرآمدن ثفل خشک گواهی دهد علاج

مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه بروغن
بادام و مانند آن و هرگاه امعاء از ثفل پاک شود و سبج باقی باشد قابضات مناسبه
باید داد اما پیش از تنقیهٔ امعاء زنهار قابض ندهند که سخت مضر است و اگر اده بسیمیه بود
که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زنجبیل و نوشادر و سبج و جز آن علاجش قی است
و شیر تازه و حسوها نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهله بود علاجش مبعریات و مبردات کنند
و دوغ آهن داغ اسرع انتفاع است **قسم دوم** در اسهال که سبب او کشودن رگ رودهٔ باشد
نشان وی آنست که چون بیاید باسهال و بآن آثار سبج و بواسیر و اسهال کبدی هیچ
نباشد و این اکثر بی درد بود بخلاف سبج که وجع در اکثر آن لازم است علاج اگر خون
بسیار آید و قوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا و امثال آن
دهند و گل ارمنی نیم درم مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار
و کزازه و گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درم بدهند مجرب است و مجمه بر شکم
نهادن و چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص است **فائده** تا ممکن باشد نخذرات
نباید داد و عند الضرورت تا بشافه کار برآید نشاید خورانید و اگر بدهند اصلاح داده بدهند
چنانچه در قرابادینات مست **فصل ۳** در خروج المادة من الامعاء یعنی برآمدن ریم از
نفس رودهٔ سبب او تقریح سبجیست یا انفجار ورم رودهٔ و علامتش تقدم سبج یا ورم است
و علاجش نخستین احتقانست بحقنهٔ مجلی و بعد تنقیهٔ مدره بحقنهٔ مدمل صفت حقنهٔ مجلی پوست
انار سماق آس آرد شعیر جمله نیم کوفته در آب بجوشانند و بپالایند و قدری اناک سرد ناکرده
آمیزند و حقنه نمایند صفت حقنهٔ مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصاره لحیته الثعلب کاغذ
سوخته باریک ابا یسند و در شیرهٔ لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند فائدهٔ آنجا که

سبب مدرو سیج باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعده تدبیر قرحه فرمایند
فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک
در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثقل یا بس بود
که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود برنیاید اما رطوبت رودهٔ برآید
و او مسمی است به زحیر کاذب و نشان او آنست که اسبغول و مانند آن از تخمها انچه بنوشانند
برون نیاید علاجش تلیین است باشربهٔ وحقنه لینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت
کند و زنهار چیزے قابض نشاید داد که مهلک است لهذا گفته اند زحیر را قبل از تحقیق زوال
سبب اگرچه مزمن باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاجش
از سیج جویند و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بمشروبات نافع تر است و اگر ورم گرم
بود که در رودهٔ زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل است در آن و باشد که تب
و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات خون دهند
و چون ماده از انصباب باز بایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب بجوشانند
و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی مفرط
بود که بمقعد رسد تقدم اسباب برودت گواهی دهد و علاجش تکمید بآب گرم است و تدهین
بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و برخشت گرم نشستن و دود ورم حب الرشاد بریان همچنان
ناکوفته بر زنهار خوردن و اگر رسیدن ایذا بود مقعد و امعا را از رکوب و جلوس بر چیزی صلب
موم روغن مالیدن کفایت کند و زردهٔ بیضه بروغن گل لت زده و درین اقسام و در سائرهٔ
این اقسام نفع تمام دارد فائده هرگاه باشد که در خلو ترشی خورده شود و زحیر آرد و تدبیرش شربت
شربت نبات است و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن فصل ۵ در مغص

حقنه و شیاف نافع است در زحیر
حقنه گرم اگر بخیش مطرب بود
حرارت غالب باشد استعمال
نمایند سکن گرد و گل ارمنی
سپیدهٔ دارزه یا زعفران
با پیه بسیار بنوشانند و در شیشه
سکان اسکل و خرفه آشامند
زرده تخم مرغ و سرکه با
آمیخته مدهند بعمل آرند بصفت
حقنه که مدرو پیچش و خلط را
بروغن گل حل کنند و دهند با
سپیدهٔ تخم مرغ و شکر سازند
و این شیاف صمغ عربی از هر یک
خضض صمغ عربی جاوشیر
از هر یک
آنرا ناف طلا سازند بر سر سفره
اگر وقت بسیار بود ۱۲ طب اکبر
مطفیات خون مطفی دوا را
نامند که قوت برودت یا باعتدال
خود بشکند عدت و سورة اخلاط حاد
و بارد یا سودا مزاج حار
موم روغن کرد از موم و روغن
بابونه و مقل ساخته باشند ۱۲ طب اکبر
مغص تیغ تیز و پیچش مکون یعنی
مجموعه صاد و مهمله پیچش و وجع ۱۲
بسبب احتباس سیج یا خون
یابس خشک و یا تناول اطعمه
عادهٔ چربی و یا تخمی خلط مع
بدان و بعضی گفته اند وجع مع
مطلقاً خواه با قبض و خواه با
در معای دقاق باشد و یا
غلیظ و اگر با زحیر و با قرح و
سیج نباشد پس آن مغص
و اگر باشد عرض ثالث ۱۲

یعنی در رودہ و وی در قولنج سبب و زحیر لازم است و آنجا که در و امعا بدون اینها بود حسب سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قولنج و مبحث دیدان و انچه بعد تشرب ادویهٔ مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل مانند **فصل ۶** در نفخ و قراقر امعا وسبب او اگر تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن یا روی الکیفیة چون گوشت گاو بیش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل معتاد است و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف دپر و امعا باشد نشان او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و قلا فلی و کمونی دادن و اگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تمام دهد **فصل ۷** در قولنج و وی در دلیست شدید که در امعا افتد و با او طبع مطلق قبض شود یا قدری آید اما بار شواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول اغذیهٔ غلیظ و حبس شدید گواهی دهد و دل بیمار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش آنست که نخستین بشافه و حقنه طبع نرم بکنند و بعده بهر تقیهٔ تمام مسهل نوشانیدن و انچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان دفع کند سفرجلی مسهل است و شهریاران فائده آبزن و کماد و ضماد قبل از حل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یک شبانه روز غذا اندهند و بهترین غذا درین شوربای نخود آب است که از گوشت خروس پیر ساخته باشند و کبک و عصفور و گوسفند جوان نیز مجوز است با قوابل حاره و تقلیل آب واجب است و اگر عوض آن گلاب و عرق بادیان یا ماء الاصل اقتصار کنند بهتر است و اگر باد غلیظ بود و جع مسلی و تقدم تفکه و تغذی نفاخات گواهی دهد و قراقر کند و در اکثر اوجع منتقل باشد و علاجش همانست که گذشت و در اینجا کمید و تنطیل قبل از حل طبع باک ندارد و روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن و آنچه نفخ المعدة نفع دارد دادن و از آرد ماش هندی که بارد مشهور ست نان ساختن و از یکطرف بر تابه پخته

ترجمه: یعنی جوارش شهریاران ۱۲

ترجمه: کنجشک ۱۲

ترجمه: برای فواکه ۱۲ ترجمه: جوش انگور و بیخ خیار ۱۲

از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع است ومجمه ناری بدستور و نوعی ست از ریحی که بسبب
انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید ونشان او آنست
که دفعةً افتد وشکم نفخ کند وآروغ ترش آید ووجع بشدت نبود وعلاجش تنقیه سودا است
وفصد اسیلیم نافع بود وتدهین مفید واگر ورم بود که در امعا افتد حسب المادة تنقیه باید کرد وانچه در
ورم معده گفته شد نفع دارد وبالا گفته شد که در قولنج نخست بتخنه طبع بگشایند وشرب مسهل نشاید
ودر ورم بلغمی ورخونا در افتد ودر سودا دی حقنه که در وادویه بارد بروچربی مرغ در وغنها باشد
نفع بسیار دارد واگر التوای امعا بود یعنی بجا شدن تقدم حرکت عنیف یا جستن وامثال
آن گواهی دهد وعلاجش بجا آوردنست بمالیدن شکم وکمر وبجا را بر پشت غلطانیدن ودو
دست وپای آن برداشته جنبانیدن نوعیکه مشهور ست وعوام بجا شدن رودها را بجا شدن
ناف تعبیر کنند وآنجا که قولنج التوائی بسبب قتق وفرو افتاده باشد باید که امعا را بجا یگاهش
بندد بر فتق رجوع نمایند واگر ثقل بود که در امعا بندد وعلاجش رفع آنست بمزلقات بنحیکه در
زجیر گذشت وبعده اگر بواسطه بقای سبب موجبه خوف حدوث بود ثانیاً ازاله آن نمایند
تا عود نکند واگر اجتماع صفرا بود در جوف امعا تنقیه کفایت کند وازین نادر افتد بقله المادة
ولطافتها وآنجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از ورم مثانه وگرده وجگر ورحم
وسپرز وجز آن بمعالجه آن عضو کوشند ونوعیست از قولنج که آنرا ایلاوس نامند وبدی
بدترین اقسام ریحست وتهوع وقی لازم آن وچون محکم شود زبل در قی می برآید علاجش
همانست که گذشت حسب سبب بکار برند ودر ابتدا واین علت فصد نفع کلی دارد خاصه
اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده ادویه که خورون آن انواع قولنج را سودمند
گوشت هدهد خراطین خشک وکژدم بریان وشاخ گوزن سوخته واین دوا زهره ودر صعب

در ساعت بنشاند **فصل ۸** اندر حصر یعنی قبض ماندن شکم بی درد و علاجش از باب قولنج
ظاهر است و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد **فصل ۹** اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی
چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند و دوم عریض مشابه بدانهٔ کدو و آنرا حب القرع
نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و نشان
دیدان آنست مطلقاً که رونانه لبها خشک باشند و شب ترگردند و لعاب سائل گردد اما
اندع شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه حیات است
زیرا که محل تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در برازگاه خاصهٔ
حب القرع و قسم سوم است و اینها در قولون و اعور متولد میشوند و خارش و دغدغهٔ مقعد خاصهٔ
قسم چهارم است و این در رودهٔ مستقیم میشود و اکثر بکودکان می افتد علاج بکشند و بیرون آرند
بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند پیاپی بقند شیرین ساخته و در روز چهارم این دوا
بدهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و قنبیل هریک پنج درم ترمس و قسط تلخ
هریک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت
شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکرمان و اگر مزاج گرم بود زنهار دوای گرم نباید داد
و درین حالت این دوا انفع است پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن
بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار دارند
و اگر این نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام
تلخ و قنبیل و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد
آنست که عناب و موم سرشته شافه سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل
چراغ بدارند و کنارهٔ مقعد بکشایند و هرچه بر آن آید بگیرند و زیت انفاق

در اخراج جمیع اقسام دیدان سود دارد بخورند یا بر مقعد بمالند باب ۱۷
در امراض مقعد و در وی چند فصل ست فصل ۱ در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد
فزونیها پدید آید پس اگر خون و زرد آب ازان برآید دامی گویند و اگر نه عیبا خوانند و نامهای
بواسیر حسب تشابه او بچیزی ماخوذ است چون نخلی و عنبی و تینی و تولولی و تمری و توتی
تشبیه بنخل بنابر کثرت بیخهای دیست و تمری و جزآن بنابر مشابهت صورت اثمار مذکور
و سبب این مرض فساد خونست بغلظت و باشد که از اخلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش
و درد و لذع باسور نشان خون صفرا دیست و خایه و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل
خون غلیظ علاج فصد کنند و حسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود بدین الورکین حجامت
نمایند و طبیخ نرم دارند و با صلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص گهربا
ولیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او
از اکثر امراض ایمن سازد و اگر باسور متملی و با درد بود و خون ازان نیاید باید که بطبیخ منطلی و شبت
تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده آب
پیاز و زهره گاو و عرطنیثا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز فقط گرم کرده
نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید
و مرهم سپیده بهر تسکین درد مخصوص است و روغن گل بزرده بیضه مرغ بدستور و آنجا که باسور
بی درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند میشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر
کنند یگان عدد باسور نگهدارند تا بی آسیب باشد و بتخیر متقل و مروشجم خنظل و سلخ الحیه
و اقماع بادنجان مسقط و میبس ست مفردة و مجموعة فصل ۲ در بواسیر ریحی و وی آنست که در امعا
ریح غلیظ متولد شود و درد آرد و آن ریح گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی

باطراف و باشد که اسهال خون آرد و قراقر لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نمایند
و چیزهای باد شکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر پارسی نصف جزو شربتی
دو درم و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سودمند است و فصد باسلیق در اکثر مفید

فصل سیم در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غائر عسر البرء که در سر مقعد افتد بطرف رود و مستقیم
و پیوسته زرد آب ازان برآید علاج نخست قرحه را بیفشرند تا زرد آب برآید پس شیاف غرب
بآب بسایند و صبح و شام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین نهاده
و تا که دو اخشک شود بهمین هیأت بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله باد و یه شیاف
غرب آلایند و در آب صمغ گردانیده بگذارند دران و اگر میل را بپنبه پیچیده و بجای فتیله
بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در رود ناغذ باشد و باد و برآزان راه
برآید در بنوقت متصدع بعلاج نباید شد که خطر دارد **فصل سیم** در ورم مقعد و وی اگر گرم
بود باد روا التهاب باشد علاجش فصد است یا حجامت قطن و سپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته
و رهاون قلعی یا اسرب صلایه کرده نهادن و اگر ورم صعب باشد اندکی افیون بیفزایند و بدانند
که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل است باشربه و اغذیه مناسب و هرگاه ماده روی بجمع
آرد زود بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود بشگافند ماده غائر شود و ناصور گردد و اگر مزاج
سرد بلغمی بود در خاوت ورم و فقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی است و مرهم محلل
نهادن و اگر پخته باشد بشگافند و اگر صلب بود ملینات محلله چون پیه بط و مانند آن نهند

فصل پنجم در شقاق مقعد و علاجش همانست که در شقاق لب گذشت و احتراز از آب بسیار سرد
و بسیار ترش لازم است و کذلک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت هر صبح
شربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۶ در استرخای شرج[۵۱] و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و باد بی ارادهٔ پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم[۵۲] اسباب گواهی دهد و ترهل پیدا بود و علاجش تنقیهٔ ماده مرخیه است و تبدیل هوا[۵۳] بدانچه در فالج گذشت نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر فسخ[۵۴] یا هتک[۵۵] عصبه بود از ضربه و سقطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعةً و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج[۵۶] له **فصل ۷** در خروج المقعد و وی اگر از ورم بود تدبیر وی نمایند و این بعسر برآید و اندرون رود و حیلهٔ ادخال مقعد متورمه آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر کنند[۵۷] و اگر استرخای عضله ممسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست که روغن گل خام بر مقعد بمالند و سپیدهٔ ارزیز و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه و پوست انار باریک سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم ببندند **فصل ۸** در قروح المقعد علاج مرهم[۵۸] اسود سپیده نهند و هر چه قوی التجفیف باشد فرو رسازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر همانست که در قروح مطلق ضبط یافته **فصل ۹** در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت عصعص در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع **باب ۸** در امراض کلیه یعنی گرده **فصل ۱** در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت و برودت سوداوی بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک[۵۹] علاجش و دوا حار کما فوق نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصات است **فصل ۲** در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول است و در و آن و نحافت بدن

[۵۱] یعنی گشادی [۵۲] بفتح سر سفره ۱۲ [۵۳] یعنی تغییر [۵۴] یعنی شکستن [۵۵] یعنی پارگی [۵۶] یعنی نیست برای وی علاجی ۱۲ [۵۷] یعنی آمیخته با شحم و موم و روغن و فرو چکانند [۵۸] یعنی طبیخ بنفشه و خطمی و بابونه و حلبه و تخم کتان و روغن بنفشه و بیدمشک و شیر مادیان و روغن گل و سرکه ۱۲ [۵۹] یعنی طلا کردن سپیدهٔ تخم مرغ با گلاب و روغن بنفشه و کافور ۱۲

وقلت باه و وجع نرم و رصاب و در موخر سر لازم بودن علاج قطع سبب کنند پس جهت
فربهی کلیه کوشند باستعمال[۱۵] مسمنات چنانچه در آخر بیاید و دواء التر نجبین[۱۵] نافع است
و ادویه مبهیه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه و نشان او در و کمر است خصوص عند انحدار
و انتصاب و انتقال از پهلو بپهلو و ایضاً ضعف باه و قلت تقاضای بول و غسالی
بودن آن بعد هضم کبدی و مائی بودن آن قبل وی دلیل آنست علاج اگر سوء مزاج
سبب بود در تبدیل[۱۵] کوشند حسب مزاج و اگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند و اگر
سستی جرم گرده و اتساع مجاری ے موجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه
بران گواهی دهد علاجش منع سبب است و تقویت کوشیدن و هر چه مقوی کبد است مقوی
گرده است و معجون لبوب[۱۵] نفع تمام دارد و کذلک[۱۵] اغذیه مبهیه **فصل ۴** در ریح الکلیه و نشان
او وجع و تمدد حوالی کمر است بی ثقل و بی آثار سنگ و در حالت جوع خفت یافتن علاج
زیره و شبت و تخم سداب و بابونه برگرده ضماد کنند و شربت بزور نوشانیدن و انچه
باد شکن است خوردن و مالیدن نفع دارد و تجویف هضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب
آن یا ریح باشد یا ضعف و رم یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب است
و در جمله از طبیخ بابونه و شبت و خطمی و برگ کرنب آبزن ساختن نافع ترست **فصل ۶**
در ورم الکلیه علامت و علاج وی حسب ماده همانست که در ورم جگر گذشت و وجع
موضع کمرگاه لازم اینست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود در راند کے بالاتر باشد
و اگر در الیسر بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلندتر است
و شدت درد دلیل آنست که گرده از انجا که نزدیک بغشا و علائق است و رم گرده
بماده گرم و اگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود و اگر در نواحی روده

بود درغائر بود و باشد که قولنج آرد و ورم گرده که مزمن شود فصد مابض نفع تمام دارد
فصل ۷ در فروج الکلیه ونشان او خروج ریم وخون وقشور شبیه بریول ووجود
وجع در گرده وعلاجش تعدیل غلط است وفصد از جانب عضو ماوف کردن ودریجاهل مسهل
قوی زنهار ندهند اما ملین سبک مجوز است وبعد از تعدیل وفصد مدرات دهند حسب حرارت
وبرودت وبعد ازه مایلات نوشانند وقرص کاکنج نفع تمام دارد وبنادق البزوری سودمند
فصل ۸ در جرب الکلیه ونشان وی وقوع خارش ودغدغه است دران موضع وعلاجش
تنقیه است وقی در هفته دو بار لازم داشتن وشربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابهیض
بروغن بادام در احلیل چکانیدن بنادق البزوری خورانیدن فصل ۹ در ذیابیطس وان
مرضیست که آب بکجرو نوشیدن از راه بول بیرون آید وعلاجش حسب حرارت وبرودت
پوشیده نیست وحار قرص کافور وقرص طباشیر وقرص ذیابیطس ودر بارد شیر وذیطوس ومعجون
ماسک البول باید داد فصل ۱۰ در حصاة وریگ که در گرده متولد شود واین مرض اکثر بنوبت اشتداد
میکند بعد یکساه وبکسال یا کم وزیاده وعلامت وی ثقل وتمدد قطن ست وصفرة یا حمرة
بول وخروج سنگ دران گاه گاه وغلبه درد نزد امتلای امعاء آنجا که سنگ بود واعراض
بشدت باشند ودر ریگ بخشت علاج نخستین قی فرمایند وبعده بعد مسهل مناسب پردازند وقیاً
خورانند وعند شدت وجع در ابزن که در وجع کلیه گذشت نشانند ومعجون عقرب ومعجون
حجر الیهود ودر تفتت اثر تمام دارد وپرهیز از مغلظات وتجویده هضم لازم شناسند وکذلک
در خلور یاضت کردن وبحمام معتدل رفتن وجماع کمتر کردن وبر بستر کتان خفتن وآب سرد
در اثنای طعام وبر نهار وگاه گاه نوشیدن مانع تولد حصات است باب ۱۹ در امراض
مثانه فصل ۱ در ورم مثانه ووی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود وجع التحس

والاتنفاخ وتپ گرم وعسر البول پیدا باشد وعلاجش فصد باسلیق است در ابتدا و بعد سه روز رگ مابین زدن وبلین مبارک دادن آب عنب الثعلب و در ابتدا از ادویه مدرات قویه ندهند و در اواسط علت صرف قطعاً ضماد نمایند خصوص در دموی و هرگاه ماده روی بجمع آرد و در نضج و انفجار و تنقیه مده و اندمال کوشند چنانچه قاعدهٔ اورام اعضای باطنیه است و اگر بار و بود از صلابت و لین ورم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و سودا است توان دانست که سودا و یا بلغمی علاج در بلغمی قی و حقنه حاد و نشستن در آب گرم محلل و نوشیدن مدرات حار مع ماء العسل و خیارشنبر نفع دارد و در سودا وی چیزهای مابین ضماد نمایند و نطول سازند و آب کرنب و آنچه در نوشانند و از تخم خیارین و بلیون و بنفسج و پرسیاوشان و فلوس خیارشنبر جلاب سازند و روغن بادام آمیزند و بدهند و قطعاً دراورا مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نرمی ورم فصد صافن یا باسلیق نافعست **فصل ۲** در قروح مثانه ونشان او خروج قشور در بول و نتن بول و عسر و حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت و هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در اجلیل چکانند و آنجا که چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیهٔ قرحه اثر تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع النفع ست و در مجری بول زنان بزرق توان رسانید **فصل ۳** در جرب مثانه ونشان او طلوع وجع و خارش است درین محل و حرقت و نتن بول الدم و ربما که بول الدم آید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که در آنجا تعدیل اسرع البرء است بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی تر است و لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام در مجری اول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه را انفع باشد و بهترین غذا آش جو و پایچه و امراق چرب بی نمک است و شیر برنج با شکر نیز مفید

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضو متمدد شود و احتباس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله رومی نماید سلس البول پدید آید بالجمله آنجا که تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با خلع جمع آیند اول ازاله امراض دیگر باید کرد و بعد به تدبیر خلع متوجه باید شد فصل ۷ در انتفاخ مثانه و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس اگر بی ثقل و بانتقال باشد از ریح فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبة است علاج چند روز ماء الاصول حار دهند فقط یا با پاندکی روغن بید انجیر و بعده دو مثقال روغن بید انجیر بر سبیل دوام خورانند روغنهای بادشکن مالند و چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و بیفشند دهند و با ب زن در آرند و آنجا که بارطوبت بول دقی متواتر و تریاق مثرودیطوس و انجیر نفع کلی دارد فصل ۸ در حصاة المثانة و نشان سنگ مثانه حاکی بیخ قضیب است و بعد بول باندک زمان باز تقاضای بول شدن و غلبه نعوظ و تواتر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما احتباس با عسر بول و درد مثانه هیچ نمیباشد در اینجا مگر وقتیکه در دهنه مثانه که مخرج بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده بمثانه فرود آید و هرگاه در دور گرده و پیغوله ران بود پس ساکن شود و نشان آن باشد که سنگ از گرده بمثانه فرود آید علاج انچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هرچه قوی تر بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خشک و مانند آن بر عانه مالند و در اجلیل چکانند و اگر ضرور افتد بدستکاری بیرون آرند و بجز بسیار ضرور جایز نیست و مهما امکن از ارتکاب این نتوان کرد لان فیه خطر اعظیما هرگاه سنگ در مخرج بول بند شود و عسر بول و درد آرد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او بر دارند و آب گرم بر عانه زنند

قبیل غلط العام است ۱۲

صاحب مجمع الجوامع گوید

سلس البول بفتحتین و

کسر لام با مدن بول است

بی ارادة بیرون آمدن ادرار

نمی طبیعی و قلی سلس البول

و سلسل البول با لحاق لام

بفتحتین دوم یا شش شده دمن

ماء الاصول حار رقیق

آن آبی که از زیانه پخته گرفته

سوزبان نا نخواه یا زاد گرمانی پخته

زیانه گوسفند پخته از زیانه پخته است

گلنار ملک دو درم با دو درم

مغز تخم کدو پوست کنده

دو درم با دو درم

دارو دنی دو درم با دو درم کوفته

بیخ خطمی

بیخ خبازی

بیخ خیری

بیخ خرفه

بیخ کاسنی

بیخ ترنجبین

بیخ کرفس

بیخ اذخر

بیخ سپرک

بیخ اسپرغم

بیخ بادیان

بیخ شیرخشت

بیخ شاهتره

بیخ کبر

بیخ کنگر

بیخ کنگر

بیخ کنگ

و از اسفل تا اعلیٰ بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا برمی آید و در جوف مثانه می افتد
و بول کشاده میگردد و حجر الیهود اصیل مجرب است **فصل ۹** در حرقت بول و سبب هوریش
اگر حرب گردد یا مثانه یا لذع مده که از قرحهٔ اینها آید باشد تدبیر حرب و قرحه کوشند و اگر قرحه
مجری قضیب باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبهٔ صفرا بود نشان حرارت
جگر و غلبهٔ صفرا گواهی دهد علاجش تبریدست بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر تعدیل
کفایت نکند لسبب کثرت مادهٔ تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده بر روغن
گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسبغول بدارند و اگر خراشیدگی
رطوبت که در مجری بول ملصق است باشد تقدم شرب مدرات حاره و کثرت جماع و مانند آن
از امور محالله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن
و دیگر الحبه و مغریات استعمال نمودنست شرباً و قطوراً **فصل ۱۰** در احتباس بول و وی اگر
بنوعی باشد که اصلا چیزی از بول برنیاید اُسر خوانند بالف و الا عسر نامند بعین و سببش اگر
ورم گردد یا مثانه یا حصاة اینها یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شود
و اگر برآمدن گوشت زاید بود در مجری بول و فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد علاج ندارد
لیکن بهر نفع ماء آبزن میکند از طبیخ مرخیات و این مودی باُسر نمیگردد و اگر استرخای عضله
بود که حاصر است مرعنق مثانه را نشانش آنست که چون بر مثانه تحمر کنند بول بآسانی برآید
با دیرار علاجش تسخین ست شرباً و طلاءً و روغنها که در فالج است مالیدن و اگر انسداد خلط
لزج بود در مجری که میان مثانه و قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول
مغلظات و مغرا از آثار دیگر آفات علاج مدرات قویه نوشانند و فوراً بعد خروج از آبزن
روغن خسک و عقرب در احلیل چکانند و اگر افنای رطوبت مغری مجری بول

لہ حجر الیہود وہ یکی از ست
فی الجملہ بلوطی فصل ہاں
بسنبیدگی بخطوط متوافقہ
مبطول در اول گرم سوم
خشک و معتدل در آخر
باقوت منشہ ۱۲ انجزن
سہ علاجش تبریدست
مثلاً لعاب اسبغول بارنجبویہ
خشخاش و بنفشہ و نباتی
شیرہ تخم خیارین و روغن بادام
یا سیب و بہ و روغن بادام
شیرین و بہ و روغن بادام
تخم خیارین و بانفشہ و آن بزنند
در دہار دہ دہار دانشعیرہ
سہ از آبزن یکنند بانفشہ
خشخاش و بنفشہ و نباتی
غیر مسمت آن با بنفشہ و بنفشہ
خشک بہ یکدیگر و بعد از آن
و بانفشہ آن و دیگر مرخیات
و بعد از آن بنفشہ و بنفشہ
حرب بن سرخ آبزن
آشتہ از مثانہ تا جگر
مخاد و بانیز بہت از دیاد و تسکین ۱۲ کذا
فی طب الاکبر سہ قولہ علاجش تسخین
است مثلاً شیخ نہای گرم چون شود و بطو
و بچون مادہ الجوہ بگوزند و روغن قسط
یا سیماب بر مثانہ بمالند و طبیخ دارچینی
و سعد و سنبل و سیلیخہ و قرنفل و بسہ
بگرم کردن و بر مثانہ
۱۲ طب الاکبر سہ مدرات قویہ چون
انیسون ہم از فنل ہم بزرگ و ہم دوقو
کوفتہ بیختہ با طبیخ نشاستہ بنوشند دیگر
غلیان مرغ خشک کردہ یک مثقال
نمک ہندی یک درم کوفتہ
بیختہ با آب گرم با شیر خر یا
نیا شیر و یا آب گرم کفی و با آب
روغن بادام قرنفلی و با آب
۱۲ طب الاکبر سہ با آبزن
طبیخ برگ تنبل و عناب و مغز تخم
بیاونہ و بشت و راحیل و جبر
و کفی و وصل و بانیز ۱۲

از ورود خلط حاد باشد نشانش وجود آثار حرارت ست واین نیز باسرنمی انجامد وعلاجش
ترطیب ست وتبرید وتغریه واگر موت قوت دافعه مثانه بود نشان وی آنست که زمانی طویل
شخصی برتقاضای بول مصابرت کند بتکلیف سببی وشغلی وبعده حبس شود وعلاجش در آبزن
نشستن ست وهمه ران مثانه را بدست منغمز ساختن تا بول بعسر برون آید وبهر احیای دافعه
روغن بلسان در روغن قسط بر عانه بمالند واگر بدین حیله نکشاید قاطیر بعمل آرند وطریقش
معروف است واگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد وازانکه مرور بول اذیت میدهد
طبیعت از دفع بول احتراز کند ونشان وی وجود آثار قروح وثبور ست وعلاجش از مسجث
قروح جوینده واگر ضربه بود که بر پیشت مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شده
یا وقوع تشنج وتهلهل در لیفهای مثانه اگر ورم است بتدبیر وی رجوع نمایند واگر تشنج یا
تهلهل بود فصد باسلیق نمایند وروغن گل مالش نمایند واگر قبض دیوست بود که در
مجاری بول افتد از حرارت شدید نشان وی وجود آثار حرارت است وبمرطبات نافع یا فتین
وعدم خروج بول اگر اندک باشد وسهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش
ترطیب وتبرید ست واگر تشنج بود که در مثانه ومجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها
ورباطها نشان وی وجود آثار تشنج است وگاهی اگر بول آید اندک وبزرق آید نه بادرار مخالف
استرخاء وعلاجش ازاله تشنج ست بدانچه گذشت واگر ارتفاع خصیه بود تدبیر وی که خواهد آمد
متوجه شوند واگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع گراید فقدان حس از عدم
احساس لذع بول گواهی دهد وعلاجش روغن زعفران یا بلسان چکانیدن است در احلیل و
چیزهای خوشبو ضماد کردن وماء الاصول بر روغن بید انجیر نوشانیدن وتریاق کبیر خورانیدن
واگر امتلا باشد قی مقدم دارند واگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت واگر ورم عضوی مجاور

در تقریر الی آخره باید که بعجت شود ل

خلط غالب لعاب (بسیونول) وبهداز

وبعد از ورود تربت بنفشه وخشخاش

وبعد از ورود روغن کدو وبادام پیرین

ونیز بنفشه وانیسون جوشانده آن تناول

نمایند از چرمنهای گرم وذی اوراد

برای تخفیف بیماری بول لعاب

بسیونول وصمغ عربی در اجلیس چکانیدن

ویشاف اپیوم با شیر زنان حل کرده

قدری روغن بادام یا کدو در وی بچکانیدن

نفع تام دارد واگر ماده بسیار آید همان نیفته

را مقدم دارند ۱۲ طب اکبر ۵۳ قولنج وبازن

نشستن پس مثل تخم کتان وجلبه وقطونا

با گل کرنب وخطمی بجوشانند ودرین طبیخ نرم نرم

آنست که از اسم بیاقلی یا نقره اگلی سازند

مجوف بمقدار قضیب عجل دوسانت وضخ

اجلیل ودر یک سر او سوراخ نمایند وطرف

استعمال او آنست که اجلیل مزبور مصوف مشحوم ایخوفا

در روسطا وارشته ابریشم قوی

ل بسیونول

صوف را در جوف انبوبه بندند

بچکیده احکام صناعی سعد در بن انبوبه بگذارند

بعد از دخول نمانند در آورند از ان طرف

بقضیب بست در طول قضیب رسانند بعوده

بعجمت ضرورت طلاء بجبر در خروج صوف بول

بیرون آید وبا پارچه پنبه ان را مستعمل نمایند

آن زبانه پنبه تا بین خارج شود واگر چیزی

عمل نسبت بادرار بول است مطلقا

حصول ترطیب بادرار بول است

قولنج بمرطبات نافع یافتن بجای

ونیز بنفشه وانیسون جوشانده

وبعد از ورود روغن گل آن تنقیه

وبعد از ورود روغن کدو ومغز بادام

آن تناول کنند وبطیخ اردنه

مرطبه چون روغن بنفشه وگل

بالنده ۱۲ طب اکبر

یا آفت عضو مجاور بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی مثانه است
بود بر دو فقار کوشند و در سلس البول این را مشروحاً بگوییم **فصل ۱۱** در تقطیر البول و اسباب آن
از مبحث احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۱۲** در سلس البول یعنی
برآمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا (بفتح اول و کسر لام ۱۲ منه)
ورم که در اعضاء مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث احتباس جویند و اگر شرب مدرات
چون شراب خربزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود (نشانه چون رحم و نان ۱۲ منه)
بعد ضربه و سقطه عارض شود پس زوال اگر بداخل است جذب فقار نمایند بعض مجاجم یا تضمید
زفت و اگر بخارجست رد و نمایند بدست و انچه بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نه پذیرد **فصل ۱۳**
در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر با طفال افتد و علاجش تسخین است
و بازالهٔ استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آنست که
از خواب مکرر بردارند و بول کنانند و بشب آب و طعام ندهند و این دوا باید داد و زیره کندر
حب الاس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درم **فصل ۱۴**
در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود نشان خروج خون صاف است
بی درد و بی امتزاج ریم پس انچه اندک آید از انفتاح رگ است و انچه بسیار آید
از انشقاق رگ است و علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص (بضم اول منه) بول الدم
دادن و حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه ریزند
و مبردات (بضم اول منه) ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب
بنقوع خشخاش (بضم اول منه) حابس و مطفی هست و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون جدا
نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است مائل بسپیدی

یا آفت عضو مجاور بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی مثانه است
بود بر دو فقار کوشند و در سلس البول این را مشروحاً بگوییم **فصل ۱۱** در تقطیر البول و اسباب آن
از مبحث احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۱۲** در سلس البول یعنی
برآمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا (بفتح اول و کسر لام ۱۲ منه)
ورم که در اعضاء مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث احتباس جویند و اگر شرب مدرات
چون شراب خربزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود (نشانه چون رحم و نان ۱۲ منه)
بعد ضربه و سقطه عارض شود پس زوال اگر بداخل است جذب فقار نمایند بعض مجاجم یا تضمید
زفت و اگر بخارجست رد و نمایند بدست و انچه بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نه پذیرد **فصل ۱۳**
در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر با طفال افتد و علاجش تسخین است
و بازالهٔ استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آنست که
از خواب مکرر بردارند و بول کنانند و بشب آب و طعام ندهند و این دوا باید داد و زیره کندر
حب الاس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درم **فصل ۱۴**
در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود نشان خروج خون صاف است
بی درد و بی امتزاج ریم پس انچه اندک آید از انفتاح رگ است و انچه بسیار آید
از انشقاق رگ است و علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص (بضم اول منه) بول الدم
دادن و حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه ریزند
و مبردات (بضم اول منه) ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب
بنقوع خشخاش (بضم اول منه) حابس و مطفی هست و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون جدا
نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است مائل بسپیدی

وغلظت باشد واگر ضعف در جگر است مائل بسرخی ورقت باشد وعلاجش تقویت جگر
وگرده است واگر تاکل رگهای اعضای بول بود نشان قروح پیدا باشد وتدبیر وی
گذشت وقرص کاکنج انفع است **باب ۲۰** در امراض که بمردان مخصوص است ووی
مشتمل بر چند فصل است **فصل ۱** در نقصان باه واستکمال این عمل موقوف بر صحت
اعضای رئیسه است وپوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت وارزوی
جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت مستعرخی گردد **قسم اول** در ضعف شهوت واسباب ضعف
انواع است یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا وبدان سبب روح وریح وخون که
مادهٔ شهوت است کم شود ونشان وی ضعف قوت است وتقدم جوع وعلاجش تقویت
باغذیهٔ لذیذه وادویهٔ مقویه وملهو ولعب وغنا دوم آنکه منی کمتر تولد کند مع تناول اغذیه
بوفور ونشان وی قلت خروج منی ونزارت اوست وموجبش وقوع سوء مزاج است
وآلات منی وتضرر از مماثل وانتفاع از ضد دلیلی قویست بر نوعیت سوء مزاج وعلاجش
تبدیل ست سوم آنکه منی متحرک نشود ولذع ودغدغه در ذات وی نماند اگرچه متولد میشود
وکثیر بود وظاهرست که تا منی در حرکت نیاید وابخره ازوی نه برآید شهوت پدید نیاید
ونشان وی آنست که منی کثیر برآید وغلیظ بود وبدشواری خارج شود وابتدای نعوذ ضعیف
باشد وبعد زمانی ازدخول قوی گردد وعلاجش تسخین ست باستعمال زرعونی ولبوب
ومعجون هذه وما نند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل وموجبی بضعف
باه شود وعلاجش بتکلف خود را مائل کردنست بدین کار ونظره رتسافد حیوانات واستماع
کلام جماع وتناول ادویهٔ مهیجه مفید وعاقر قرحا بروغن مغز پنبه دانه طلا کردن برعانه و
انثیین وقضیب نافع **پنجم** آنکه امری از امور وهمیه در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعوله

پس اگر یبوست ولاغری — علاجش تبدیل ست
آلات منی سبب باشد اغذیه — مرطبه چون لبنیات وباقلا بیاید
ومانند آن تناول کند واز اغذیه — واشربه مرطبه بود بنوشد و
مانند کدو واز ترنجبین نفع تمام — دارد واگر برودت سبب باشد
زنجبیل مربی وبجون لبوب ازنی — اخذ باید ومعجون گرمی که بتمک شهرت
نمایند بخورد وهریه تسمین کند میفزاید — ومانند الکلا وضماد او بهترین غذا قلیه
بره چینی وبکباید وخوشتجان است وتخم بادرنجبویه — وتخم کدو وتخم خیار
اودیه گرم وعصاقرحا وکبوتر وچلچلیغ وتخم خربزه — از خیشت باقی مزروعه بیضه
خوردن بغایت مسمی ومنعظ است واگر حرارت — بسیار باشد سکنات چون تخم خیار
خرفه ومانندان نوشند واگر رطوبت آلات سبب — بکار برند طبیخ اطریفل ومانندان
باشد باودیه یابابسه چون اطریفل ومانندان — دارفلفل زنجبیل زرنباد ازهریک یک جزو
ازیک یک جزو دوجزو تخم خربزه — تخم کدو تخم خیار تخم خشخاش
تخم بادرنجبویه تخم بالنگ تخم کاهو — تخم خرفه تخم بادرنجبویه تخم خشخاش
تخم خیار تخم کدو تخم خربزه تخم کاهو
تخم بالنگ تخم خرفه تخم بادرنجبویه
تخم خشخاش تخم خیار تخم کدو
تخم خربزه تخم کاهو تخم بالنگ
تخم خرفه تخم بادرنجبویه تخم خشخاش
تخم خیار تخم کدو تخم خربزه
تخم کاهو تخم بالنگ تخم خرفه
تخم بادرنجبویه تخم خشخاش تخم خیار

یا کراهیت او یا تخیل آنکه ویرا بسته اند و بدان سبب شهوت زائل گردد و باو جوبحت اعضا
وکثرت منی زیرا که امور نفسیه از سائر موثرات قوی تر است و علاجش دفع آن خیال و وهم
بهر وجه که ممکن شود و ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی و ضعفی افتد و علاجش
اصلاح آن عضو است قسم دوم در استرخای آلت و سببش اگر ضعف بدن یا ترک
جماع خرفی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت و تنطیل با آب گرم و بعده تمریخ بتبیرش
وعقب آن تضمید بزفت و ترک جماعی لازم است و اگر قلت تولد نفخ و ریح بود و در اسفل
بدن بنگرند که از برودت ست یا حرارت و یبوست حسب آن تدارک نمایند و این قسم از
قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهر است و اگر وقوع
جنسی از فالج بود با عصاب از انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برف
نشان او تقدم سبب است و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار و علاجش انچه
در فالج گذشت و حقنه و حمول و مسوح مسخنه را در اینجا اثر تمام است و آنرا که آلت او در این علت
برسیدن آب سرد منقلص و مجتمع نگردد و علاج پذیر نباشد اکنون چند ادویه که به تعظیم
قضیب مخصوص اند ذکر کنم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود و پس روغن مورد
و مانند آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجرب است
و اگر با آب گرم فس مکرر شویند آلت را بزرگ سازد و اگر بروغن گوسپند مکرر چرب نمایند
قضیب را و خراطین خشک یا علق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن بسایند و طلا
نمایند همین عمل کند **فصل ۲** در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود و بسبب
برودت رطوبت فشان او کثرت بیاض و رقت منی ست و فقدان آثار حرارت
و علاجش تنقیه است بمسهلات گرم و قی نفع اتم ندارد و معجون خبث الحدید

وشراب غنجنوش نافع واگر شهد انجیر شامل شود و بعسل آمیزند و بدهند بغایت سود دهد واگر
کثرت منی و غلبهٔ خون بود نشان او اعتدال قوام و کثرت منی ست و قوت آلت و علاجش
فصد است و جماع و تقلیل غذا و موضحات و هر چه متعلل منی و خون بود باید داد و اگر حدت
منی بود نشان او رقت و صفرت و حرقت منی ست و علاجش تبرید ست و تخم کاهو بغایت
سودمند و اگر ضعف اعضا بود خاصه رؤسا و نشان او آنست که با ضعف باه بود و ضعف
عضو گواهی دهد و علاجش تقویت آن عضو است **فصل ۳** در کثرت شهوت و سببش
اگر کثرت خون و منی بود خوبی بدن بر آن گواهی دهد و این را علاج نشاید کرد که ضرر دارد
اما اگر ضرور افتد بفصد و اسهال و تناول حموضات تقلیل نماید و اگر حدت منی بود تبرید
کافی ست و غسل با آب سرد نافع تر و اگر کثرت باه منی بود فقط مع ضعف و قلت خون
نشان او کثرت منی و رقت و بیاض است و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و تخم
خنجنگشت دادن ست و جوارش کمون نفع تمام دارد و اگر رقت اعضای منی بود مع ضعف
اعضای رئیس نشان وی ظهور ضعف است در عضو رئیس مع قوت اعضای منویه
و علاجش تحذیر اعضای منی ست و تقویت ضعف و اگر ظهور بخور یا قروح یا حکه بود در
اوعیه و مجاری منی نشان او غلبهٔ شهوت است از جماع و انزال بلذت تمام و بسرعت شدن
و آنجا که بخور متقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح نمایان و علاج قروح شانه تدبیر آنست از
فصد و اسهال و غیر آن و اگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقبه می شود
نشان وی شدت نعوظ است و تقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود بسردات
دهند و اگر رطوبت زیاده باشد مجففات و محللات باد دهند و اگر سودا افزون باشد
باسلیق زنند و مسهلات سودا دهند **فصل ۴** در درد و رمنی و مذی و ودی و بیان آن

بطبیخ افتیمون و هندبا ۱۲

اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیه منی بود تدبیرش در سرعت انزال
بجاولیف ۱۲
گذشت واگر تشنج عضله اوعیه منی بود نشان آن خروج منی ست بانعوذ وبسرعت
وتواتر قضیب وتدبیرش تدهین عانه وخصیه است وبعلاج تشنج کوشیدن واگر ضعف گرده
بود که شحم او بگدازد وبرآید ونشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزے سپید
غلیظ برآید بی لذت ودفق وآثار ضعف گرده پیدا بود وعلاج ضعف گرده گذشت واین
جیدالشاء ۱۲ وبجولنابه بجای دارزه ۱۲
قسم را بسبیل مجاز در سیلان منی شمرده اند والا فی الحقیقة سیلان شحم گرده است نه منی
واگر از استماع کلام جماع وفکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان منی آرد وعلاج
قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک
کنند انتباه سیلان منی بزنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد وگاه باشد
که از استرخاے فم رحم افتد وتدبیرش قی کردن ودر آبزن قابض نشستن است
ودوائیکه همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنگشت وبیخ سوسن هریک دو درم گلنار
وبرگ گل هریک یک ونیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر که مذری
وقوی را سود دهد شهد انج بریان کرده بعسل آمیزند وبدهند **فصل ۵** در منی الدم وسیب
یعنی بجای کنیه خون خارج
او ضعف خصیه وگرده است وعلاجش خصیتین در روغن مصطگی نهادن است اگر بی حرارت
باشد وگرده را قوت دادن **فصل ۶** در کثرت احتلام وعلامت وعلاجش همانست که در
در منی گذشت وقطعه اسرب بر پشت بستن بیواسطه معاذی گرده نفع دارد **فصل ۷**
در فرسیموس واین مرضی ست که قضیب دائم قائم بوده وتواتر کند علاج اگر از غلبه خون
حرکت ۱۲
بود تنقیه وی کنند وتبرید نمایند واگر از برودت وپیوست بود قی فرمایند وچیزهای
بجز جاشیه بلغم ۱۲
باد شکن بکار برند اکلاً وطلاءً وروغن سداب بمالند بر عانه وپشت **فصل ۸**
واز اسهالی احتراز نمایند ۱۲

ازاستماع احادیث جماع وفکر او وازدواز دادن
عاجزش قطع سبب بستن الزمین بیده
بدرودت ورطوبت باشد مسجون
دارد وواستخای او علیه ی نفع یابد
دنبلوفر تبرید تعدیل نفی نفع یابد
دیرانجول ازنج کاسنی وسکنجبین
دوا ایکه بمه راسود دهد بنفشه وعناب بنوشانند
سیت منی است شیرینت بلوزه

در این مرضیه و این مرضی است که وقت انتقال خلط بی اختیار مبتلا بدرد پهلو و سینه و سعف و اعضای رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت است و شافه از اقیاء و مالیخولیا و جمع و کنار رسانیده بداشتن خاصیه قوت جذب و بردن خلط مادرین مقعد چرب گردان و معنی بسیار باشد تا به کرشکم نرم باشد **فصل ۹** در ذات الجنبه و آنرا علت الشیاطین نیز گویند و این مرضی است که در اضلاع مستقیم جنبه پدید آید و جماع کشیدن خواهد و علاجش اگر ماده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه دم است بفصد **فصل ۱۰** در ورم آمعاء و آن ورمی است که در بطون اسفل شکم پدید آید و علامتش اگر خون بود ضربان و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت و عطش و قلق و سوزش و سوداء بود ظلمت و ساق و رمادیات ظلمت کند و ساقط او بعد از روز هفتم و نهم و چهاردهم و بعد از روز محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوط است و اگر بلغم بود برخاوت و بیاض بود و علاجش قی است و منضج و مسهل بلغم دادن و آرد با فلاونج و ماغسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صفا بت و آنار باشد علاج او و به طینه ضماد نمایند و بعد منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود و علاجش و آنار ماده دیگر معرا و علاجش تمید است و کمون خوردن و اگر کفایت نکند تنقی و مسهل پردازند اما قی در امراض سفلی نافع تر است و بخطر فاقده ورم که در کیس خصیه فقط بود اعراض بخفت میباشد و محسوس میبود و انچه در بیضه میباشد شدت اعراض و تب و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل ورم است نه ورم علاج بنج و شوکران و تفاح و جلد خشخاش و حکاکه حجر الکلس آب کشنیز ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بپستان نهند بزرگ شدن نهم و تقلیل غذا شرط است **فصل ۱۲** در عاقولنا و این مرضی است که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف خونست و بعد تنقیه عام زلو بر قضیب

مردان و در فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود و اصلاح غذا مفید **فصل ۱۳** در وجع الانثیین
و سببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید و تدهین او هان گرم کافی است
و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این بارها گفته شد شرباً و طلاءً و اگر ضربه یا سقطه
یا صدمه بود فصد لازم است و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع **فصل ۱۴**
در تصغر الخصیه و سببش یبوست است که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و ارخاء
و تسخین است **فصل ۱۵** در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که بتمامه بسوی مراق رود
و در ظاهر هیچ ننماید و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور در حرکات پدید آید اما در ارتفاع
اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه درد هم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد
علاجش استحمام است و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام و آبزن مجمه بزرگ
بر خصیه گذارند و بتدریج بکشند فرود آرد **فائده** گاه باشد که قضیب مرتفع شود و در ظاهر
هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه **فصل ۱۶** در دوالی الصفن
دوالی آنست که رگهای کیس خصیه برآمد شوند چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش همانست
که در دوالی پای بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت
زائل شود **فصل ۱۷** در استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه **علاج** مازو و آس
و گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل **فصل ۱۸** در قروح قضیب
و خصیه و حوالی آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا و علاجش بمرداسنگ
و توتیا کنند در آرد مرهما و اگر خون غالب بود تتقیه نمایند دوم آنکه دیر ماند و باشد
علاجش باین مرهم کنند دم الاخوین مر هر یک دو مثقال صبر مردار سنگ انزروت
هر یک دو درم بروغن گل مرهم سازند **فائده** قرحه که در اجلیل افتد حرقت بول و در موضع

دوم سپید دو مثقال ۱۲

بران گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحهٔ مثانه گذشت **فصل ۱۹** در ورم قضیب
و تدبیرش از ورم خصیه جویند **فصل ۲۰** در حکهٔ خصیه و قضیب و علاجش فصد است و حجامت
زانوه ران و اسهال صفرا و بعده تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل مالیدن و سپیدهٔ بیضه
طلا کردن **فصل ۲۱** در شقاق قضیب علاجش از شقاق مقعد گیرند **فصل ۲۲** در ثالیل
و ثبور صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا
نمایند و به بحث ثالیل مطلق رجوع نمایند **فصل ۲۳** در سدهٔ مجرای قضیب و سببش اگر
خبره بود بول بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد است و شیرهٔ خرفه و تخم خربزه بشربت
خشخاش دادن و ابهل بر روغن بنفشه بادام بر قضیب نهادن و چون سرکنگبین شیاف ابیض
بر روغن گل و بشیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز آمیزند و اگر
خلط لزج باشد که بچسپد در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول غلظ ظاهر شود علاجش
مدرات دادن است و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و درین طبیخ روغن بابونه قدری
آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر ثولول بود بول بعسر آید بی حرقت و بی خروج بلغم
در بول علاج اگر ثولول بنجاج قریب بود و صبر و سپیدهٔ ارزیر بر روغن گل بچکانند اگر قوی الجوهر
باشد بفصد صافن و حجامت پردازند **فصل ۲۴** در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن
و سببش یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش بعد ازالهٔ سبب تلیین عضوست بمالیدن روغنها
و جرآن پس بدست راست کردن در حمام تا راست شود **باب ۲۱** در امراض صفاق و ثرب و مراق
بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشای که زیر مراق است صفاق خوانند و پردهٔ غلیظ چرب را
که زیر صفاق و مماس احشاست ثرب خوانند **فصل ۱** در قیل و وی آنست که منفذ صفاق
که در کیسهٔ ان واقع است بجانب خصیه بگشاید یا پرده مذکور از ینجا بشگافد پس ثرب یا امعا

خصیه جویند و بحب ببر — تدارک کند و دیگر بار نیفتد — بداند که اگر ورم قضیب — گرم و پیه دوست اما روغن — و گل سخ در آب غنب انتقاب — یا آب خالص بخته در روغن گل — هم ساخته ضماد یا مرهم نفع تمام — دارد و اگر ورم برو باشد —

خسته خرما کوفته بخته و خط — هر دو با هم کرده ضماد و ساختن بیوند بر کرده — بمالیش زنند و بطبیخ بابونه و شاهترهٔ طلی دارند — و بسم که در روغن گل با قدری مایعی شاد و — آب کرفس تازه آمیخته طلا نمایند و اگر ماده — بود قرحه و هشته باشد بجای آب کرفس آب — کشنیز تازه آمیزند **فصل ۲۰** در علاج حکهٔ قضیب و خصیه — انشقاق مقعد گیرند و همی که از قیمیا و توتیا و خاکستر — دیگر او روغن گل و زرده بیخ مرغ —

سکوفته بخته در آن آمیخته و طلا کنند همین علاج دارد — **فصل ۲۱** در ثالیل و ثبور صلب که بر قضیب — و نواحی آن پدید آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا — نمایند و به بحث ثالیل مطلق رجوع نمایند **فصل ۲۳** در سدهٔ مجرای قضیب و سببش اگر — خبره بود بول بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد است و شیرهٔ خرفه و تخم خربزه بشربت — خشخاش دادن و ابهل بر روغن بنفشه بادام بر قضیب نهادن و چون سرکنگبین شیاف ابیض — بر روغن گل و بشیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز آمیزند و اگر — خلط لزج باشد که بچسپد در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول غلظ ظاهر شود علاجش — مدرات دادن است و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و درین طبیخ روغن بابونه قدری — آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر ثولول بود بول بعسر آید بی حرقت و بی خروج بلغم — در بول علاج اگر ثولول بنجاج قریب بود و صبر و سپیدهٔ ارزیر بر روغن گل بچکانند اگر قوی الجوهر — باشد بفصد صافن و حجامت پردازند **فصل ۲۴** در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن — و سببش یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش بعد ازالهٔ سبب تلیین عضوست بمالیدن روغنها — و جرآن پس بدست راست کردن در حمام تا راست شود **باب ۲۱** در امراض صفاق و ثرب و مراق — بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشای که زیر مراق است صفاق خوانند و پردهٔ غلیظ چرب را — که زیر صفاق و مماس احشاست ثرب خوانند **فصل ۱** در قیل و وی آنست که منفذ صفاق — که در کیسهٔ ان واقع است بجانب خصیه بگشاید یا پرده مذکور از ینجا بشگافد پس ثرب یا امعا

یا با دیا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور ادرده و قرده نیز نامند
و آنجا که نازل در خصیه مادهٔ غلیظ بود قروه اللحمی خوانند و این فصل بپنج قسم ذکر کنم **قسم اول**
در قیلة الامعاء و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و بمشقت بالا رود و وقت
رجوع قرا قر کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد علاج بتدریج بالا نند و روده را برگرداند و اگر
بزود نگردد آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس از رد این ضماد بر بن خصیه و کشران و عانه
نهند مصطلگی و انزروت کند روغن سرو و برگ سرو و اقاقیا و گلنار و مرو دم الاخوین و شب یمانی
و حضض و اهلیله و صبر جمله را برابر کوفته بیخته بسرپیش ماهی سرشته و در آب عنب الثعلب گداخته
و برلته کشیده بگذارند و برفاده هموار ببندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض پرهیز
باید کرد که خفته باشد و بعد سه روز برخیزد و برفق بگردد و از هر چه مضر بود اکلاً و شرباً و عملاً پرهیزند
و پیوسته جوارش کمونی بخورند و بلجامیکه باین کار مخصوص است بسته دارند **قسم دوم** در قیلة الترب
و نشان وی نیز عسر رجوع است اما بی قرا قر و بهمین فرق میکنند در معانی و علاجش همانست
که گذشت **قسم سوم** در قیلة الریح و نشان وی آنست که بآسانی بالا رود قرا قر شدید
کند و علاجش چیزهائی باد شکن دانست و از باد انگیز پرهیز انیدن و موضع را بسته داشتن
قسم چهارم در قیلة الماء و نشان او آنست که کیس خصیه سنگین و آبناک نماید و هیچ حیله بالا
نرود و علاجش نشف آب آنست بدانچه در استسقای زقی گذشت و اگر سود ندهد بزال کنند بطریقیکه
معروفست **قسم پنجم** در قیل که قروه اللحمی گویند و نشان او غلظت و صلابت و ثمره است
ثمره در کیس خصیه محسوس شود نه در جرم کیس و بهمین فرق میکنند درین دو در ورم صلب خصیه
و علاجش تنقیه سود است و هم بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن **فصل ۴**
در فتق مراق البطن و فتق الاربیه باید دانست که گاه باشد صفاق از جای ناف بالاتر

سلعة در کیس خصیه
فرود آید بسبب آنکه از فرج
باشد قیلة الترب گردد و گاه
روده باشد قیلة الماء گردد و گاه
زه باشد قیلة الریح و گاه
آب باشد قیلة الماء گردد
سلعه گاه بود که تولد از بریدن
مضر بود در اکثر اوقات و شفای او علاجش
باد و آب و خون و ریم و هر سه بیرون
نیامده و بعد از آن بیرون آید
و خون و ریم و آب

یا فروتر از ان پاریده شود و مراق سالم باشد پس انچه تحت صفاق ست از صفاق بالاتر
آید و مراق را از انجا بلند نماید و همچنان گاه باشد که در محل اربیه یعنی کشش ران شق و صفاق افتد
و در انجا ثوبه پدید آید و فتق البطن والاربیه بیشتر زنان را شود و علاجش ربط آن محل است
بر فائد تقیل و عصابهٔ محکم و ادویه و پرهیز همانست که در قیل گفتیم و بدانند که این مرض به نمیشود
و تدبیر زیاده بر ین نیست که زیاده شدن ندهد فائده در ابتدای قیل و فتق واغ دادن بسیخ
گرم انگشتان هر دو پای بیمار را نافع گفته اند و همچنان رگ سطبر که در بیخ نر انگشت است از دست
مخالف علت واغ دادن **فصل ۳۱** در نتوء السره و وبی اگر یوم ولادت شده باشد بسبب
رداوت قطع ناف یا آسیبی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بر ربط فائد و جز آن اما چون
مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از اجتماع
رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود یا از رویدن
گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن خون آنجا نشان
فتق برگشتن فرو نیست عند الغمز با قرا قر یابی قرا قر و نشان رطوبت ثقالت و نشان
باد لین ملمس و از دیاد و نقصان تواز باد انگیزد کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت
و بودن بر یک حالت و نشان جمع خون رنگ تنوع بنفسجی یا سیاه نمودنست علاج انچه از فتق
باشد گذشت تدبیرش و انچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی
گیرند و انچه از رویدن گوشت باشد تعرض نکنند و انچه از اجتماع خون باشد
زلو بران چسپانند و ادویهٔ قابض که دهن رگها به بندد و در رعاف ذکر یافته ضماد سازند
تا باز بر نیاید باب ۲۲ در امراض که مخصوص بزنانست **فصل** اول در عقر یعنی حمل نگرفتن
و سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب سانوج یا مادی علاجش حسب

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد خونست و دلیل برودت رقت
و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرفت و دلیل یبوست خشکی فرج است و قلت حیض و دلیل طوبت سیلان
رطوبت است از رحم و اینچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و انچه مادی بود از نوع
رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش تهزیل است
و اگر افراط لاغری بود علاجش تسمین است و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار است اگر ورم
رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش دفع سبب است و هریک ازین
در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ
عانه است و ظهور باد از فرج وقت جماع با واز و علاجش کسر باد است و مجمره ناری
نهادن و روغن بید انچیر بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و گوشت
طیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثولول و مانند آن
هرچه مسدود فم او شود علاجش ازالهٔ سبب است چنانچه بیاید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند
و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی در رحم است
وقت جماع و تدبیر میلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال
و حرکت عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب است فائده
گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و درینصورت علاج مرد باید کرد فساد مزاج منی وی در یافته
و بر حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود و بالنخاصیه
بمثابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین ست که این را علاج نیست بالجمله امتحان
عقر حقیقی که از مرد است یا از زن آنست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب ایستد
و ته نشین نشود عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که بالنخاصیه یاری میدهد بر احتمال

برادهٔ دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل ازان فوشانند دیگر
پنیر بایها خصوص کہ پنیر پایهٔ خرگوش فرزجه فرمایند متصل پاک شدن حیض که وعنقریب مجامعت
نمایند **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنے بسیار افتادن جنین[ع] وسببش یا ازامور[ع] خارجیه بود یا نفسیه
یا بدنیه وعلاجش منع سبب کافیست وتفصیل اسبابش درعقر جویند که این هر دو متحد الاسباب اند
وراکثر **فصل ۳** درعسر ولادت تدبیر وی حسب تقاضای[ع] هوا وحال پوشیده نیست وطریق
صواب ورحق حبالی خاصةً آنانکه ولادت آنها بعسر باشد آنست که ازماه هشتم نوشیدن شیر
شروع کنند بقدر هضم وقبول[عامله] طبع وچون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند وآب گرم بروی ریزند
ودرآبزن نشانند وتدهین نمایند وچند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله
وپیش ازین باید که ازبول وغائط خود را خالی کند وازآب سرد وسردیهای دیگر وترشیها
احتراز کند وبرذره صفیر[عامله] نماید ودم فرو کشد وآواز ندهد وبرپای زور کند وقابله روغن بادام
یا روغن کتان ولعاب تخم کتان نیم گرم برفرج رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید ذکر ادویه که باخاصیت
عسر ولادت رابسیار سازد سنگ مقناطیس قطعهٔ کلان دردست چپ دهند دیگر بسد بر زانوی
راست بندند دیگر دارچینی خورانند واگر علتیست یا چند بید ستر آمیزند وبدهند زود اثر کند اما اگر
حرارت نباشد توان داد دیگر پوست خیارشنبر چهار مثقال نرم بکوبند وبپزند وبشربت بنفشه
یا نخود آب آمیزند وبخورانند مجرب است وحوامل را عطریات بسیار نباید شمانید خصوص وقت
وضع که قطعاً مجوز نیست **فصل ۴** دراحتباس[ع] مشیمه وموت جنین نشان موت جنین
آنست که حرکت نکند واطراف حامله سرد شود ونفس متواتر زند علاجش مبادرت در
اخراج است باید که مشکطرا شسته وپرسیاوشان واهل هریک سه درم ترمس پودینه هریک
دو درم بجوشانند وباده مثقال نبات نوشانند وعطسه آورند بشمانیدن کندش وشونیز وجرآن

ع قولہ خیین ای طفل ماده یکے
ع قولہ امور خارجیہ
قولہ خاصہ بسوی خلف ونفیس
چون غضب مفرط وحزن مفرط
دیدن چون بیمار یہا وفرط خلوخواہ
ازجوع باشد خواہ از استفراغ وفرط
استلاء وتمدد وفرط جماع ۱۲ طب اکبر
ع قولہ علاجش منع سبب کافی ست
مثلاً اگر رطوبتی باشد کہ ادخای فرج
کند واین از سیلان رطوبت رحم
وتماس پاک وکثرت آب دہن توان دانست
شربت بانگ وماء الاصول وشربت بزوری
نوشند وبقی عادت کنند واین معجون نفع
دارد وقصفته نبشتہ اند ودرفتح فتحلی ہم یک
دو درم ۱۲ وایرہ ناسفته کہ با خود ہر یک دو درم
بشنند شربتی یک مثقال واگر با وی غلیظ باشد
کہ در رحم متمکن بود علامت انتفاخ عام ۱۲ نشد
قرا قرحی نفثه معده علاج جلالی از بادیان وانیسون
وزیره وگل بابونه وگل بابونه وانیسون
تخم کرفس وگل بابونه باشد ۱۲ نبشته
سبب استسقاط باشد ۱۲ واگر سبب خوردن
ورومیخن گلا وخشکه بخورانند واگر سبب
موجب بود با زالهٔ وی کوشند مع رعایت
وقت ۱۲ طب اکبر ع قولہ
وحال ۱۲ اگر عسر
تقاضای ہوا وحال
بسبب فربہی زن وصغر رحم باشد
نبشته وزنبق بنفشه وبیخ بابونه ومیعه
نبشته با بلوط وشبت ودرنگ بوی
نشسته با بلوط وشبت ودرنگ بوی
نبشته با بلوط وشبت ودرنگ بوی
مطلقاً اگر سبب آب تنانف باشد
نبشته با بلوط وشبت ودرنگ بوی
دسعر سبب وفور وتشنج ودرد گردن نفع
دارد واگر سبب سوداوی شود با بلوط وقی
سعال اگر سبب خشونت حلق باشد
تر باشد بگیرد سبب بخار باشد
بیفته بگیرد سبب بخار باشد
بیفته بگیرد سبب بخار باشد
نبشته با بلوط وشبت ودرنگ بوی
نبشته با بلوط وشبت ودرنگ بوی
نبشته با بلوط وشبت ودرنگ بوی

چون عطسه آمدن گیرد دهن وبینی آنرا بگیرند تا قوت عطسه درون افتد و مدد دهد و اگر پوست
مار و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن برحم رسانند زود برآرد و اگر بهیچ حیله
برنیاید قطع جنین باید کرد قوابل که باین کار مخصوص اند میدانند طریق آنرا فصل ۵
در احتباس نفاس وتدبیر وی از احتباس طمث جویند بیان ادویه که درد رحم را که بعضی
زنان را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و برحم رسانند دیگر شیر خر نیگرم کنند
و آبدست نمایند دیگر سم استر و خردود کنند دیگر آب صعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی نوشانند
و برحم رسانند دیگر اگر هیچ دواسود ندهد تو ان داد پوست خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند
قدری ازان بنوشانند انتباه گاه باشد که باسقاط حاجت می افتد و تا ضرورت نبود از بکاب
این نشاید خصوص بعد ظهور حیات وتدبیر اسقاط اینست فتیله از کاغذ بافته بدهن رحم گذارند
و اگر این را بقطران یا آب حنظل یا بطبیخ او یا بزهره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر انگزه نیم درم
سداب خشک سه درم مرکید رم بکوبند و بطبیخ ابهل دهند صبح و شام این یک شربت است
و غذا نخود آب باشد دیگر تریاق اربعه مجرب است و هر چه در احتراز مشیمه و جنین میت است نافع
و بهنگام اسقاط نخست استحمام وتدهین شکم بروغن بید انجیر و شرب اماق چرب لازم است بعده
مسقطات بکار بستن پس از اسقاط مقل و خردل تبخیر کند برحم تا خون سائل شود و غلیظ نگردد
فائده هرگاه خواهند زن بارنگیرد تدبیرش اینست که بعد از جماع زن را جهیدن فرمایند
هفت باریانه بارو فوراً برخیزانند بعد انزال عطسه آورند و سپر قصیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن
منی بلغزاند دیگر فلفل بعد جماع سرو اشتن دیگر سرگین موش باشهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید
سرگین فیل خشک کنند و باشهد بخورانند زن را فصل ۶ در رجا و این مرضی ست مشابه
بحمل و فرق درین و در حمل از تجاوز هنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست بر زنان

عطسه آمدن بچه ظاهر شود و نفاس
بود و در زکام بیفزاید و در زکرواتی مختلف
بود و در زکام بیفزاید و مردن ناسی داد
باشد و در اتی سی فتح روز نا چیز
سکر از احتباس طمث شود و بیدا رد
در جذب الدفع باشد همان امراض پیدا رد
در بن صورت لازم است که با در اکه
با دیان بیدا رد و اسود و دا
آنچه شود و بیدا رد
نیست و بیان کیفیت و مقدار آن
در آب خیسانند و بگیرند و قدری
سیر و نبوشند و بیچ

وہمچنان فرق در جا و استسقا بر ما ہر آن بالجملہ صلابتی کہ در ینجا میباشد از ہمہ فارق است
وسببش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می ایدہ اگر انصباب خلط یا تولد ریح بود در عقر گذشت
واگر تولد صورتی ناقص بود در رحم جہت استمالتش بر آب زن فقط و تدبیرش اسقاط آنست
بمسقطات چنین فصل ۴ در کثرت طمث یعنی افراط خون حیض و آنچہ در غیر ایام معتاد آید مسمی
است باستحاضہ و سببش اگر بسیاری خون بود آثار امتلا پیدا بود و علاجش تقلیل آنست بفصد
و اما نہ بر بط مدمین و وضع محاجم زیر آن و بعد فصد جہت قبض قرص کہربا دہند و بشافہ
ممسک پردازند و اگر رقت وحدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیہ آنست
و تغلیظ خون و قرص و شافہ کہ در دموی گذشت بکار بستن و صندل بر عانہ طلا
کردن و اگر کثرت مائیت بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیہ
و تجفیف است و اگر حدت و کثرت سودا بود سیاہی خون یا کمودت یا خضرت آن
گواہی دہد علاجش تنقیہ سودا است بفصد و اسہال و اگر بواسیر الرحم یا قروح آن بود
تدبیر ان نوان کرد و اگر انخراق رگہای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از قرص
وشقاق رحم جویند و اگر زوال بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانیدن است بطبیخ
قابضات قبل نشستن و بروغن گل چرب ساختن و خاکستر درخت انگور بر خرقہ نہادہ
رقادہ مانند بر فرج بستن و فاوزہر با دوغ سائیدہ دادن و شقاق را بمرہم تدارک کردن

فصل ۸ در قروح و جروح رحم و نشان دمی نزوم وجع است و خروج ریم فقط یا خون یا ہر دو بہم آمیختہ بالجملہ قرحہ بی ریم نباشد علاج تا کہ جراحت ریم نکردہ باشد و مانعی نہ بود فصد کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کہربا دہند و حقنہ و فرزجہ حالبسہ بکار برند اما اگر جراحت ریم کند یا ورم سرد بر قرحہ این باشد تدبیرش حقنہ برحم کردنست بروغن گل در روغن بنفشہ و آب شکر بہم آمیختہ

یا چرک پاک شود و بعده مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا نغز کند و اگر قرحه در عمق رحم بود فرزجهٔ ادویهٔ مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر جوشیده بصوف یا پنبه حمول کردن در تنقیهٔ رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران بشیر زنان حمول سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او از یاد وجع است وقت جماع و برآمدن ذکر خون آلوده خاصه اگر در عمق بود علاجش بمراهم که در شقاق مقعد بکار آید کنند و مرهم باسلیقون یا پیه بط و روغن بنفشه نفع تمام دارد فائده گاه باشد که بسبب دلالت یا از ازاله بکارت حجابیکه درمیان دبر و قبل واقع است بشگافد علاجش مرهم از مغز ساق گاو و موم سپید و پیه گردو بزکنند و سنگ احت کثیر المقدار سائیده بر فاده نهاده ببندند تا بصوف شق لاصق شود و از هر چه مضر باشد پرهیزند **فصل ۱۰** در چکه رحم و علاجش بعد تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و بمثلث یا شراب یا سرکه آمیخته حمول ساختن است بصوف در روغن گل و بنفشه مالیدن و حقنهٔ القبل را نیز تدبیر همانست **فصل ۱۱** در بواسیر الرحم و وی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۲** در ثبور رحم و وی بمس معلوم شود و باشد که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل ست و مرهم اسفیداج مالیدن اگر ثور در عمق بود و در رحم حقنه کردن اگر ثور غائر باشد **فصل ۱۳** در ثالیل رحم و این نیز بمس معلوم شود علاجش فصد و اسهال سود است بطبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و مدام تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و بمثلث یا شراب یا سرکه آمیخته حمول ساختن است بصوف در روغن گل و بنفشه مالیدن و حقنهٔ القبل را نیز تدبیر همانست **فصل ۱۴** در ناصور رحم و وی قرحهٔ مزمنه است و تدبیرش گذشت **فصل ۱۵** در سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف است بمراعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سیلان منی زنان و قرق

سلق تولید منی باسلیقون تخم
آن را تخم پیچ سلق و رازیانه مساوی
در بهمن سرشته و بق اضافه کرده
تیز استعمال نمایند مد ابقاء
سلق تولید حیض و سبب آن
خط ما و صفراویت یا ما مع بعیره
یا رکال سودا وی و یا شد که ذی حمرة
بعیره و حکاء از دراست بلال از عبت
سبب بنگ طبیعت نوان کرد و بوضع
بعیره و رفع و عسر استلال استفراغ
سنه زیانی طبیعی دلیل قوی است بعیره
سبب اکبر سلق تولید حیض بعیره
سنه زیانی بعد تنقیه ای اول تنقیه
سبب اکبر سلق تولید حیض بعیره
نمایند بقصد و اسهال سبب
صندل و مامیثا با عصاره کنیه آبنوس و کشنیز
سبب اکبر سلق تولید حیض بعیره
خرزه و کاسنی طلا کردن و روغن گل با بیدن
سودا وی بعیره و مقعد فرزنیا ما هاشیه
بعیره نیست بحیا کار و مقعد فرزنیا ما هاشیه
و عنف خنجر بعیره میل آبدار از غلط سودا وی
بعیره حیض تنقیه و تحلیل سود
ترک زنده و مطبوخ افیون
این بعد تنقیه و مرهم استعمال نمایند صفت آن
اقلیمیا زرد چوبه مرداسنگ از هر یک مکدم
موم سپید پنج درم و روغن خشخاش دو اوقیه
بسته درم مرهم سازند خاکه مرهم است
سبب اکبر سلق علاجش تنقیه و تعدیل است
بس باید کرد تنقیه و تعدیل است
موز بلکین و ثمر و اخرد و کشک جوز هندی
سبب اکبر سلق تولید برآمدن رطوبت و این
فصل کذا از جوز بوا سیر یا بوی بود یا سفراوی
بعیره و وی یا رسوی و ادراج ترین بلال
بعیره حیض عنف عقال آگنشت کردن
قرق بعیره و رد بعیره بحنگ بوضن
سلق ابراء ساختن ابر تنس یا بعیره
بنفشه بدن اگر حرارت بعیره
بنفشه رحم ابر ساوا و قرق و اصل بعیره
در بعیره و وی یا ما بیاب بوان نشر
وابا بیج بنفشه ابا کرده رحم را حقنه کنند
و اگر حرارت باشد برای بنفشه رحم بیخته
تنها ساده و قتانه ۱۲ کرا ۴
طب اکرم

در رطوبت و منی آنست که رطوبت با غفونت باشد و منی سپید تر و با قوام تر از نسبت رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت **فصل ۱۷** در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض میش اگر قلت خون بود نشان وی سخافت بدن است و جز آن از لوازم وی علاجش افزودن خونست باغذیه مقویه و اگر غلظت خون بود بسبب بروت یا مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب و وجود آثار بر و پیدا باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظ است واستعمال ملطفات شرباً و بخوراً و اگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارت است یا برودت یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد و اگر بموجب انسداد اندمال فروج رحم باشد علاج نپذیرد لیکن جهت امن از آفات کثرت فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازم است و اگر رتق بود ذکر رتق می آید و اگر فربه مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تنحیل است و اگر انحراف رحم بود تدبیر میلان وی نمایند **فصل ۱۸** در رتق و وی آنست که چیزی زائد در فم فرج یا مابین فرج و فم رحم و یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب ست و ثانی مانع دخول تمام و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دستکاریست **فصل ۱۹** در نتور رحم یعنی بروز رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و کز از در عشه افتد و در فرج جسمی نرم محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیه امعا کنند بحقنه و تنقیه مثانه بمدرات بعده روغن زیتی یا گل بیزند و قدری روغن مطبوخ و قدری غالیه دران آمیزند و نیم گرم در رحم چکانند و بران بمالند پس بر پشت خوابانند و رانها بردارند بنوعیکه کشاده باشند و بهم نه پیوندند و پایه را فرمایند تا از مرعی کرده ساخته و به طبیخ قابضات که در شراب مطبوخ باشند تر کرده و در

ایاره و جزآن و بعده بروس
تریق غون و سمولت جریان
همچنان فس و نیسون پودینه و باویان و مشابه آنها
و مانند آن تر رانند بطبخ نساخته یا در عسل
یا قند مجون نموده و بطبخ نشسته در فرج نهادن
پودینه و سعد ابو و نوشادر یا گل ارمنی و صعتر آزمودن
فایده دهد بسیل و دارچینی و مشابه آن
دیچ و بزوری و مشابه آن تب بران
تنقیه فصد مصافن و مایعات و مرطوبات و ادویه
مسهل آب کاسنی و بنفشه و شیر خشت و مشابه آن
بکار بندند و بعد از استعمال ادویه
بکوفی از گاغذ و باویان و مشابه آن
پیچیده در فرج نهند
تنحیل آنچه مسهل و مدر و مقطع و ملطف باشد
تنقیه مقویه آنچه مسهل و مدر و مقطع و ملطف باشد
تنقیه مقویه آنچه مسهل و مدر و مقطع و ملطف باشد

در اماک آلائیده بوساطت آن رحم را بردارند پس آن کروهه همانجا بدارند و بر فائد دیگر
فرج را محشو سازند و بعصابه ببندند بنوعی که ایلق بود پس برعانه و نواحی فرج قابضات
ضماد نمایند و بر کمرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و بمکند و تا سه روز
باید که بر همین هیأت بماند از هر چه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته عطریات
بشمه جهت آنست که رحم مائل باطباق میشود ۱۲ بویند و روز سوم برخیزد و آن کروهه دور کرده تجدید نمایند و مربوط العصابه مشی کنند
برق تا خاطر جمع شود **فصل ۲۰** در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی بس
اصابع معلوم میشود و قوابل را ایضاً وجع در وقت جماع لازم آنست و باشد که زحیر آرد
و بول و غائط حبس کند علاج اگر سببش امتلا و امتداد رگها بود از خون فصد صافن کنند از
محاذی شق مائل و اگر بقبض بود از اصابت بر دور آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه و بیضه
جانبی ۱۲ رسیدن ۱۲
مالند و اگر انصباب طوبات بود بر رحم حقنه نمایند با یارجات و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود
قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعده تمریخ قیروطی یا شحوم برانگشت تا اذیت ندهد **فصل ۲۱**
ورا و رام رحم و سببش اگر مادهٔ حار بود نشان وی تپ حار است و تواتر نبض و نفس و فساد معده
و دماغ و ظهور وجع در عانه یا قطن حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا موخرش و در خاصیتین
خامره تیهگاه ۱۲ اگر بهر دو جانب بود علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند و بشگافد بتدبیر
قرحهٔ رحم کوشند و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع الثقل پیدا بود علاجش قی است و انچه در ورم
سرد مثانه گذشت و اگر سودا بود نشان وی ظهور صلابت است و میان رحم و قلت وجع
بجانبی ۱۲ و کثرت ثقل علاجش تنقیهٔ سوداست بفصیده و اسهال و استعمال مرا ۳ هم و شحوم و ادهان رزقا
بادام و بطبیخ افتیمون و گلقند و جزآن هر یکی دو دفعه ۱۲ طب اکبر
وحمولا و بطبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن شبار وزی دو بار **فصل ۲۲** در دبیله رحم ورم چون
پخته شود و سر نکند و بیله نامند علاج اگر در فم بود بشگافند تا ریم برآید و اگر در قعر بود مدرات
اسهل ۱۲

مدرات انچون طبخ انچون ۱۲ ... و مقل و پیه ها و مغزها و روغن ... سوسن و زنگبر و بنفشه و بابونه ... بیدانجیر ۱۲ طب اکبر ... مدرات انچون طبخ انچون ۱۲ ... و هم کاسنی و هم خیارین و هم خربزه ... بنوشانند روز سیم خربزه ۱۲ ... کوادی طب الاکبر

نوشانند واو ویه مرخیه ضماد نمایند و به همین تدبیر ملازم باشند و اگر دیر کشد انجیر و خرول
جهت انفجار ورم قعر رحم ۱۲ که شکافته نشود ۱۲
جوشانند و بطبیخ او حقنهٔ رحم فرمایند و جرم اینها کوفته و محل ورم برعانه ضماد سازند و بعد
انفجار به تنقیهٔ ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت فصل ۲۳ در سرطان رحم و این اکثر عقب
ورم گرم رحم افتد و نشان او صلابت و حرارت و ضربانست و دیر تا حجاب سپند برآمدن و پشت پای
ورم رحم ۱۲
متورم شدن و هرچند ورم مذکور روا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد و با صلاح همی کوشند
باستعمال مرهم در و نشان و فرزجه و جز آن و مرهم رسل خاصیتی عجیب دارد و جهت تنقیهٔ سودا
چون لطول رخنه و آبزن ۱۲
گاه گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت به ترطیب واجب فصل ۲۴ در اختناق رحم
و این مرض شبیه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما
بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمیشنود عالج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی و صرع
گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعاً نبویانند بلکه گوگرد و مغل پیش بینی سوزند و عطریات در
رحم مالند و دوغده کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عادم جماع و تراکم منی باعث
دیگر چیزهای بد بو چون نقطر و پشم پاس ۱۲
بوده باشد نفع تمام دهد و آنجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند و در حال افاقت
بحسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد فصل ۲۵ در اجتماع آب در رحم و نشان او اجتماع حیض است
اریجه او اکثر اوقات بهتر پیدا
و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی و باشد که گاهی رطوبت از رحم بالا آید علاجش تنقیه است
و مدرات داون و آنچه از بهر استسقاء و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و جوع و ریاضت نفع تمام
دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد فصل ۲۶ در نفخهٔ رحم و نشان او انتفاخ
بخور نمایند رحم را بصبر و مشک ۱۲
عانه استماع الوجع و از زدن دست چون آواز طبل برآمدن لهذا بعضی در تعریفش گفته اند حالتیست
شبیه باستسقاء طبلی علاج تنقیه بدن و کسر باد نمایند مفتلات حقنا و فرزجهٔ و ضمادا
ای برآمده کشنده باد چون بابونه و شبت و مرزنجوش و
و تکمید او آبزنا و سرچم در طبلی هست و در اینجا بکار آید فائده عذیطه و ابنه و عاقرقرحا

بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد باب ۲۳ در امراض ظاهر
واطراف یعنی انچه به پشت و دست و پای تعلق دارد فصل ۱ در حدبه و آن زوال فقارست
بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبة المقدم و تقعس نامند و آنرا که
یمین یا یسار باشد التواخوانند اما حدبة الموخر نامی علیحده ندارد و حدبه حقیقی همین است
و اسباب حدبه مطلقا سه است یکی ورم عضله نواحی فقار دوم سیح غلیظ که زیر فقاره
بنشود و سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده ارخاء نماید چهارم تشنج
رباطات مذکور پنجم سقطه و ضربه اما انچه سببش باد غلیظ باشد مسمی است بریاح الافرسه بالجمله
علامت ورمی تقدم وجع صلب است مع حمی حاده و علامت با دشدت وجعست بی تب
و علامت رطوبت سپیدی لونست و تقادم تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه ظاهرست
علاج در ورمی فصد و تلیین کنند و حسب حاجت اضمده استعمال نمایند و همه انچه تدبیر ورم پشت
بعمل آرند و در تشنجی انچه بسیج انکلایه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که بتشنجی و در تشنج
انچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره را بجا آرند و اگر فرو رفته باشد بجذب
فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل باقدری عاقرقرحا سرشته و اگر بیرون سو
باشد بردآن بیدو هر چون که بود بعد رداد و به قابضه ضماد نمایند جهت محافظت
فصل ۲ در رجع ظهر یعنی در پشت و سببش اگر وقوع سوء مزاج ساذج بود در پشت
نشان او احساس سردیست و درد بی ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تسخین است
انکلا و ضماد آو اگر تولد بلغم بود در ان یا انصباب وی بران نشان او وجع مع ثقل است پس
تقدم تناول چیزهای بلغم افزا به تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب
و جزآن که تحریک مادہ نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال شیاف

انفع اما در انجا که بلغم منصب شده باشد تصعید محللات در اکثر کفایت کند بی تنقیه
واگر تداخل ریح بود در ظهر نشانش همانست که در انصبابی رفت الا ثقل که درین نباشد
یا کمتر باشد اما در اکثر ورد منتقل بود علاجش نیز همانست زیرا که اصل این باد بلغم است
واگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع است و تدهین پشت بروغن گل و سورنجان واگر
کافی نشود و تنقیه نمایند بلغم را واگر ضعف کلیه بود علامت و علاج آن گذشت واگر امتلای
رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که از ابتدای فقره پشت تا وطن درد کند
وضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض ست و تبرید شربا و طلا و اگر بمشارکت رحم بود چنانچه
بعض زنان را وقت آمدن حیض میشود جهت فراغت نیامدن حیض علاجش اورا حیض ست
و تدهین پشت بروغن گل **فصل ۳۳** در وجع خاصره و اسباب و علامت و علاجش
فصل ۳۴ در وجع المفاصل یعنی در وبند گاه و عام است که این درد با ورم
باشد یا بی ورم بالجمله انچه در مفصل سُرین افتد وجع الورک نامند و انچه از ورک خیزد و بر پای
فرود آید عرق النسا خوانند و انچه در مفصل کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند و ان
بیشتر در ابهام پای شود اما انچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد و باسم مطلق
که وجع المفاصل است مسمی است و چونکه سائر اقسامش در اسباب و علاج متحد اند تدبیر
کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص اند باسبابی اشاره بدان کرده خواهد شد انکه سبب
وی اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که بتدریج حادث
شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن گواهی دهد علاجش
تعدیل است شربا و طلا اگر اما سوء مزاج رطب سبب وجع نمیشود و اگر کثرت خون بود
نشان او حمرت عضو است و تمدد و ضربان و علاجش فصد است از طرف مخالف اگر علت در

از یکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضاً اگر علت در یدین باشد الحمل زنند و اگر در رجل باشد
بایلیق و هر چون که باشد خون وا[1] گیرند بعد از نضج حسب[2] حاجت تلیین شکم کنند و اشربهٔ معدله دهند
و در ابتدا و تزاید ردو اوجاعات[3] طلا نمایند اما بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز بیفزایند
و قریب بانتهام رخیات ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل
و بابونه بکار برند ضماد[4] او نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در دی آثار صفرا نیز
پیدا بود چون شدت وجع و حرقت و حرّ آن علاجش نیز فصد است و تلئین اما در ینجا باخراج
خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید[5] محللات اصلا
در ینجا نشاید و سکنجبین در ین هر دو انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا
صرف پیدا بود علاجش تلئین و تعدیل است و قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست
و بدانند که از صفرای صرف وجع المفاصل نادر است که پدید آید و اگر بلغم بود نشان وی
کثرت ثقل است و دیگر آثار برودت و علاجش قی است و اگر کفایت نکند تنضیج و تسهل
پردازند بکرات و بعد تنقیهٔ تام مدرات حار دهند و در ینجا هیچگاه ردو اوجاع صرف
و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشان او کمودت لونست و قلت وجع
و تمدد و کثرت صلابت و رم و علاجش فصد است و تنقیهٔ سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید
مراهم ملینه فائده چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر
بگیرند و اگر سرخ و صاف آید فورا بند کنند و به تلطیف مادّه کوشند بعد ره بفصد پردازند
و اگر ریح بود نشان او انتفال درد و شدت تمدد است و علاجش گلقند و گلاب و عرق
بادیان و شربت بزوری و روغن گل مالیدن و به تنقیهٔ بلغم و تجوید هضم متوجه
بودن و نوعیست از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد میسازد

[1] واطلبیه را در قحه کار نفرمایند ۱۲
[2] بطبیخ بنفشه و اجاص السوس و عسل آمیخته بشرطیکه فصل گرم نبود ۱۲
[3] چون حرقت رنگ و سرعت نبض ۱۲
[4] چون کاسنی و تخم خیارین و مانند آن ۱۲
[5] بطبیخ بهلیله ۱۲

خالصه
چون بادیان و تخم خربزه و مانند آن ۱۲
بطبیخ شبت و اجاص السوس و عسل آمیخته بشرطیکه فصل گرم نبود ۱۲
بنضج و انسهال ۱۲
در سودا دی ۱۲
بطبیخ اجاص السوس ۱۲

ازیکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضاً اگر علت در یدین باشد الحمل زنند و اگر در رجل باشد
بایلیق و هر چون که باشد خون وا گیرند بعد از نضج حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربهٔ معدله دهند
و در ابتدا و تزاید ردو اوجاعات طلا نمایند اما بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز بیفزایند
و قریب بانتهام رخیات ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل
و بابونه بکار برند ضماد او نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در دی آثار صفرا نیز
پیدا بود چون شدت وجع و حرقت و حرّ آن علاجش نیز فصد است و تلئین اما در ینجا باخراج
خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلا
در ینجا نشاید و سکنجبین در ین هر دو انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا
صرف پیدا بود علاجش تلئین و تعدیل است و قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست
و بدانند که از صفرای صرف وجع المفاصل نادر است که پدید آید و اگر بلغم بود نشان وی
کثرت ثقل است و دیگر آثار برودت و علاجش قی است و اگر کفایت نکند تنضیج و تسهل
پردازند بکرات و بعد تنقیهٔ تام مدرات حار دهند و در ینجا هیچگاه ردو اوجاع صرف
و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشان او کمودت لونست و قلت وجع
و تمدد و کثرت صلابت و رم و علاجش فصد است و تنقیهٔ سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید
مراهم ملینه فائده چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر
بگیرند و اگر سرخ و صاف آید فورا بند کنند و به تلطیف مادّه کوشند بعد ره بفصد پردازند
و اگر ریح بود نشان او انتفال درد و شدت تمدد است و علاجش گلقند و گلاب و عرق
بادیان و شربت بزوری و روغن گل مالیدن و به تنقیهٔ بلغم و تجوید هضم متوجه
بودن و نوعیست از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد میسازد

مسمی است بریح الشوکہ و تدبیرش اخراج خون و تنقیہ صفرا ست تنبیہ وجع المفاصل
کہ از سوداومرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند کہ سورنجان در جمیع اقسام نافع است
اکثر اوطلا خصوص در ملغمی لیکن باید کہ چون بخورند زیرہ و زنجبیل آمیزند تا معدہ را ضرر ندہد
و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند تا عضلات مفاصل را آسیب نرسد
ذکر ادویہ مسکن وجع سورنجان سپید و نبات مساوی کوفتہ بیختہ سہ درم با آب سرد بدہند
دیگر کشنیز خشک سہ درم با ہمچند شکر بدہند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با ہمچند شکر دہند
دیگر اسبغول در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیختہ طلا نمایند دیگر طلبہ با سرکہ طلا سازند
فائدہ اگر از استعمال رواوع و مخدر در نقرس و جز آن اختلال دماغ پدید آید باید کہ آن
دوا را زود از عضو بردارند و بطبیخ بابونہ و خطمی تنطیل نمایند بران عضو تا مادہ از دماغ بمحل
خود باز گردد و ہرگاہ در وجع الورک و عرق النسا دوا سودہ بدہند دل غ دہند بر ورک در
وجش و برشتا لنگ در عرق النسا و رگ عرق النسا کشودن در عرق النسا نیز نافع است
و نشان این رگ آنست کہ گرد او باشد و احوط در داغ آنکہ بسیخ آہنی گرم کنند و بالاتر از شتا لنگ
بہشت انگشت داغ دہند در عرض و یک داغ بر بیخ خنصر و بنصر پشت پای دہند خط مانند
و استعمال چوب چینی بشرائط محافظت اثر تمام دارد در ازالہ ہمہ امراض مفاصل و غیر آن
فصل ۵ در دوای دوی آنست کہ رگہای ساق بزرگ و سطبر شود علاجش تنقیہ سودا و بلغم
است و بعد فصد و استعمال دوی رگہای مذکور را فصد کردن تا از ذات آن مادہ برآید و پس از
ظہور خفت سپیدۂ بیضہ بر ساق طلا کنند یا ببندند باعتدال تا مادہ دیگر نریزد **فصل ۶** در
داء الفیل و دوی آنست کہ پای مریض چون پای پیل نماید و علاجش نیز ہمانست کہ بدوالی
گذشت و اگر شدید بود متعرض نباید شد **فصل ۷** در وجع العقب یعنی درد پاشنہ و سبب

بہشت انگشت = ہشت انگشت ۱۲ معلوم
بر رگ عرق النسا = بر بیخ عرق النسا ۱۲
لہذا باین نام خوانند ۱۲
بعد بستن بران تا زانو بیشتر پدید آید ۱۲

اگر زخم بود مرہم نہند و اگر ضربہ باسقطہ بود مایثا و گل ارمنی بآب یا گلاب نہند و آب سرد
ریزند و باشد کہ حجامت کنند و اگر فشاردن موزد بود تدبیرش نیز ہمین است و اگر انصباب
مواد بود اگر مادۂ خون است فصد کنند و اگر دیگر است قی و اسہال باید فرمود و در حار و غن گل
و در بارد روغن بابونہ و فربیون و قسط مالند فصل ۶ در وجع کف الرجل و این مرضی است
کہ کف پای در وکند و پا نہادن متعسر بود و علاجش عدس در سرکہ پختہ ضماد کردن است
و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند باب ۲۴ در حمیات یعنی تپہا و این سہ گونہ باشد
حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی فصل ۱ در حمی یوم و این پنج است کہ بروح تعلق دارد و صالۃ
و در اکثر یک روز زائل میشود لہذا باین نام مسمی است و وی حسب سبب باسمی مخصوص است
چنانچہ غمی و ہمی و فرعی و فکری و غضبی و فرحی و سہری و قشقی و تعبی و استفراغی
و تعبی و عشی و جوعی و عطشی و سدی و استحصانی و تخمی و دورمی و شمسی و ناری
و غذائی و دوائی و زکامی و نزلی و شرابی و زجیری و معنی ہر یک معلوم است
و ہر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تپ می آرد پس اگر تعلق
حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بہمان روح مضاف سازند چون
حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی و از ظہور ضربین در روح ازین
ارواح توان دانست کہ در کدام روح تعلق گرفتہ و علامت حمی یوم علی الاطلاق
آنست کہ حرارت او یکسان بود غیر سوزان بمثابۂ حرارتی کہ از ریاضت می شود
و از آثار عفنی و دقی معرا بود و در اکثر یک شبانہ روز منقضی شود بشرطیکہ منتقل
بحمی دیگر نشود و علاجش ازالۂ سبب است بہر چہ در خور وے بود و بدانند کہ درین تپ
از غذا باز نمانند مگر در تخمی و ایضاً استفراغ نفرمایند مگر در سدی کہ سببش امتلا

سلہ حیات جمع حمی است و ان در اصطلاح اطبا عبارت است از حرارت غریبہ کہ در دل افروزد و باز در عضو دیگر افروختہ شود و از انجا بدل باز آید یا بتوسط روح یا بدون وسیط و آن بر دو قسم است یکی آنکہ باصل خود یعنی روح یا دل عود کند و آن را حمی دوری گویند و دیگر آنکہ بعد از انحطاط بشریان آید و آن را حمی ضربی نامند و ہر یک از ہر دو بر سہ قسم است یومی و خلطی و دقی و ہر یک از ہر سہ بر پنج است کہ بروح تعلق دارد و صالۃ و ہر یک از ہر پنج بر سہ است یومی و غبی و ثالثی و ہر یک از ہر سہ بر دو است خالص و مرکب و ہر یک از ہر دو بر دو است بسیط و مرکب و ہر یک از ہر دو بر دو است مفرد و مرکب و ہر یک از ہر دو بر دو است ساذج و مرکب و ہر یک از ہر دو بر دو است مستدام و منقطع و ہر یک از ہر دو بر دو است کامل و ناقص و ہر یک از ہر دو بر دو است مستوفی و غیر مستوفی و ہر یک از ہر دو بر دو است مستقیم و غیر مستقیم و ہر یک از ہر دو بر دو است محمود و مذموم و ہر یک از ہر دو بر دو است ممکن الحصول و غیر ممکن الحصول و ہر یک از ہر دو بر دو است مطابق مطلوب صاحب و مخالف مطلوب صاحب

بود و در استحصافی که مع دلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثفل موجود باشد و در
ترلی که حار بود و پوشیده نماند که دلک در ریاضت معتدل و استحمام در استحصافی
نفع است و در سدی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سدی
آنست که در عروق ضیقه ماده بند شود اما قشقی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام
و مانند آن هر چه محلل فضول باشد واقع شود خواه بسده انجامد یا نه و زحیری اگرچه بچون دیگر
امراض نیز خالی ازان نیست که احداث تپ مذکور یوجع میکند. یا باستفراغ اما تخصیص او
بذکر یحتمل که بنا بر کثرت وقوع آن باشد یا بنا بر اتفاق **فصل ۲** در حمی خلطی و چون خلط چهار است
بچهار قسم این قسم منقسم شده **قسم اول** در دموی یعنی خونی و این دو گونه است یکی آنکه خون گرم
شود فقط و افزون گردد و تپ آرد بی آنکه متعفن شود **دوم** آنکه متعفن شود و این تپ را
علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی ست سوناخس نامند و نشان این تپ
از آثار غلبهٔ خون یا عفونت آن و ایضاً از ناگسیار بدن تپ و نیامدن عرق پوشیده نیست
و در عفنی تعفن در بول و براز لازم است و کذلک همه اعراض در ثوران بود نسبت
سوناخس و علاج این تپ اخراج خون است بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت
بتطفیه و تصفیه کوشیدن بالجمله افراط تبرید درین تپ منع است تا به لیشر غس نانجامد و در
سوناخس خون هر چند بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون
باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هر چه بلین
طبیعت است باید داد و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر
بیست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیزند
و بدهند و آنجا که سرفه باشد دادن حموضات ضرر دانند و لعاب بهدانه و اسبغل

۱ مطبقه تپی که باز نگذارد ۲ ۱۲
۲ ای نگذاشتن و لازم نماندن ۱۲
۳ همچنان ۱۲

باید آمیخت و شربت بنفشه لعق باید کرد و اگر عوض حموضات چیزی دیگر دهند که هم تپ را
نفع دهد و سرفه را نیز مضر نبود بهتر باشد و درین تپ عناب خیسانیده یا جوشانیده و آب بے
بکرات نوشانیدن و مداومت بران نمودن اثر تمام دارد و خاصهٔ آنجا که تغلیظ مطلوب
باشد و اسبغل فقط در تصفیهٔ خون کفایت دارد و آب آلو نیز نافع تر است و سرفه را هم بسیار
مضر نیست قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب و نشان صفرا و غیره در مقدمهٔ کتاب گذشت
درینجا باید دانست که اگر مادهٔ صفرا داخل رگها عفن شود تپ لازم می باشد و یک روز
درمیان اشتداد میکند و این را غب لازم میگویند پس اگر مادهٔ مذکور در رگها حوالے دل
و معده باشد عوارض مشتد باشند و این تپ را محرقه خوانند و اگر خارج رگها عفن شود
غب دائره نامند پس آنجا که مادهٔ صفرا خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود و ترکیب
او شدید باشد چنانچه امتیاز بینهما نتوان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشدت نبود و شطر
خوانند بالجمله خاصه دائره است که یک روز آید و یک روز نه مگر آنکه دو غب جمع آیند و خاصهٔ
غیر خالصهٔ دائره است که یکروز بشدت آید و دوم روز نیز اندکے تغیر پدید آید اما شطر الغب که
هر دو مادهٔ اش خارج عروق عفن باشد خاصهٔ دیگر است که یک روز آثار تپ بلغم پدید آید و روز
دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زیرا که بلغمی هر روز نوبت کند و صفراوی یکروز درمیان و اگر
هر دو داخل عروق باشند آثار هر دو لازم بود و مع ذلک یکروز درمیان تغیری زاید پدید آید
و اگر صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و درینجا
نیز یکروز درمیان اشتداد آثار لازم است کما لایخفی و این هر سه نوع بشطر الغب غیر خالصه
مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز درمیان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمایند و این نوع بشطر الغب خالصه

---

۱۵۸ تپ غب لازم غب گیرد
۱۵۹ تپ یک روز در یک روز
۱۶۰ تپ دو یک یکی صفراوی مفرد
۱۶۱ تپ یک روز در میان مرکب
۱۶۲ تپ بین بین خوانند
۱۶۳ تپ غب دائره
۱۶۴ تپ غب لازم محرقه
۱۶۵ تپ غب لازم محرقه
۱۶۶ تپ غب لازم محرقه
۱۶۷ تپ غب لازم محرقه
۱۶۸ تپ غب لازم محرقه
۱۶۹ تپ غب لازم محرقه
۱۷۰ تپ غب لازم محرقه
۱۷۱ تپ غب لازم محرقه
۱۷۲ تپ غب لازم محرقه
۱۷۳ تپ غب لازم محرقه
۱۷۴ تپ غب لازم محرقه
۱۷۵ تپ غب لازم محرقه
۱۷۶ تپ غب لازم محرقه
۱۷۷ تپ غب لازم محرقه
۱۷۸ تپ غب لازم محرقه
۱۷۹ تپ غب لازم محرقه
۱۸۰ تپ غب لازم محرقه
۱۸۱ تپ غب لازم محرقه
۱۸۲ تپ غب لازم محرقه
۱۸۳ تپ غب لازم محرقه
۱۸۴ تپ غب لازم محرقه
۱۸۵ تپ غب لازم محرقه
۱۸۶ تپ غب لازم محرقه
۱۸۷ تپ غب لازم محرقه
۱۸۸ تپ غب لازم محرقه
۱۸۹ تپ غب لازم محرقه
۱۹۰ تپ غب لازم محرقه
۱۹۱ تپ غب لازم محرقه
۱۹۲ تپ غب لازم محرقه
۱۹۳ تپ غب لازم محرقه
۱۹۴ تپ غب لازم محرقه
۱۹۵ تپ غب لازم محرقه
۱۹۶ تپ غب لازم محرقه
۱۹۷ تپ غب لازم محرقه
۱۹۸ تپ غب لازم محرقه
۱۹۹ تپ غب لازم محرقه
۲۰۰ تپ غب لازم محرقه
۲۰۱ تپ غب لازم محرقه
۲۰۲ تپ غب لازم محرقه
۲۰۳ تپ غب لازم محرقه
۲۰۴ تپ غب لازم محرقه
۲۰۵ تپ غب لازم محرقه
۲۰۶ تپ غب لازم محرقه
۲۰۷ تپ غب لازم محرقه
۲۰۸ تپ غب لازم محرقه
۲۰۹ تپ غب لازم محرقه
۲۱۰ تپ غب لازم محرقه
۲۱۱ تپ غب لازم محرقه
۲۱۲ تپ غب لازم محرقه
۲۱۳ تپ غب لازم محرقه
۲۱۴ تپ غب لازم محرقه
۲۱۵ تپ غب لازم محرقه
۲۱۶ تپ غب لازم محرقه
۲۱۷ تپ غب لازم محرقه
۲۱۸ تپ غب لازم محرقه
۲۱۹ تپ غب لازم محرقه
۲۲۰ تپ غب لازم محرقه
۲۲۱ تپ غب لازم محرقه
۲۲۲ تپ غب لازم محرقه
۲۲۳ تپ غب لازم محرقه
۲۲۴ تپ غب لازم محرقه
۲۲۵ تپ غب لازم محرقه
۲۲۶ تپ غب لازم محرقه
۲۲۷ تپ غب لازم محرقه
۲۲۸ تپ غب لازم محرقه
۲۲۹ تپ غب لازم محرقه
۲۳۰ تپ غب لازم محرقه
۲۳۱ تپ غب لازم محرقه
۲۳۲ تپ غب لازم محرقه
۲۳۳ تپ غب لازم محرقه
۲۳۴ تپ غب لازم محرقه
۲۳۵ تپ غب لازم محرقه
۲۳۶ تپ غب لازم محرقه
۲۳۷ تپ غب لازم محرقه
۲۳۸ تپ غب لازم محرقه
۲۳۹ تپ غب لازم محرقه
۲۴۰ تپ غب لازم محرقه
۲۴۱ تپ غب لازم محرقه
۲۴۲ تپ غب لازم محرقه
۲۴۳ تپ غب لازم محرقه
۲۴۴ تپ غب لازم محرقه
۲۴۵ تپ غب لازم محرقه
۲۴۶ تپ غب لازم محرقه
۲۴۷ تپ غب لازم محرقه
۲۴۸ تپ غب لازم محرقه
۲۴۹ تپ غب لازم محرقه
۲۵۰ تپ غب لازم محرقه
۲۵۱ تپ غب لازم محرقه
۲۵۲ تپ غب لازم محرقه
۲۵۳ تپ غب لازم محرقه
۲۵۴ تپ غب لازم محرقه
۲۵۵ تپ غب لازم محرقه
۲۵۶ تپ غب لازم محرقه
۲۵۷ تپ غب لازم محرقه
۲۵۸ تپ غب لازم محرقه
۲۵۹ تپ غب لازم محرقه
۲۶۰ تپ غب لازم محرقه
۲۶۱ تپ غب لازم محرقه
۲۶۲ تپ غب لازم محرقه
۲۶۳ تپ غب لازم محرقه
۲۶۴ تپ غب لازم محرقه
۲۶۵ تپ غب لازم محرقه
۲۶۶ تپ غب لازم محرقه
۲۶۷ تپ غب لازم محرقه
۲۶۸ تپ غب لازم محرقه
۲۶۹ تپ غب لازم محرقه
۲۷۰ تپ غب لازم محرقه
۲۷۱ تپ غب لازم محرقه
۲۷۲ تپ غب لازم محرقه
۲۷۳ تپ غب لازم محرقه
۲۷۴ تپ غب لازم محرقه
۲۷۵ تپ غب لازم محرقه
۲۷۶ تپ غب لازم محرقه
۲۷۷ تپ غب لازم محرقه
۲۷۸ تپ غب لازم محرقه
۲۷۹ تپ غب لازم محرقه
۲۸۰ تپ غب لازم محرقه
۲۸۱ تپ غب لازم محرقه
۲۸۲ تپ غب لازم محرقه
۲۸۳ تپ غب لازم محرقه
۲۸۴ تپ غب لازم محرقه
۲۸۵ تپ غب لازم محرقه
۲۸۶ تپ غب لازم محرقه
۲۸۷ تپ غب لازم محرقه
۲۸۸ تپ غب لازم محرقه
۲۸۹ تپ غب لازم محرقه
۲۹۰ تپ غب لازم محرقه
۲۹۱ تپ غب لازم محرقه
۲۹۲ تپ غب لازم محرقه
۲۹۳ تپ غب لازم محرقه
۲۹۴ تپ غب لازم محرقه
۲۹۵ تپ غب لازم محرقه
۲۹۶ تپ غب لازم محرقه
۲۹۷ تپ غب لازم محرقه
۲۹۸ تپ غب لازم محرقه
۲۹۹ تپ غب لازم محرقه
۳۰۰ تپ غب لازم محرقه
۳۰۱ تپ غب لازم محرقه
۳۰۲ تپ غب لازم محرقه
۳۰۳ تپ غب لازم محرقه
۳۰۴ تپ غب لازم محرقه
۳۰۵ تپ غب لازم محرقه
۳۰۶ تپ غب لازم محرقه
۳۰۷ تپ غب لازم محرقه
۳۰۸ تپ غب لازم محرقه
۳۰۹ تپ غب لازم محرقه
۳۱۰ تپ غب لازم محرقه
۳۱۱ تپ غب لازم محرقه
۳۱۲ تپ غب لازم محرقه
۳۱۳ تپ غب لازم محرقه
۳۱۴ تپ غب لازم محرقه
۳۱۵ تپ غب لازم محرقه
۳۱۶ تپ غب لازم محرقه
۳۱۷ تپ غب لازم محرقه
۳۱۸ تپ غب لازم محرقه
۳۱۹ تپ غب لازم محرقه
۳۲۰ تپ غب لازم محرقه
۳۲۱ تپ غب لازم محرقه
۳۲۲ تپ غب لازم محرقه
۳۲۳ تپ غب لازم محرقه
۳۲۴ تپ غب لازم محرقه
۳۲۵ تپ غب لازم محرقه
۳۲۶ تپ غب لازم محرقه
۳۲۷ تپ غب لازم محرقه
۳۲۸ تپ غب لازم محرقه
۳۲۹ تپ غب لازم محرقه
۳۳۰ تپ غب لازم محرقه
۳۳۱ تپ غب لازم محرقه
۳۳۲ تپ غب لازم محرقه
۳۳۳ تپ غب لازم محرقه
۳۳۴ تپ غب لازم محرقه
۳۳۵ تپ غب لازم محرقه
۳۳۶ تپ غب لازم محرقه
۳۳۷ تپ غب لازم محرقه
۳۳۸ تپ غب لازم محرقه
۳۳۹ تپ غب لازم محرقه
۳۴۰ تپ غب لازم محرقه
۳۴۱ تپ غب لازم محرقه
۳۴۲ تپ غب لازم محرقه
۳۴۳ تپ غب لازم محرقه
۳۴۴ تپ غب لازم محرقه
۳۴۵ تپ غب لازم محرقه
۳۴۶ تپ غب لازم محرقه
۳۴۷ تپ غب لازم محرقه
۳۴۸ تپ غب لازم محرقه
۳۴۹ تپ غب لازم محرقه
۳۵۰ تپ غب لازم محرقه
۳۵۱ تپ غب لازم محرقه
۳۵۲ تپ غب لازم محرقه
۳۵۳ تپ غب لازم محرقه
۳۵۴ تپ غب لازم محرقه
۳۵۵ تپ غب لازم محرقه
۳۵۶ تپ غب لازم محرقه
۳۵۷ تپ غب لازم محرقه
۳۵۸ تپ غب لازم محرقه
۳۵۹ تپ غب لازم محرقه
۳۶۰ تپ غب لازم محرقه
۳۶۱ تپ غب لازم محرقه
۳۶۲ تپ غب لازم محرقه
۳۶۳ تپ غب لازم محرقه
۳۶۴ تپ غب لازم محرقه
۳۶۵ تپ غب لازم محرقه
۳۶۶ تپ غب لازم محرقه
۳۶۷ تپ غب لازم محرقه
۳۶۸ تپ غب لازم محرقه
۳۶۹ تپ غب لازم محرقه
۳۷۰ تپ غب لازم محرقه
۳۷۱ تپ غب لازم محرقه
۳۷۲ تپ غب لازم محرقه
۳۷۳ تپ غب لازم محرقه
۳۷۴ تپ غب لازم محرقه
۳۷۵ تپ غب لازم محرقه
۳۷۶ تپ غب لازم محرقه
۳۷۷ تپ غب لازم محرقه
۳۷۸ تپ غب لازم محرقه
۳۷۹ تپ غب لازم محرقه
۳۸۰ تپ غب لازم محرقه
۳۸۱ تپ غب لازم محرقه
۳۸۲ تپ غب لازم محرقه
۳۸۳ تپ غب لازم محرقه
۳۸۴ تپ غب لازم محرقه
۳۸۵ تپ غب لازم محرقه
۳۸۶ تپ غب لازم محرقه
۳۸۷ تپ غب لازم محرقه
۳۸۸ تپ غب لازم محرقه
۳۸۹ تپ غب لازم محرقه
۳۹۰ تپ غب لازم محرقه
۳۹۱ تپ غب لازم محرقه
۳۹۲ تپ غب لازم محرقه
۳۹۳ تپ غب لازم محرقه
۳۹۴ تپ غب لازم محرقه
۳۹۵ تپ غب لازم محرقه
۳۹۶ تپ غب لازم محرقه
۳۹۷ تپ غب لازم محرقه
۳۹۸ تپ غب لازم محرقه
۳۹۹ تپ غب لازم محرقه
۴۰۰ تپ غب لازم محرقه

موصوف است فائده عسب خالص لازم زیاده از یک هفته و عسب خالص دائر زیاده از بیست نوبت که دو هفته باشد نمیماند بشرطیکه سودته بیرفشود علاج ظاهر است که مادهٔ صفرا محتاج تبرید و ترطیب است و مقتضی تنقیه اگر طبع قبض باشد لیکن نباشد که در انجاکه ماده داخل رگها بود افراط در تبرید نشاید کرد و بنضج مادّه بیشتر مراعات باید نمود مگر در محرقه صفراوی که تبرید کثیر مطلوب است تا بدق مینجامد الا در محرقه که مادّه در آن نسبت بحرارت غالب تر باشد باید که در اینجا نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و درین تپ اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجو رست خاصه وقتیکه ماده داخل گهایو اما چرائی که در دموی کنند بفصد در اینجا توان کرد و خون باید گرفت اما کمتر پس از نضج صفرا و منع از فصد در صفراوی که گفته اند بر تقدیریست که صفرا خالص بود و خون غالب نباشد و بدانند که در حمیات دائره اگر ممکن باشد روز نوبت خذا نباید داد و هرگاه سرما و لرزه آغاز کند سکنجبین در آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا بقی برآید و اگرچه نه برآید بقوت تهوع البته تحلیل میابد و لرزه ساکن میشود و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و پایها بمالند تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و سکنجبین درین وقت نیز موافق است و استفراغ حسب میل ماده درین وقت باید کرد مثلاً اگر باغثیان بوده مانعی نبود قی فرمایند و اگر با قراقر امعا بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول بود و فراغت نیابد مدرات نوشانند و اگر با ندا وت پوست بود و عرق خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل ماده بهیچ جانب نبود اسهال اوفق است و در تپهای گرم اولی تر است که ترنجبین ندهند مگر همراه آلو یا تمرهندی و تا که کار از آب فوا که گشاید چیزی دیگر داون نشاید بجز ملین مبارک و آنجا که صفرای خالص نبود پیش از نضج مسهل ندهند بلکه ملین هم ندهند مگر آنکه مادّه هائج بود و هر چونکه بلغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند

سکنجبین ساده و لعاب
اسبغول و اوشنیم و شربت نارنج و شیره
فرو دانندان بجب حاجت توان داد و خاصه
برای اطفای حرارت دل و شربت صندل و شربت
تخم خیار و خرفه و تخم کاهو و تخم بادرنگ
و تخم خربوزه و تخم کدو و شربت لیمو و نارنج
و شربت انار و شربت سیب و شربت بیدمشک
و شربت عناب و شربت سکنجبین و شربت
بنفشه و گلقند و شربت بنفشه و گلقند
و شربت بنفشه و گلقند و شربت بنفشه و گلقند
و شربت بنفشه و گلقند و شربت بنفشه و گلقند

مگر آنکه بلغم شور باشد که در آنجا بجز تبرید نباید کرد بالجمله در علاج تپ تا جنس و فصل و قوع
و ترکیب کما حقه مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار نافع است
و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق است
در عاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطسهٔ متواتر و غشی و مانند آن و قئ بیرون
از محلش جویند بارعایت تب و محافظت قوانین و نوعیست از صفراوی که درون گرم بود و بیرون
سرد و این نیز مسمی است به لیفوریا و نشان وی لزوم تب است و بنوبت غب مشتد شدن
و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غیر خالصه است
و سکنجبین با گلقند نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش
از حمی غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم در حمی بلغمی و مادهٔ
وے اگر داخل رگ عفن شود لشقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و نواحی
دل و معده باشد ایضاً مسمی است بمحرقه اما در محرقهٔ صفراوی و محرقهٔ بلغمی از ظهور آثاریکه بهریک
مخصوص شده فرق بین ست و اگر خارج رگها عفن شود نائبه نامند و مواظبه خوانند اما
لشقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه فاتر شود لیکن محسوس نباشد فتور او نائبه هر روز یکبار دو بار
فردا نگیرد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وے پدید آید
و هر چونکه باشد این حرارت بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا به قشعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه برد
شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وے کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره
و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی زوفا
پخته باشند و کشکاب که در وے قدرے بادیان و نخود مطبوخ بود همیدهند و کذلک

۱۲ قرص گل کنه پیما ۱۲ طب اکبر
نافع باشد و صفت آن طبا شیر ۱۲
سنبل الطیب هر یک دو درم
سکنجبین سه درم گل سنخ هر دو درم
هر یک چهار درم بگلاب قرصها بندند
۱۲ انقاء از محلش ۱۲ قولنج
اگر عرق مفرط آید و خواهند که
نیرو دارند بایه که جامه بسیار نکند
هوای خانه خوش نماند و عرق
از روے پاک کنند بیشتر آید و اگر بخیان گذارند
گرد پاک کنند بیشتر آید و اگر بخیان گذارند
صنع عمل کرده باشند طلا نمایند دوست و
شود و اگر اعضاء بلغم شور بیدا الافراط
بایی در بر
بازو دارد و اگر بیماری گذارند در اطراف
تنگ بسیار و پیشانی گذارند
و پیشه بسیار سکنجبین از تر کرده و در بینی نهند
آن در بینی بیمار بیدا کرده و در بینی نهند
آب در بینی بیمار بیدا کرده و در بینی نهند
بسینی که از الم او خبر باشد و یا تا دام حاجت
بعمل آرند و در حلق بنفش باید دو بوسیده و اندرون
دوم او عفن که از روغن بنفشه ساخته باشند عالم
و اگر بنفشه و خطمی و خشک کوفته بوم او عفن نرم شده
استعمال نمایند سخت صواب باشد
بکلی حلو اگر از سکنجبین و مغز کدو بیخار و روغن
بادام ساخته باشند و دون از الم او میماید و اگر
عطسه تولد کند چشم و بینی و پیشانی بیمار بمالند
و آروغ او رند و قطره چند بر قفا بنفشه بچکانند و خرقها و ندگرم کرده
در گوش چکانند و خرقها و ندگرم کرده
پس گردن نهادن سود مند است
و در غشی آب سرد بروی و سینه زنند
و گلاب با صندل و کافور بیامیزند و
اگر بسکنجبین باب گرم از حلق بیرون
از دو چیز نیکا محل شود یا ماده از
قی معده زدوده شود و طبع اجابت
کند باقی بار گردد و چون بهوش آید
پرسند جو و انار روا نبود ۱۲ اکبر
۱۲ طب اکبر

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز نوبت
و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هرچه بآسانی برآید بهتر است مبالغه نباید کرد
و گاه و گاه انیسون همراه گلقند خوردن و پودینه و مصطگی خائیدن لازم دانند و بعد نضج تمام
مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دوای تر بدبقدر حاجت دادن و صبح
نضج در هم گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع است گبشر طیکه
رفع قبض مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز است و آنجا که دماغ ضعیف
بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ قرص گل اثر تمام دارد و اگر نا نخواه کوفته بیخته با شهد
آمیزند و سه درم بدهند تپ بلغمی کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع گردد و غاریقون
یک درم با عسل همین عمل کند و در تشنه بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نائبه
کنند نتوان کرد و خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد و نوعیست از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و بیرون گرم و این را حمی انقیالوس گویند و نوعیست ازان که درون گرم بود
و بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نائبه افتد و طریق علاجش همانست
که گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی
دیگر است از بلغمی که در وی حرارت در برودت معا محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگر است
که برودت در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه با دوار افتد بی حرارت و این هر دو
نام ندارد و نوعی دیگر است که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند و نوعی
دیگر ضد آنست و این را لیلی نامند علاج اینهمه تلطیف خلط است و جز آن که گذشت قسم چهارم
در حمیات سوداوی و این را نیز اگر مادهٔ وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و نشان
وی لزوم تپ است و مع ذلک دو روز در میان داده مشتد شدن و اگر خارج عروق

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز نوبت
و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هرچه بآسانی برآید بهتر است مبالغه نباید کرد
و گاه و گاه انیسون همراه گلقند خوردن و پودینه و مصطگی خائیدن لازم دانند و بعد نضج تمام
مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دوای تر بدبقدر حاجت دادن و صبح
نضج در هم گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع است گبشر طیکه
رفع قبض مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز است و آنجا که دماغ ضعیف
بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ قرص گل اثر تمام دارد و اگر نا نخواه کوفته بیخته با شهد
آمیزند و سه درم بدهند تپ بلغمی کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع گردد و غاریقون
یک درم با عسل همین عمل کند و در تشنه بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نائبه
کنند نتوان کرد و خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد و نوعیست از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و بیرون گرم و این را حمی انقیالوس گویند و نوعیست ازان که درون گرم بود
و بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نائبه افتد و طریق علاجش همانست
که گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی
دیگر است از بلغمی که در وی حرارت در برودت معا محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگر است
که برودت در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه با دوار افتد بی حرارت و این هر دو
نام ندارد و نوعی دیگر است که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند و نوعی
دیگر ضد آنست و این را لیلی نامند علاج اینهمه تلطیف خلط است و جز آن که گذشت قسم چهارم
در حمیات سوداوی و این را نیز اگر مادهٔ وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و نشان
وی لزوم تپ است و مع ذلک دو روز در میان داده مشتد شدن و اگر خارج عروق

بود در ربع دائر خوانند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب روز
ترک چهارم روز است ربع مینامند و بهمین قیاس مینمایند اسامی این حمی را که تسمیه وی
باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر همه مکسور الاول
و زیاده برین نیز مشهود شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت باخوانش و ربع از
دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سودای طبیعی بود و تقدم تناول چیزهای سودا افزا
و صغر نبض بران گواهی دهد دوم آنکه از سودای غیر طبیعی افتد و چون متحقق است هر خلط که
بسوزد سودای غیر طبیعی میشود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی
و ظهور آثار هریک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی باحرارت میباشد و زود
میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در پنج و شش
نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که روز نوبت
خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هر چه از جنس میوه تر باشد
و انچه باد انگیزد و هر چه گرم و خشک و انچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن در نضج کوشند
و چیزهای مرطب غذا گردد و دوا. و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات و در دموی
فصد فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از نضج مگر در صفراوی
و آنجا که خون سرخ و صاف برآید نشاید گرفت البته و از انکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت
باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر هر ماه فصد اسیلم کردن و خون اندکی گرفتن در روز نوبت
سه گهڑی پیش از آمدن تپ مجمه بر سپرز نهادن و بسیار مکیدن ظاهر النفع است فائده حمیات که
بترکیب افتد کثیر اند و باهمی علیحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و ازینها آنرا که
بلا نظام اند مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن

(۱) در ربع دائر خوانند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب روز ترک چهارم روز است ربع مینامند و بهمین قیاس مینمایند اسامی این حمی را که تسمیه وی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر همه مکسور الاول و زیاده برین نیز مشهود شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت باخوانش و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سودای طبیعی بود و تقدم تناول چیزهای سودا افزا و صغر نبض بران گواهی دهد دوم آنکه از سودای غیر طبیعی افتد و چون متحقق است هر خلط که بسوزد سودای غیر طبیعی میشود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و ظهور آثار هریک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی باحرارت میباشد و زود میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هر چه از جنس میوه تر باشد و انچه باد انگیزد و هر چه گرم و خشک و انچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن در نضج کوشند و چیزهای مرطب غذا گردد و دوا. و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات و در دموی فصد فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از نضج مگر در صفراوی و آنجا که خون سرخ و صاف برآید نشاید گرفت البته و از انکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر هر ماه فصد اسیلم کردن و خون اندکی گرفتن در روز نوبت سه گهڑی پیش از آمدن تپ مجمه بر سپرز نهادن و بسیار مکیدن ظاهر النفع است فائده حمیات که بترکیب افتد کثیر اند و باهمی علیحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و ازینها آنرا که بلا نظام اند مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن

(۲) و ظهور آثار هریک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی باحرارت میباشد و زود میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هر چه از جنس میوه تر باشد و انچه باد انگیزد و هر چه گرم و خشک و انچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن در نضج کوشند و چیزهای مرطب غذا گردد و دوا. و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات و در دموی فصد فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از نضج مگر در صفراوی و آنجا که خون سرخ و صاف برآید نشاید گرفت البته و از انکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر هر ماه فصد اسیلم کردن و خون اندکی گرفتن در روز نوبت سه گهڑی پیش از آمدن تپ مجمه بر سپرز نهادن و بسیار مکیدن ظاهر النفع است فائده حمیات که بترکیب افتد کثیر اند و باهمی علیحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و ازینها آنرا که بلا نظام اند مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن

(۳) چون شیر و جغرات و شفتالو و انگور و

(۴) واگر مجمه ناری نهند بهتر باشد و

(۵) و در اربعه اسهال بهم حاصل کند و در

(۶) ربع صفراوی بسطوخ خیارشنبر و

(۷) و شاهتره باشد تنقیه نمایند و اگر ربع

(۸) و حب افتیمون استعمال نمایند و اگر

(۹) ربع سوداوی بود و تدبیر او چنین

(۱۰) بتنقیه بلغمی نخست و مسهل قوی در زمستان فرمایند و

(۱۱) بدفعات دهند و اگر ذاتی طب الاکبر

(۱۲) طب اکبر مسئله قوله تنقیه نمایند

(۱۳) حسب الخلط پس در ربع دموی

(۱۴) تنقیم سودا باسهال مادر ایجمین کرا زیاده قوت

(۱۵) داده باشند بنوشانند و گلاب

(۱۶) فخر سودا بود و شیره انجراره بنوشانند چون

(۱۷) بنفشه و شاهتره و خیارشنبر و در بنجبین بطبوخ ساخته

(۱۸) خیارشنبر و در بنجبین بطبوخ ساخته

(۱۹) و در اربعه اسهال بهم حاصل کند و در

(۲۰) ربع صفراوی بسطوخ خیارشنبر و

(۲۱) و شاهتره باشد تنقیه نمایند و اگر ربع

(۲۲) و حب افتیمون استعمال نمایند و اگر

(۲۳) ربع سوداوی بود و تدبیر او چنین

(۲۴) بتنقیه بلغمی نخست و مسهل قوی در زمستان فرمایند و

(۲۵) بدفعات دهند و اگر ذاتی طب الاکبر

موجود باشد که تپی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ بگذارد دیگر تپ سر برآرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ معاً گیرند خواه ترک اینها معاً باشد یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش بتأمل نمایند تحقیق نموده و هر چه غالب باشد ازالهٔ آن بیشتر مرعی دارند **فصل ۳** در حمی دق و وی آنست که حرارت غریبه باعضای اصلی خصوص بدل آویزد و رطوبات طبیعی بدن را بشروع در افنا نماید و این تپ تا گه در ابتداست بجز دق ویرا نمی خوانند لیکن چون بدرجهٔ دوم رسد و گدازش در اعضا افتد ذبول نامند و چون ازین هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد مغتت و مخشف گویند و درین وقت تدارک مشکل است و علامت دق مفرد آنست که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن غذا برافروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت و عظم نماید و چیزے در بول پدید آید علاج بتر طیب و تبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا و ادویه و هوا و دوا و شیر خر و دوغ درین تپ نافع است اگر با تپ دیگر یار نبود و طریق شربت اینها از مطولات جویند و درین مرض مهما امکن بمقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات تر طیب و اگر ناممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هرگاه ضعف پدید آید ماء اللحم نیکو چیزیست و بدانکه مرضیست مشابه بدق که اطبا آنرا دق الشیخوخت نامند و دق اللحم خوانند و وے آنست که حال جوان مشابه پیران شود و حال پیران خراب تر ازانکه بود گردد و بی حرارت و وی بیشتر پیران را افتد و بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سرد شدن دل است از افراط تبرید و حمیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بموجبی دیگر و علاجش تعدیل مزاجست باستعمال انچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه غسل لیسیدن نافع است و اگر مستحکم شود متعذر العلاج است اما دوست از قدیم هرگز ندارند که بهلاک عاجل تمام و ورق زر سودمند است

خصوص همراه عسل یا جلاب[۱۱] ماء اللحم نیز و زرده بیضه بدستور **فصل ۴ در حمی جدری**[۱۲]
وحصبه ونشان اینها تاسه[۱۳] عظیم است و در دپشت و خارندگی بینی و امدن اشک و ترسیده
بیدار شدن اما تپ حصبه تاسه ناک تر باشد و درد کمر درین کمتر بود نسبت بحمی جدری و علاج
این تپ قبل از بروز جدری و حصبه خون[۱۴] کم کردنست و تلیین نمودن و بشربت عناب
مداومت کردن اما بعد بروز اصلا تنقیه نشاید کرد و همدران کوشند که بتمامه برآید
و این چنان باشد که بدن بجامه میوشند و آب سرد جرعه جرعه بمیدهند و خاکشی در فرش باشند
و در آب جوشانیده زیر جامه بدآرند[۱۵] **فصل ۵ در حمی وبائی و این تپی ست مهلک که در**
هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون برنیامده به تنقیه[۱۶] و تلطیفه کوشند و دل و دماغ را قوت دهند
و بعد ظهور طاعون بمعالجه وی که گفته آید رجوع نمایند **باب ۲۵ در اورام و ثبور ظاهر بدن**
و انچه بظاهر تن تعلق دارد **فصل** اورام و مانند آن ورم خرد مسمی است به ثبور و اورام
اقسام است و هر قسمی نامی دارد چنانکه بیاید بدانکه فلغمونی[۱۷] ورم غلیظ کثیر العظم دموی ست
که با وجع و ضربان شدید باشد علاجش فصد است و در ابتدا تضمید روا دعات چون
صندل و نوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن و
تزائد قاری مرخیات چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن
بار و اوع و در انتهای مرخیات و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو
و جز آن بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال
نمودن و آنجا که مادّه تحلیل نیابد و رو می بجمع آرد و چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان
و انجیر و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود و پس اگر خود بشگافد فبها و رنه چیزی مفجره یعنی
شگافنده چون سرگین کبوتر و اشق برنهند یا آهن سرد نهند و بعد فصد اگر به تلیین

ای جلاب دم الاصلین
سکنجبین با شکر را گویند
داده و منعقد کرده باشند و ابقا
و دوال معلوم و جعبه بفتح جیم
معلوم و ضم آن ۱۲ اصد و دوالامر ض
اضطراب و بیقراری ۱۲ ابان
ای اضطراب ناک تر ۱۲
ای مهوع تر ۱۲
دمعنای دبا فساد هوا است ۱۲
ای ورم خرد مسمی
ازطرف مخالف ۱۲
پسماند ۱۲
ای مرخیات
ای مهوع تر ۱۲
ای مرخیات
ای مهوع تر ۱۲
ای مرخیات
ای مهوع تر

حاجت آید بمطبوخ فواکه یا ملین مبارک توان داد فائده انچه گفته شد در سائر اورام
همین قاعده را مرعی دارند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیس باشد استعمال ردادعات
جائز نیست سقاقلوس ورم خبیث عظیم است که عضو را می میراند و سیاه و فاسد میگرداند
وعلاجش قبل ازانکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدن است واز نفس عضو خون کشیدن
وبعد گرفتن خون آرد گرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد ظهور سیاهی در عضو
بلا تمهل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین مجوز نیست
واگر عضو قابل قطع نبود حرق آن واجب دانند و تا که سقاقلوس مستحکم نشده و غائر نگردد
نیز نامند حمره ورم صفراویست که بپارسی سرخ باد گویند پس اگر صفرای خالص
است حمرهٔ خالصه نامند و وی سوزان و درخشان و سهاعی باشد و زرد رنگ و اگر مرکب
باخونست سریع السعی نبود و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیهٔ صفرا نمایند
وادویهٔ سرد و تر طلا فرمایند همه وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیهٔ صفرا نمایند
و در تضمید قاعدهٔ فلغمونی مرعی دارند باغبار اوقات حمره بپارسی آتشک گویند و این جهاست
که پنداری باشند و سرخ و با درد قوی میبود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیهٔ صفرا است و اگر خون
غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی برآنند که خون آنقدر گیرند که غشی افتد و این دو اطلا نمایند که مخصوصست در وی سر که بر زمین گرم اندازند تا که بجوشد پس برگیرند و کافور آمیزند و طلا سازند و اگر
گل ارمنی یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد نملهٔ وی بثره باشد یا بثور که با حرقت شدید و حمامی
بود از جای خود تجاوز نمیکند پس اگر مادهٔ صفرای خالص ست نملهٔ ساذج گویند و اگر با خون
مختلط باشد متاکله خوانند و ساذج آن بر ظاهر پوست باشد و متاکله در پوست و گوشت
بهر دو سرایت کند و علاجش حسب سبب نمایند و اطلیهٔ حمره نافع است و دواء النرد حوالی این ضماد نمایند

وتدارک جراحت بمرهم اسفیداج فرمایند جاورسیه بثور صغار گاورس مانند است که سرش سرخ پیدست
وبخش سرخ باشد ومتفرق برآید علاجش تنقیه صفرا و بلغم است وپوست انار بگلاب وقدری
سرکه طلا کردن وفصد اگر حاجت آید مجوز است نار فارسی بثره پرآب رقیق شدید الحرقه
وکثیر الحکه است که چون برآید زود خشک ریشه گردد وپیش از بروز او خطوط سرخ طاوسی در آن محل
پدید می آید واین را هم آتشک گویند وبعضی حمره نامند وعلاجش فصد است وتنقیه صفرا وتضمید
مروارسنگ بگلاب یا مازو بسرکه سائیده ونقاطات ثبور کبار مشابه آبله است که از سوختن می افتد
ودر وی اکثر آب رقیق میباشد وگاه خون رقیق وگاه بمجرد ریح غلیظ هیچ نباشد ودر بخالت مسمی است
به نفاخات نیز وعلاجش فصد وتغلیظ خون است وبعد از انکه نقاطه بعظم خود برسد باید که
بسوزن زرین بشگافند وبرداشت طلا نمایند شری ثبور مسطحه بسرخی مائل است که بعضی از وی
خرد بود وبعضی بزرگ واکثر دفعة می افتد باخارش وکرب واگر رطوبت از وی برآید دلیم خوانند
ودی اکثر دموی بود وگاه بلغمی آثار هر یک بین است وعلاجش در دموی فصد است وتلیین
وتضمید سرکه وگلاب در وشن ودر بلغمی تنقیه وتقطیع بلغم وشری بلغمی را بعضی بنات الیل ماشرا ورده
که از صفرا وخون پدید آید در روی ونشان وی اینست که روی بغایت سرخ باشد ودر وکند
وضربان وسر وگوش وبینی وخساره وجبهه منتفخ نشود وعلاجش خون کثیر گرفتن ست وبعد آن
طبیخ را نرم کردن ووقت تلیین بر حلق وسینه سبز وات ضماد نمایند تا ماده از روی بسینه نریزد
وطبیخ سی دانه عناب بسکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد طاعون ورمیست که گاهه
در ایام وبا پدید می آید وحرقت شدید لازم آنست ورنگش سرخ میباشد یا زرد یا کبود یا سبز
یا سیاه وهر یک بترتیب بدتر است علاج در تبرید وتقویت دل ودماغ مبالغه نمایند
ونواحی ورم چیزهای سرد طلا نمایند نه پرنفس ورم وبرنفس ورم شرط زنند عمیق وبآب گرم

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه استلای خون باشد فصد مجوز است خاصة که اول شرط
بر ورم زده باشد او رام مغابن ورم غیر سمی است که در بغل یا پس گوش یا بن ران
پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پای پدید می آید
و مانند آن جدوار طلا کردن کافیست و محتاج تنقیه نیست و اگر بدون آن بود از دفع
اعضای رئیس ماده را ادویهٔ مرخیه ضماد نمایند و قطعاً روا دعات دیگر او رام بی سیمت که در ابتدا
استعمال روا دعات در آن لازم است و چون ماده روی بجمع آرد منضج و تفجیر کوشند آکله پیاپی
خوره گویند و خاصه ویست که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلاً اگر صبح در عضوی
پدید آید تا شام بقدر فلوس خیار شنبر وسعت میگیرد و علاج کردن آن داغ دادنست و مع ذلک
گل ارمنی با سرکه حوالی آن طلا ساختن و تنقیهٔ بدن بمبالغه نمودن و بسرکه و آب یا بشراب
جراحت را شستن و اگر سودند هد بر نفس آکله داغ دهند بروغن کنجد بدینوجه که روغن کنجد
سخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بینداز ند دمل نرم
معروف ست علاجش تنقیهٔ خون و دیگر اخلاط است و سکنجبین خوراندن و از ابتدا تا سه روز ادویهٔ
نهادن و روز چهارم اسبغل بسپیده تخم مرغ سرشته ضماد نمایند و چون روی بجمع نهد بپزند و بشگافند
و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند ادویهٔ منضجه انجیر و علک کوفته ضماد نمایند دیگر خمیر
گندم باندک نمک و روغن کنان و عسل آمیزند و بر نهند ادویهٔ مفجره خمیر ترش و تخم مرو سرگین
کبوتر و آهک آب نارسیده بزرده تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بدانند که شگافتن
باهن بهتر از شگافتن بدد است فائده اگر همان روز که دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد
یا سپیدهٔ مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود و وبیله دوی دریست بزرگتر از دمل که درد نکند و عامت
که بر ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که مادهٔ او مختلف الالوانست و متنوع الاقوام

سلاء ای از نخس — طاعون نیست ۱۲ — سکه بغل سفیر — دل است و پس گوش — سفیه دماغ و بن — ران سفیه و مغ — جلوهست ۱۲ الکذا — سکه بی — سفیه ریش و زهره ریش

یا بضم ریش و زهره ریش — کهنه که بادیم بود ۱۲ الکذا سکه — قرآدویه م آرنجیه چون سفوف شود — خطوط هم آدویه و غن بنفشه — دموم پیسه سرشته ضماد سازند — ۱۲ طب اکبر شه ۵ آکله بالف — و کسر کاف و فتح لام و ها ۱۲ — ق بکسر سکه دمل بالضم — و التشدید جمع آن دمامیل — آمده و آن بزرگ

بفصد یا حجامت ۱۲ — بسهلات ۱۲ — بر الی سکنجبین حدت خون ۱۲ — یعنی شگافتن ۱۲ — باستهال و اخراج خون ۱۲

می برآید همچون گل سیاه و ریزهٔ سفال و ریزهٔ ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه و تلطیف
تدبیر مرهم و اخلیون ضماد کردنست و بعد نضج شگافتن و باید که ماده را بدفعات برآرند
زیرا که یکبارگی برآوردنش اکثر غشی می آرد و بعد پاک کردن از ریم پنبه کهنه دران
پر سازند تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در اعضای افتد هریک در محلش
گذشت خراج و آن نیز ورم بزرگ است که میل بجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله
گذشت فائده آماس تا پخته نشود نشگافند و بهترین محل شگاف آنجاست که بلند
شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق پائین تر بود تا ماده خوب برآید او ذیما ورم نرم
سپید رنگ است که بی حرارت و بیدرد باشد و بتازی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه
بلغم است و نطرون با آب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب
نیز کافیست نفخه ورم ریحی را گویند و نشان وی بادی است و بعد غمز بهمچنان بحالت خود
برآمدن بمثابه مشک پر باد علاجش از چیزهای بادانگیز پرهیز بایست و شکننده باد خوردن
و بگاو رس تکمید کردن و طلای او ذیما بکار بستن سلعه ورم غلیظ غیر صلب است که زیر پوست
از حرکت باد ان حرکت میکنند در محلش و وی اقسام است شحمیه و عسلیه و اردیه و شیر از یه و علاجش
تنقیه بلغم است و واخلیون و ائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد ادویه متعفنه گذارند تا بپوساند
یا شق نمایند پوست را و سلعه را برآرند باحتیاطیکه میدانند غدد و عقد فزونیهای صلب است
که بر ظاهر بدن افتد و فرق درین و در سلعه آنست که اینها سخت میباشند و کلان نمیشوند و اگر
کثیر المادة باشد در جنب او دیگر غدد و پدید می آیند بخلاف سلعه که کلان میشود و بهیچ حال خالی از ورمی
نمیباشد و علاجش واخلیون نهادنست و قطعهٔ ثقیل اسرب بستن فوجشلا و ریمکه در اعضای
غددی پدید آید و از جنس طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت خنازیر

سلعه قولنجیه بیشتر نیکنند
اسفیدباج کرده با بیدمشک گرفته
و سپستان و بیخ و انجار کرده
اطراف پوست را دوا نرقی نامی
باشد می بهتر از سپستان است
چون ماده نضج شدن خواهد
خطمی و تخم کتان و شیرخشت
و عناب ضماد نمایند و بهترین
داروی بیخ سوسن است
سلعه اورذیا بضم اول و سکون ثانی
تخم بیخ و فتح میم و سکون ثانی
سپیدار نرج بیدمشک خرنج
عضو را بروغن سپستین منضج
بابونه و اسپستین منضجات
اورذیا از طبیعت منضج نامند
سلعه قولنجیه چونکه
طب اکبر ۱۲ خنازیر
بچون حبوب غلیظ باشد
و لهذا این را بدین نام خوانند
گرفتن باشد ۱۲ گذاردن طب اکبر ۵۸
شیرازیه از انکه ماده
سپیده و غلیظ باشد
نشاپیشتر از دیگر
در فارسی نان گردنده
سلعه بیضه حبوب غلیظ ۱۲
طب اکبر ۵۸ خنازیر
جمع خنزیرست و این
ورم را خنزیر از ان گویند
که او خنزیران را بسیار شبیه
افتد ۱۲ طب اکبر

همچون سلعه بود در نتو و قبول غمز مگر آنکه خمازیر نسبت به سلعه میل به سختی دارد و بیشتر در گوشت نرم
پدید می آید خاصه در گردن و بغل و علاجش تنقیهٔ بلغم است و داخلیون نهادن و بهتر تنقیه بهتمرهندی
بسملا تنکا و تقیات ۱۲
چیزهای حب خیزران و حب صبر و اصلی و اطریفل غدد و سقیروس ورم صلب را گویند و علاجش
بفتح شین معجمه و فتح قاف ۱۲
تنقیهٔ سوداست و مرهم داخلیون نهادن و باشد که از بلغم یا از ترکب سودا و بلغم افتد و صلابت
دریں نسبت بسوداوی کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب الخلط و بعضے ازین عدیم الحس باشد
و بعضے ذی حس و انچه ذی حس باشد والم کند مسمی است به سقیروس غیر خالص این را تدارک
توان کرد بخلاف عدیم الحس که لاعلاج گفته اند سرطان ورم سوداویست که شدید الصلابة
نیست صحت برائے او ۱۲
و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و سطش آگنده و در عضو فرو رفته بود و در نواحی آن رگهائے
سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیهٔ سوداست بتدریج و در اصلاح
لهذا ازین نام مسمی گردید ۱۲ چند نوبت ۱۲
مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا ادویات ضماد کردن تا متقرح شود و بعد تقرح انچه
چون حقا که حجر الرحی و حقا که اسرب و روغن گل و آب کشنیز تر و عنب الثعلب ۱۲
مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود بکار برند چون سپیدهٔ ارزیز و توتیای مغسول و جزآن
بروغن گل آمیخته عرق مدنی بپاره‌ی رشته گویند و علاجش در ابتدای ظهور فصد است
در هم نمودن ۱۲
و بعده بر نفس و رم زلو نهادن و تنقیهٔ سوداست و تر طیب نمودن و صبر با آب کشنیز تر
بمطبوخ افتیمون وغیره ۱۲
و آب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در دفع این مرض مخصوص است اول روز نیم درم صبر در
آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح آن بنوشانند فقط یا بقند و روز دوم یک درم صبر
کنند و روز سوم یکنیم درم سه روز کافیست و چون رشته سر برآرد بر قطعهٔ اسرب
پیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی ورم روغن مالند و آب گرم بمثانهٔ بزیا گاؤ
نهاده تکمید نمایند و احتیاط ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد بشگافند در طول تا که مادهٔ
فاسد جمله برآید پس باندمال کوشند و معجون قنبیل بخاصیت دافع این علت است

سلعه قولنج ایلیون یعنی ورم خایه‌ها صفت آن روغن زیت کهنه‌ی تا چهل درم را سنگ بسته در
یک تخم خطمی بیمغز تخم او جلیم تخم کتان یک تخم خطمی بیمغز تخم او جلیم تخم کتان
شبه در آب گرفته و صباح لعاب یک تخم خطمی بیمغز تخم او جلیم تخم کتان
غلیظ ازان یکدرم نرم درم را سنگ بارید ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم
گذارند و چون خوب حرکت پیدا کند روغن را بسته شود
روغن بام درم را سنگ بسته شود روغن سیاه گردد و ظرف را
پس از انکه روغن سیاه گردد و ظرف را از آتش فرود آرند و لعاب دران انداز نرم نرم
بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرو گیرند درم را نیز
تا آزمائی نیکی حاصل آید ۱۲ بقائی سلعه قولنج
چیز زان صفت آن سقوینا هاو شیر هریک
یک مثقال شیح حنظل یکدرم و نیم زنجبیل و نیم
نیم اماج فقوا شیر
درم را از زوت چهار درم
درم موصوف بهفت درم را کوفته بیخته بآب گرم
حب سازند شربت یکدرم ۱۲ بقائی سلعه
و اجب و اصلی صفت آن سنبل سیلیخه حب بزان
اسارون عود بسفائج مصطگا دارچینی از هریکی
یک درم بکنند

جذام علتی ست که هیأت اعضا را فاسد میسازد و بغایت وبین شدن بینی و گرفتن آواز و مشابه شدن وجه بشیر خاصهٔ ایست واین را داء الاسد نیز گویند و علاجش تنقیهٔ بدن ست بفصد ها و مسهلهای متعدده و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذا گ و سعوطاً و مروخاً و بهترین اغذیه شیر گوسپند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند بهتر والا بانان نیز شاید خورد و هرچه سودا افزاست ترک نمایند و از معالجهٔ این ملول نشوند که بعد دیر علاج مے پذیرد و سعفه قروحیکه بیشتر در سر و روے پدید مے آید و وے اگر تر باشد زرد آب ازان برآید سعفهٔ رطب نامند و شیر پنجه گویند و اگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سعفهٔ یابس نامند علاج در رطب فصد نمایند و بعده بطبیخ هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و زرد چوبه و پوست انار و مروارید سنگ و حنا با ریگ ساخته بسر که و روغن گل طلا سازند و در یابس تنقیهٔ سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و طلاءً و سعوطاً نوعی ست از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابرنامند و نوعی ست که آنرا عنجبر گویند و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا تینی نامند و نوعی ست که آنرا سعفهٔ حمراء گویند و نشانش آنست که چون سر ترا شند پوست سرخ شود و قدیر همه تنقیهٔ اصلاح است جرب بپارسی کرنامند و وی خارش مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرد آب ازوی برآید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس بترطیب کوشند ظاهراً و باطناً و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و آب گرم غسل کردن و روغن گل بسر که مالیدن مجرب است و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعده بسبب غلبهٔ خلط مسهل دهند و زنهار ادویهٔ حار طلا نسازند حکه خارش بی ثبور ست و علاجش همانست که در جرب یابس گذشت و حکه که در اعضای مخصوصه افتد

سعفه بفتح سین و سکون عین مهملتین ۱۲

بعجز ۱۲ بعجز ۱۲ بعجز ۱۲

در مجلش گذشت و برای حکه قبل و دبر حلبه و تخم کتان بعسل جوشانیده و خرقه بدان آلوده برداشتن
سودمندست فائده جرب حکه و شری که اطفال را افتد بعد اخراج خون بحاجم یا علق بطبیخ
گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدن بشویند و روغن بر بدن طفل بمالند
و تدبیر دوا به نماید حصف بفتح حا و صاد مهملتین ۱۲ شور خرد سرخ است که باخارش شدید و خلش باشد و آنرا شوکے
نیز گویند و علاجش بعد فصد و استعمال صفرا نمک و خیار بسر که مالیدنست قوبا بیماری کریون
زیرا که وی مثل خارے خلد ۱۲ بضم خا و تشدید را
و بهندی داد نامند و وی خشونتی ست وی دور که بخارش پدید آید علاج اگر او پیدا است
و در گوشت سرایت نکرده حضض بسر که یا هلیله بسر که سائیده مالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیری
در گوشت کرده زلوبران چسپانند و اشق بکندر و مر بسر که سائیده بمالند و اگر تاثیر تمام در
گوشت کرده باشد وی غلظت بود بحست بفصاد و مسهل سودا پرداز ند و بحمام روند
بعد ۱۲ از نفس عشه و خون گیرند و ادویهٔ قوبه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و خرول و مقل
و زاج بروغن گندم و سرکه آمیخته فائده چون قوبا زائل شود ادویه را دعه طلا نمایند
چند گاه تا عود نکند و قوبای اطفال را آب بهن صائم بمالند و قوبا که بدو ابه نشود و شق نماید
اگر ممکن بود پس دوای حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد و پس جراحت را مندمل سازند شور ثلبین
بثره پسپیدست که بر بینی و پیشانی برآید و چنان نماید که گویا نقطهٔ شیر است و علاجش بعد تنقیه بدن
لہذا شور کنہنی گویند و چون آنرا بفشرند چیزے شبیہ
از بلغم خاکستری چون انگور بسر که طلا ساختن ست بنات الایل ۱۲ شور صلب شدید که وقت شب و هنگام سرما
پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه به تفتیح مسام کوشیدنست بدانچه در جرب و حکه گذشت
و دانرا نانه که بیشتر افتد بنات الایل گویند ۱۲ طب اکبر
و مالیدن آب کرفس در وی سر که نفع دارد ثالیل شور صلب شدید بر اصابا به است که بهنگام مسه گویند
و وی اگر مدور الراس و ضیق الاصل بود مسهاری گویند و اگر دراز و کج بود قرو ناخوانند و اگر با چرک
و باریم بود طرسیموس نامند و انچه بر پیشانی در وی پدید آید و پهن نرم بود عدسیه خوانند و اگر دراز باشد

۱۲ طب اکبر

بود حنظله نامند و علاجش بعد تنقیه نمک بسر که مالیدنست و بروغن گل و چسر بی مرغ
پیوسته چرب داشتن بلجمیه قروح مع البثور ذمی خشک ریشه است که زرد آب ازان برآید و اکثر
باختقان وغشی میباشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسر که طلا کردنست بر سبیل دوام تا که
قرحه خشک شود و گوشت صحیح برآید بطم بثره سیاه است که بر ساق پدید آید و منقرح شود
وزرد آب سیاه برآید و علاجش بعد فصد و قی بدفعات از نفس عضو خون کشیدنست بزلو
وحجامت وبعده حناسوخته و مامیران کوفته بیخته بسر که در روغن زیت مرهم سازند و بکار
برند توته بالتائین الفوقانیین بثره منقرحه است که در عمق و رخساره یا در مقعد و فرج
ظاهر شود علاجش آنکه بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افنای فاسد بمراهم احمر مندمل سازند
واخس ورم گرمست که در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و باشد که
آرد علاجش بعد فصد و اسهال بتعدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اسبغول بسر که طلا کردن
بر برف سرد کرده و عند شدت وجع بنج و افیون بسر که طلا کردن پس اگر بدین تدابیر
وجع ننشیند روغن گرم کنند و انگشت دران نهند تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت نکند تخم کتان
و تخم مرخصا دوسازند تا ورم بپزد پس بمرهم سبز هند و مندمل سازند ابوسما ام الدم نیز گویند وی
آنست که شریان زیر پوست نشگافد بضربه یا سقطه و خون و ریح هوائی که در شریانست برون آید
و زیر پوست جمع شود و خاصه ویست که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت انقباض
بلند گردد و برای برگشتن و باز آمدن خون و لون و ورم نفسی و بادنجانی باشد علاجش تضمید
قوابض است چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون تبور غریبه
دوی اقسام است یکی آنکه خرد و سپید و سخت بیخ بود و عسر النضج بود و از سر بثور اندک اند
ریم برآید و این را ذات الاصل گویند دوم آنکه صلب بود و در وجه پدید آید

ع ۱۲ زانکه این بثره بعقد ۱۲ — حب البطم برزگ و دبیران — نام خوانند ۱۲ اکثر اسخ — طب الاکبر ع ۱۲ دران — بدال مهمله و الف و خاء — معجمه و سین مهمله گویند ۱۲ — بفارسی گویم ۱۲ — گرانی صدود الامراض — ع ۱۲ قوله ابوسما و بعضی — بجای یاء موحده نون — ثابت کنند و ترجمه او در ۱۲ — سلطان الدم ست ۱۲

ع ۱۲ زانکه این بثره بعقد ۱۲ — حب البطم برزگ و دبیران — نام خوانند ۱۲ اکثر اسخ — طب الاکبر ع ۱۲ دران — بدال مهمله و الف و خاء — معجمه و سین مهمله گویند ۱۲ — بفارسی گویم ۱۲ — گرانی صدود الامراض — ع ۱۲ قوله ابوسما و بعضی — بجای یاء موحده نون — ثابت کنند و ترجمه او در ۱۲ — سلطان الدم ست ۱۲

وحوالی او بقدر درمی سرخ نماید و این را **اشیلم** گویند سوم آنکه ثبور بزرگ شبیه بدل خرد
بود و ببر بنا گوش برآید و این را **ثبور الاصداغ** گویند و آنرا چون بشگافند بجز خون
غلیظ برنیاید چهارم آنکه شبیه بثبور الاصداغ و پس سر و گردن پدید آید و آنرا **ثبور القفا**
گویند و باوجع شدید میباشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه خرد و سخت و سرخ و بیدرد باشد و چون
برآید زمانی طویل بایستد پس از انجا غائب شود و جای دیگر برآید **علاجش** بعد تنقیه حسب المادة
اضمده بکار بستن است و در ثبور القفا روغن بنفشه بشیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند
آبلهٔ فرنگ نوعیست از ثبور غریبه و علاجش تنقیه است حسب الخلط **حصبه** ثبور سرخ
که بمقدار گاورس بود با تپ باشد دومی مشهور ست **جدری** ثبور بزرگ است که بمقدار عدس
باشد و با تپ بود و این را آبلهٔ نغزکان گویند **حمیقا** حبات بزرگ سپید متفرقه است که بی تپ
باشد و عقل و نفس برقرار بود و این اسلم است و مسمی است بخارک و خشخاش و باد آبله **علاج**
تدبیر تپ از مبحث حمیات جویند و تبار بیرون انیدن آبله و خشک کردن و خشک ریشه جدا کردن
و نشان وی زائل ساختن کوشند بطریقیکه در طب الاکبر است **فصل** ۱ در انچه بلون و جلد
تعلق دارد **برص ابیض** وی سپیدی غلیظ است که بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود بر بدن
برص منتشر گویند **بهق ابیض** وی سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد ظاهر میشود و فرق اینها
آنست که برص براق بود و هرچون دیر ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد استحکام وی
سوزن بخلانند خون برنیاید اما بهق اکثر مدور باشد و دفعة پدید آید و هرچند مزمن شود اما خون
از سوزن خلانیدن برآید **بهق اسود برص اسود** را قوبا منتشر نیز گویند و هرچند پوست دیرین
هردو جدا میشود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی **علاج**
در ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترطیب و بعد تنقیه ترمس با نخ

یعنی در بهق و برص سپید ۱۲ — یعنی در بهق و برص سیاه ۱۲

سله قولنجا علاجش بعد تنقیه حسب المادة اضمده بکار بستن است پس در ذات الاصل فضه کشد اگر مانع نبود و بمطبوخ افیتمون طبخ بکار بستن مفید است و در تیلسان کوشند و در ابتدای استسقا اطراف کاسنی و چغندر بار و غن بنفشه ضماد نمایند بجهت اتمام نفخ و باید که اطراف کاسنی و چغندر بار و غن بنفشه ضماد نمایند بجهت اتمام و چغندر بریان کرده بکار برند و لولنج و رم بیضه را بشگافند بآهن یا بر قیضه اشق تر و دی بیضه را مشته و در پیشاب رگ زنند و مسهل دهند و بعد از تنقیه حسب المادة بثور را بشگافند تا مادة مجتمعه بیرون آید و استعمال نمایند و در ثبور الاصداع رگ قیفال زنند و تنقیه هم کنند و ارد تمس و ارد و آرد کرمنه و تخم مرو بیکر کوبیده با دیان تکلین نافع و تکلین صلابت موم و روغن

سوزن بخلانیدن برآید بهق اسود برص اسود را قوبا منتشر نیز گویند و هرچند پوست دیرین

سوزن بخلانیدن برآید بهق اسود برص اسود را قوبا منتشر نیز گویند و هرچند پوست دیرین

ترب بسرکه طلا ساختن و بهق سپید و خرپق سیاه بسرکه و برص سیاه نافع است

وثولون مار سیاه در برص سپید بالخاصیت نفع میدهد کلف مشهور ست و بوجه مختص و فرق در کلف
و در بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی خشونت تمش نقطه بسرخی مائل
است که در بدن پدید آید و اکثر بر وجه افتد برش نقطه مائل بسیاهی ست و این نیز بیشتر
بر روی افتد و انچه گفته شد مطابق قول جمهور است علاج ریونه چینی بعسل ضماد
نمایند و دیگر زنبخ زرد با آب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندهد به تنقیه کوشند بعده تطلیه
و عند طلا او و انخست باید که با آب گرم تکمید موضع علت کنند و او را نیز گرم کرده بر نهند
خیلان جمع خال است و آن نقطه خرد سیاه مشهور است سیاه یا کمد که از بدن
افراشته باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید خضرت آنست که خون زیر پوست
بنفشه از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه ببرگ کرنب یا پودینه ضماد نمایند وهم
آنست که عضو را بعسل نیلگون سازند چنانچه در زنان و هقانیان مروج است و تدبیر
زوال وی آنست باید که بنطرون و آب گرم آنجا را بمالند و بعده علاک لبطم
با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان بکنند تا بتمامه زوال گیرد
و اگر ازین دور نشود متقرح سازند ببلاذر و با دشام سرخی مائل بکدروت است
که بروجه و اطراف ظاهر شود و خاصه هنگام سرد و علاجش فصد است و اسهال
بمطبوخ هلیله و اگر باجزاست بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن
و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن با آب گرم شستن و باز طلا کردن و شستن
مکرر نفع دارد فساد لون یعنی متغیر شدن رنگ بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب نقاهت
یا بسبب خوردن زیره و ناخواه یا بسبب غلبهٔ اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند

تا کل پوست
سند مل سازند تا پدید گردد و
طلا کرده قوی قطع سبب
نماینده ای قطع سبب نکرد
اردو جوزان و مع تخم کرنب
دیارسا و مع تخم کرنب زده دیاوند
مقشر و نشاسته و کتیرا
دوره و ماشدان نرم
ساخته با شیر برنجیم نزدو
طلا نماینده را کذا مع
طلا کرده

طلا کردن با بخ یک
دست آنست که رنگ جلد
بنفشه ای گردد یا تیره تر گردد
یک طلا بیک ساعت
طلا طلا بیک ساعت
نماینده در این سلوف نفع
دارد و اقسون سلفت شقال
سه یک شقال تا یک قیراط
سکنجبین اختیار فرمایند
طلا بیک ساعت علاجش همان ست
طلا بیک ساعت غلیظ تر و عسر انحلال
است اگر زیاده از دو یا سه بسوزن بکار
خون بسته که در پوست باشد
خون از زیر و بعده بسته که
بیرون نیامده باشد
خون بسته بکار سوزن
و همین سان از ان موضع
نمایند و همین سان
طلا بیک ساعت
عبارتست از انکه جلد را بسوزنها
بکاوند پس مرهم دیاسیل و ان
پدید نماینده یا سیاهی یا آب گذرنا
و چون ان بالکل اعضو کبود یا
طلا بیک ساعت متقرح
سازند بلاذر یا منظور کرد عسل
بلاذری بروی گذارند پس از ان
بسوزنها بکاوند تا اثر بلاذر بر وجه
فرو تر رود و بعد تقرح و زوال

وحسب حاجت باصلاح پردازند و تبقویت کوشند و روشتن بارد با قلما سود دارد و خراز[1]
سبوسه سرست و آنرا ابریه نیز گویند و علاجش تدهین است و در آب چندین نمک اندا[2]خته
سرشستن و اگر کفایت نکند به تنقیهٔ ملغم و دم و سود اتوجه فرمایند **شقوق اطراف**
و وجه و شفت علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی و سردی قیروطی بکار برند و اگر از
امور باطنی بود بترطیب[2] و تنقیه کوشند حسب سبب **تقشف و تقشر جلد** تقشف در شتی است
و تقشر معروف علاجش تنقیهٔ بدن است و تدهین بادهان مرطبه **سحوج جلد** یعنی خراشیده شدن
پوست علاج مرد اسنگ با گلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود رگ زنند
و خرقه تر کرده بر نهند بشرطیکه در اطراف عضا نبود والا وضع خرقه ترنشاید **فصل ۲** در انچه بموی
تعلق دارد **داء الثعلب** آنست که موی بریزد نی پوست **داء الحیه** آنکه موی بریزد و پوست نیز
چونکه این مرض اکثر ثعلب یعنی روباه را عارض میشود لهذا باین نام مسمی گردید و علی هذا القیاس ۱۲
جدا گردد و درین هر دو فساد در جلد لازم **علاج** آنار هر خلط که پدید آید تنقیهٔ وے باید کرد
انتشار و تساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد و علاجش نیز حسب سبب
توان کرد و انتشار شعر سر که بان پوست سر بغایت نرم نماید مسمی است به **علت الغامه**
و لغامه را بپارسی شتر مرغ گویند و این مرض باد بیشتر افتد و تدبیرش حلق سر است زود زود
و تدهین سر بروغن آس و روغن آمله دائم **ضلع** آنست که موی وسط سر بریزد و فقط
علاج انچه در انتشار گذشت همانست اما اگر در سن پیری افتد تدارک نتوان کرد
تشقق شعر علاجش ترطیب و تدهین است **نموسه** آنست که سر چرب نماید و علاجش
تنقیه است **باطریفلات شیب** یعنی سپیدی موی که قبل از وقت آید و وقت او
کهولت است و تدبیرش آنست که یک عدد هلیله مربا هر صبح بخورند و در هر ماهی یک هفته
اطریفل صغیر بکار برند و بعد دو ماه مسهل بلغم بعمل آرند و از حموضات و کثرت

نصد و جماع بر میزند فائده برای محافظت شعر روغن لادن و روغن گاو و مالند
و برای تطویل شعر بآب آمله سر بشویند و آس و گل سُرخ نرم کوفته بیخته بآب آمله در سر اندازند
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم و زبد البحر شسته
مالیدن نافع است و انچه در دوای الحیه و دواء الثعلب گفته شد بکار برند و برای حلق شعر اهک
و زرنیخ مشهور است اما حلق عانه باستره بهتر است و نبوره خالی از مضرت نیست و برای
منع انبات موی بنج و افیون و شوکران بسر که بمالند و مازو و خون سنگ پشت و بیضه
مورچه نافعست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سپیدرو مازو و حلبه در آب انداخته
بآب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موخاکستر چوب زرد و نوره آمیزند
و غلیه ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و یکبا ندارند تا حلق نکند و برای تبسط شعر یعنی راست
شدن موی تا درهم نشوند روغن بآب در هم کرده نیمگرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی
سیاه کردن موی مرداسنگ و آهک سرد کرده و گل ملتانی هر سه برابر بسایند باب و بر سر نهند
بعد شستن موی بآب گرم و برگ بید انجیر بر آن بندند و بعد یکپاس دو رساز ند و بآب گرم بشویند
و بروغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و در دشت
و زنیخ بهم سرشته و شب و زنیخ آمیخته بمالند و شقر نگیست میان سرخی و زردی و برای تحمیر شعر
بطبیخ سعد و کندش بشویند و برای تبییض شعر بوماش باریک ساخته و سرکه آمیخته ضماد سازند

فصل ۴ در امراض اظفار یعنی بیماریهای ناخن **مبحث ۱** لاظفار یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش
حلبه و تخم کتان کوفته بعسل ضماد کردنست و اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد **صفرة الاظفار**
یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردن است و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد

کردنست تعقف الاظفار یعنی غلظت ست که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و این را
چندام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیهٔ سوداست و مرهم داخلیون و دیگر قروطیات ساده و آنرا
تا از تعقف محفوظ ماند تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود مسمی است بانشقاق الاظفار
علاجش ترطیب است و تنقیهٔ سوداو پیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن تقلع الاظفار
یعنی کنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخا بود بی درد باشد علاجش تنقیه بلغم
و اگر حدت خون بود و با درد باشد علاجش فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در
ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر در ناخن پای باشد بشربت عناب تسکین خون کردن تنفاخ
و حکة الاظفار علاجش باب دریاستن ست و انجیر کوفته ضماد کردن رض الاظفار یعنی
کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردنست و بعد سکون
درد آرد گندم و زیت نهادن طلقیه آنست که ناخن همچون ابرک بپیذیرد و براق و سهل الانکسار
شود و علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین و اونست بروغن بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون
خوراندن و زدودای رطب و بادام شیرین و پیه بز ضماد ساختن موت الدم تحت الظفر
یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و فت طلا کردن است و به مثلث اکثر شستن
و گاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن در روزی چند بار در دهن انداخته نگهدارند نفع تمام دارد
فائده چون خواهند که ناخن را بر کنند بسببی باید که زرنیخ و جاوشیر در روغن بادام تلخ
ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کند فصل ۲
در امراض متفرقه کثرت قمل و صئبان قمل پیش ست و صئبان بیضهٔ وی است
علاجش تنقیهٔ بدنست و غسل بآب شور و تجدید لباس زود زود و نوعیست از قمل که آنرا مقام
گویند در مسام چسپان میباشد گویا بن مویست و چون گرمی میرسد بجنبش می آیند و این دوا

در همه مفید است بعد الضرب نوشادر در سرکه حل کرده بمالند کثرت عرق و سببش اگر امتلای بدن بود از اخلاط تقیه دهی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند دگر سینه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو با ریگ ساخته بمالند و برگ مورد بسویند و بخور آن بر بدن رسانند و اغذیه غلیظه حبس عرق میکند و بسیار ناپوشیدن و بهوای معتدل نشستن و عرق را نشف نکردن حابس است و این رو عن با وجود حبس مقوی و مانع غشی ست آب گلاب روغن گل یا کنجد برابر با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند فائده کثرت عرق که بسبیل دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید.

عرق الدم آنست که خون در عرق آید علاجش فصد است و اسهال و تنطیفه خون و بعده تسدید مسام باستعمال قابضات بر بدن نزال و سمن مفرطین لاغری و فربهی که با فراط باشد مضر است و تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازاله سبب نمایند بعده اغذیه و ادویه مسمنه دهند و این عجیب است صفت آن تودری سپید و مرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر برحسب المسمنه بندق جبة الخضرا جمله برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته و بشکر مقوم بسرشند و صبح و شام بقدر قوت بخورند و هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست که باسهال دادن و تقلیل غذا پردازند و روغن سبست و قسط بمالند و اطریفلات و معجون کمونی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند و این نافع ست لک مغسول یک درم با سرکه ناشتا بدهند یک هفته بلکه زیاده بدن لاغر کند تشنج جلد سر و جبهه انچه عارضی بود و بتدبین دفع شود و باشد که به تقیه حاجت افتد تعظم الراس علاجش آنست که کلاهی سازند از چرم چنانچه چست توان پوشید و آنرا بپوشانند و اکثر قدمین و ساقین بمالند و تقلیل غذا نمایند انتفاخ و حکه اصابع هنگام سرما علاجش بآب شور شستن است یا بطبیخ حنفید

در سرکه مفید است بعد الضرب نوشادر در سرکه حل کرده بمالند کثرت عرق و سببش اگر امتلای بدن بود از اخلاط تقیه دهی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند دگر سینه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو با ریگ ساخته بمالند و برگ مورد بسویند و بخور آن بر بدن رسانند و اغذیه غلیظه حبس عرق میکند و بسیار ناپوشیدن و بهوای معتدل نشستن و عرق را نشف نکردن حابس است و این رو عن با وجود حبس مقوی و مانع غشی ست آب گلاب روغن گل یا کنجد برابر با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند فائده کثرت عرق که بسبیل دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید.

عرق الدم آنست که خون در عرق آید علاجش فصد است و اسهال و تنطیفه خون و بعده تسدید مسام باستعمال قابضات بر بدن نزال و سمن مفرطین لاغری و فربهی که با فراط باشد مضر است و تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازاله سبب نمایند بعده اغذیه و ادویه مسمنه دهند و این عجیب است صفت آن تودری سپید و مرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر برحسب المسمنه بندق جبة الخضرا جمله برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته و بشکر مقوم بسرشند و صبح و شام بقدر قوت بخورند و هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست که باسهال دادن و تقلیل غذا پردازند و روغن سبست و قسط بمالند و اطریفلات و معجون کمونی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند و این نافع ست لک مغسول یک درم با سرکه ناشتا بدهند یک هفته بلکه زیاده بدن لاغر کند تشنج جلد سر و جبهه انچه عارضی بود و بتدبین دفع شود و باشد که به تقیه حاجت افتد تعظم الراس علاجش آنست که کلاهی سازند از چرم چنانچه چست توان پوشید و آنرا بپوشانند و اکثر قدمین و ساقین بمالند و تقلیل غذا نمایند انتفاخ و حکه اصابع هنگام سرما علاجش بآب شور شستن است یا بطبیخ حنفید

باشلغم تفرح القطاة وحمیرتها یعنی ریش نشستگاه و سرخی آن علاجش در اول امر
وظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و روا و عات طلا فرمایند و بعد خراش
مرهم اسفیداج نمند صنان بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تنقیه مرد ار سنگ بگلاب
سائیده طلا کردنست و انوشدارو مطیب عرقست فساد الاطراف بالبرد یعنی سیاه و گندہ
شدن دستها و پایها از رسیدن سردی مفرط علاجش وقت ظهور گبودی پیش از تورم روغن
زیت مالیدنست یا هر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه شدن در
طبیخ اکلیل و شبت و حلبه و کتان و مانند آن اطراف گذاشتن و آب گرم تنها نیز کافی ست
و چون اطراف ازینها برآرند روغن گل بمالند و عدس نرم کوفته و بشراب جوشانیده
بگذارند و بعد بروز سیاهی شرط عمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم داشتن تا خون برآید
بند نکنند تا که خود ایستد و بعد برآوردن از آب گل ارمنی با آب و عسل و سرکه طلا نمایند
و بعد زمانی بشراب نیگرم یا آب و سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار یعنی سوختن از
آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر بندند سرد کرده نهند و هر ساعتی تازه کنند
و گل ارمنی با آب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی دوده و صمغ نفع دارد و سپیدی بیضه
بدستور و جفرات با شیر مالیدن کذلک و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن متملی بود و مرهم اسفیداج
نهند یا مرهم نوره حرق الدهن المحار یعنی سوختن از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار
گذشت و این مخصوص ست سپیدی بیضه بانمک زیت و اسفیداج آمیزند و بمالند حرق الماء
المحار یعنی سوختن آب گرم علاجش خاکستر جو بزرده بیضه مالیدن است الاحتراق
من الصواعق یعنی سوختن از صاعقه و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت
الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب و علاجش مرهم کافوری مرهم خل کنند

حضض و اقاقیا و گل ارمنی
و مازو و گلنار و جزان طلا نمایند
۱۲ طب اکبر ۵۲ صنان بعنم
صاد و همله روی آنست که بوی بد
از بدن آدمی آید و سبب عفونت
اخلاط و حرکت آن بسوی جلد
و بیشتر ظهور او در اماکن پوشیده باشد
چون بغل و کشکران و زیر
۱۲ طب اکبر ۵۳ بعد
خصیتین
تنقیه بفصد و مسهل تا بدن پاک شود
جهت تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج
مرهم و سکنجبین دهند و اغذیه مناسبه
چون فراریج و طیاهیج بسرکه پخته بخورانند
و از ادویه که کم خوردن او عرق تولید بدن
خوشبو کند مثل میتخ که قسی آید
نوشادر و هم و احد از منها و دین باب
میفهمد است بقدر معهود بخورند و بر اس
عرق شب یمانی و آب حل کرده مالند
سود دارد و برگ سوسن با برگ حنا
و هر یک از ان پنیله و گل نیلوفر
و عرق گلاب و آب حل کرده
و سعد کوفته و بیخ سوسن
و بیخ زنبق و بیخ سوسن
و بیخ زنبق و بیخ سوسن
و بیخ زنبق و بیخ سوسن

احتراق الجلد من عسل البلادر یعنی سوختن از بلادر و علاجش شستن و حجامت
کردنست و بعد مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک
این پان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسبغول و مانند آن تمضمض ست و روغن بادام و جوز
هندی مالیدن فصل ۶ فی الجراحات بدانکه جراحات تفرق اتصال را گویند که در گوشت افتد
ووی چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار است صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاه غائر
منفصل المضغه مرکب نافذ غیر نافذ و از انکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش از ابرام نیست
این قدر بدانند که دل چون جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم آنست و دماغ نیز قلیل الاحتمال است
ونشان وی اختلال عقل بود و گرده و مثانه و امعا حکم دماغ دارند در باب جراحت اما
برآمدن بول بجراحت مثانه و برآمدن براز بجراحت روده گواهی دهد و جراحت جگر
اگرچه مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و طرف عضله مخوف است
از تغیر لون و خشی و تشنج توان دانست و جراحت زانو که از پیش بود خلاصی از وی کمتر است
و جراحت شکم که در جوف نافذ بود مخوفست و تهوع یا فواق لازم آنست و جراحت سینه که نافذ
بود مخوفست و خروج هوا دلیل ویست و جراحت حجاب مخوفست و ضیق نفس لازم آن
و جراحت معده مخوفست و برآمدن طعام شاهد بر آن و آنچه در غیر این اعضا افتد امید داری
سلامت اکثر باشد بالجمله آنچه راست ست باید دوخت و آنچه استخوان در وی باشد باید برآورد و دیر مناید
بجراح دانا رجوع نمایند که عامل باشد که علم مجرد در نجا سودی ندارد نشوب النصل والشوک و غیرها
یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن و علاجش بعد اخراجش مرهم کندر باریک ساخته
پاشیدنست فصل ۷ فی القروح و این انواع است بسیط مرکب عسیر الاندمال ناصور قرحه متاکله
قرحه متاکله بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد آن و عسیر الاندمال

ازو خاسا قطاشده باشد ۱۲ — سلک قوله نشوب الخ فصل — نشوب بنون و شین — بجیم و باء موحده — نقطه در اوکلثن و فصل — بنون و صاد و مهمله و لام — در آخر یعنی پیکان ۱۲ — فصل و سوء ترکیب ۱۲

آنکه در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بر ان بگذرد و این قسمیست از عسر اندمال
وساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر برسد آنرا نیز فاسد سازد و تپ لازم ویست و متاکاه آنکه
فواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر است که انچه خفیف ست زود
دفع میشود و انچه قویست بمراهم قویه که در قرابادینات مسطور ست تدارک توان کرد و برگ نیم
که درخت مشهور است در هند کوفته و بعسل آمیخته انفع ترین معالجات قروحست و پرهیز
سودمند تر و تنقیه اسرع الاثر و این تدبیر در ناصور ابلغ است نخست قرحه را بگلاب که خاکستر
درخت انگور در آن آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند بآب دریای شور یا آب صابون
که در وی قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب تر سازند
و ذرور انزروت و صبر و مُرّ و دُم الاخوین و کندر و افیون و زعفران آلایند و در نهند
و همین سان میکنند تا که به شود اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود و بعده مندمل
سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه و وی اگر بی ورم و تپ است کل ارمنی و سپیدی بیضه
و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ است بفصد و حجامت پردازند پس روا دعات
گذارند و بر هر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم است مع مراعات امالهٔ ماده و جزآن
که ضرور باشد و در ضربه عضلی تسکین[ع] ورد واجب دانند **فصل ۶** در تدبیر مسوط یعنی
کسی که اورا ابسیاط[ع] یعنی تازیانه زده باشند و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق
شده باشد و زدن بچوب نیز همین حکم دارد علاجش نخست تا گوشت متفرق مجتمع
شود و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در بر چند بزودی تا بخشک شدن آید
که ازین در یک شبانروز تغیر میشود و اگر خون زیر پوست جمع آید مغزنان و ترب ضماد
نمایند **فصل ۷** فی الکسر و الخلع و الوثی و الوهن و الوهی کسر شکستن استخوان خلع از جای

بر عضو مضروب ۱۲

مسوط تازیانه زده ۱۲

ع تسکین یعنی آرام

ع ورد یعنی نفخ دار

ع ابسیاط جمع تازیانه ۱۲

برآمدن وی بتمامه دشی برآمدن وی از جایش نه بتمامه دهن و وهی آنکه باستخوان و باعضای محیط
آن کوفت لاحق شود بی آنکه از جای بلغزد علاج کسر و خلع مفوض به کمانگر ماهر دارند و دیگر تدبیر که
کشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن باشد معروفست آما در دشی و دهن و وهی روغن مالیدن و برگ مورد
نرم کوفته پاشیدن و مغاث و خطمی بر رده بیضه طلا کردن و معتدل بستن نافع است **فصل ۸** در تدبیر مسموم
هرگاه کسی زهر خورده باشد علاجش همان وقت قی آوردن با آب نیگرم و روغن کنجد با مسکه بسیار نوشانیدن
و اگر قی خوب نیاید در طبیخ شبت نمک آمیزند قدری بنوشانند روغن کشیر آمیخته بالجمله هرچه برای قی دهند
کشیر دهند و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه خاصه که از گاو باشد بنوشانند هر قدر یکه
تواند خورد و اگر ازین هم قی آید بهتر و مسکه و روغن گداخته حکم شیر دارد در دفع زهر و تریاق کبیر
نافع است و قطعاً خفتن ندهند و اگر طعام خواهد طعامی لائق شکم سیر خورانند و هرگاه که بر نوعیت
سم اطلاع شود انچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شده خاصه بعجل آرند انتباه چون غشی
افتد و حدقه بگردد و سیاهی چشم برود و یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود و زبان بردن آید
و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی باشد یا نباتی یا حیوانی
چنانچه مخفی نیست **فصل ۹** در معالجه گزیدن جانوران زهردار بدانند که طریق دفعش از نوشیدنی
بیرون نیست انچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه چیزے دهند که حرارت غریزی را برافروزد و اشرار
قوت دهد و زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را بزود
از رطوبتها پاک کنند بقی یا باسهال اما فصد نشاید کرد مگر در عقرب جراره یا بعضی حیّات سوم آنکه
فاد زهر آزموده و تریاقیکه بالخاصیت مخصوص بآن زهر بود دهند چون گوشت تمساح جهت
گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن حیوان
بود چون انگزه که ضد مزاج کژدم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی و علی کنند که اخلاط را بحرکت آرد

وطبیعت زهر را بر سبیل تموج بپوست افگند و دفع نماید همچون تعریق باد و یه معرقه یا بدو اینده
وجز آن و این تدبیر خوف هم دارد ششم آنکه تدبیری کنند که منع انتشار زهر کند و این چنان باشد
که بمجرد لسع عضو ملسوعه را قطع نمایند اگر ممکن بود پس داغ دهند یا بالاتر از محل لسع عضو را سخت
بندند و ادویهٔ مخدره بر آن نهند تا زهر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و مص عضو بدهن نافعست
و کمندره را باید که شکم سیر بود و دهن بروغن گل چرب سازد تا مضرت نکند او و یه که دافع زهرست
لاغیه شیر او گزیدن افعی را نفع تمام دارد و تخم ترنج دو مثقال جمیع زهرهای حیوانات را سود
میدهد و بار و رخت چنار که تازه برآمده باشد عجیب است و بطون و معدهٔ ابن عرس پاک کرده
و کشنیز بریان ساخته و خشک کرده نفع تمام دارد و سرگین بز سوخته خوردن و ضماد کردن اثر کلی
دارد و پودینهٔ کوهی خوردن و ضماد کردن سود مندست شیر بختیه و خام بروغن گاو بر نهند سود دهد
و کشنیز سه کف خوانیدن لذع زنبور و مورچه و مگس عسل را سود دهد و چون او و یه جامعه کافی در
مطلب است بعلاج هر موذی علیحده نپرداخت و زخم سگ دیوانه را تا چهل روز به شمردن ندهند
و اگر فراهم آید متقرح سازند تا خوب برآید و در اسهال سود امبالغه نمایند و زهر این بعد سالها
غلبه میکند احتراز از سگ دیوانه و از کسی که سگ دیوانه دی را گزیده باشد لازم است بیماری
که از گزیدن سگ دیوانه افتد از معضوض وی نیز افتد و بدانکه معضوض را تنفر از آب
لازم و لیست از ناخوردن آب بهلاکت می افتد تدبیر آب نوشانیدن آنست که نیزه دراز
بگیرند و یک سر او در مشربه بگذارند و سر دیگر در حلقش چنانچه وی آب را نه بیند و بعضی اهل تجربه
گویند که همان وقت که سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدری گرفته و با آب آمیخته آن کس را
بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند که تا شش ماه مشک خورانند هر روز یک ماشه و تا سه ماه
زخم را به شدن ندهند و گفته اند که جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد و بعضی از

گاه باشد که حرکت اخلاط یاری دهد ۱۲ طبیعی
زهر را با عضای پرنده ۱۲ طبیعی
کژدم ۱۲ لسع با لفح یعنی گزیدن مار ۱۲
تاغیم در تنگابن بیند
تخ نامند و آن نوعی از تودهٔ ماریست
که در دامن کوه میدید در آخر سوم
گم و خشک بلکه در اول چهارم ۱۲ طبیعی
چنار که از او لیمو نیز گویند درخت
عظیم است در بلاد سرد سیر میروید و میوه آن بسیار
با قوت قابضه و قشر و پوست آن بسیار
رود خشک و با حرارت قلیل گذاشی اخلاط
و صاحب اختیارات بدیعی فرموده که چون
قردی بر تود و با خراب سپا شامند گزیده
جانوران بر هود و دیز گفته که بوزدی یا آبا
سگ دیوانه علامات سگ دیوانه هر گاه که
سگ دیوانه شود در همه احوال بگردد و چیزها
خورد و هر گاه آب بیند بلرزد و بترسد و آب
نخورد و چشم او سرخ بود و زبان از دهان آویخته
دارد و لعاب کف ناک بیرون دهد و از بینی روی آید
و گوش افگنده و دم در پیش شکم
بگیرند و یک سر او در مشربه بگذارند و سر دیگر در حلقش چنانچه وی آب را نه بیند و بعضی اهل تجربه
گویند که همان وقت که سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدری گرفته و با آب آمیخته آن کس را
بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند که تا شش ماه مشک خورانند هر روز یک ماشه و تا سه ماه
زخم را به شدن ندهند و گفته اند که جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد و بعضی

رسالہ دلائل النبض

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ النافع الحکیم العلام والصلوٰۃ علیٰ زبدۃ الانبیاء واولادہ الکرام واصحابہ العظام بعدہ پوشیدہ نباشد کہ این سطری چند است از صناعت طب و رسالہ نبض بر حال بدن کہ جہت طالبان این فن مرقوم شدہ و بدلائل النبض موسوم گشتہ مشتمل است و امید یوسفی کہ دارم ❊ فیض گیرند ازین چہ خاص و چہ عام ❊ خلق عالم شوند ازین محظوظ ❊ ماند از آفت زمان محفوظ ❊ نبض حرکت ایست کہ از انبساط و انقباض جہت تعدیل روح بسیم واخراج فضلات او و اجناس ادلہ نبض یعنی چیزہائیکہ نبض بتوسط آنہا دلالت می کند بر حال بدن دو است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و انقباض و اقسامش نہ است از برای آنکہ اقطار سہ است طول و عرض و عمق و نبض در ہر یک از ینہا یا زائد است یا ناقص یا معتدل پس از ضرب سہ در سہ نہ حاصل می شود و آن نہ است طویل قصیر معتدل بینہا عریض ضیق معتدل ثانی

سکہ بدان راوی یا بطبیب نسبتی
اغلب از بحر سکہ قوی نبض حرکت
آئینہ است لغو نبض در لغت حرکت
زانکو نہ دور واصطلاح عبارتیست
از انچہ صاحب رسالہ ذکر کردہ
اختلافست در میان اطبا کہ حرکت
موافق قول اول است یا موافق
نبض حرکت ایست کہ از انبساط واقع
قول مشہور است و حرکت ای کہ از
حرکتیست کہ از امکان خود بامکان دیگر و بالعکس
انتقال کن از امکان بیشتر بامکان کمتر
انتقال تام مرتبہ یا غیر تام مرتبہ و از امکان بامکان
بتمامہ یا بعضی از اجزای بعضی امکان
بعض اللا جزای بعضی عبارتست از نقل
نسبت از جای باشد یعنی مکان یا از جزو
باشد یعنی یکمین و ازین حرکت متحرک بالذات
نباشد و از مکانی بمکانی دیگر و ازینجا معلوم
کہ در نبض حرکت وضعیہ است چنانچہ ذکر کردہ
مطولات است سکہ او یعنی مدد و عادہ
بالکسر و المد و او یعنی روح عبارت از قدرت
شرایین است سکہ انبساط کہ
از حرکت اجزای عرق از وسط بطرف لانہا
متقابلان و انقباض عبارتست از حرکت
اجزای عرق از اطراف بوسط سکہ طول و عرض و عمق
از ارتیان در عرض است کہ در طول
و فی نسخۃ عرض یا طول و عرض
یعنی مساحت شود و عرض
از انچہ عرق را حاصل است از نبض و یا
بسوی انامل و اخفاض عرض از انامل سکہ
نبض طویل قصیر معتدل یعنی او
نبض اول از
اقسام نہ گانہ کہ عرض و عمق و معتدل

مشرف منخفض معتدل بینهما طویل آنست که احساس کرده شود اجزاے او در طول اکثر از مقیس علیه وسببش کثرت حرارت است قصیر آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول اقل از مقیس علیه وسببش قلت حرارت است معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه وسببش توسط حال بینهماست عریض آنست که احساس کرده شود اجزاے او در عرض اکثر از مقیس علیه وسببش کثرت رطوبت است ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه وسببش قلت رطوبت است معتدل آنکه احساس کرده شود اجزاے او در عرض مساوی مقیس علیه وسببش توسط حال بینهماست مشرف آنست که احساس کرده شود اجزاے او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه وسببش کثرت حرارتست منخفض آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیه وسببش قلت حرارتست معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقیس علیه وسببش توسط حال بینهماست اقسام تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط وانقباض بسائط است هرگاه که ترکیب کرده شود هریک از ترکیب ثنائی وثلاثی بیست وهفت قسم می گردد وقید ترکیب ثنائی وثلاثی جهت استحالهٔ رباعے ومافوق آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود مگر اینکه دو قسم از قطر واحد باشد واجتماع قسمین در قطر واحد محال است چه اعتدال در هر قسم مع زیادت ونقصان وهمچنین زیادت ونقصان در هر قسم ممتنع الاجتماع است ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمے که در قطر طول است وترکیب کرده شود باسه قسمیکه در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم بعد ازان ترکیب کرده شود باسه قسمیکه در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم بعد ازان

گرفته شود دسته قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود با سه قسمیکه در قطر سمت پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

وضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث بیکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود و ثلث از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی

پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل
قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	عریض	عریض	عریض
مشرف	منخفض	معتدل	معتدل	منخفض	مشرف	معتدل	منخفض	مشرف

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم می شود بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیست ضعیف آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم می شود بسریع و بطی و معتدل سریع آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح به نسیم بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهماست جنس چهارم ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل متواتر آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه متساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست جنس پنجم ماخوذ از قوام و عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست لین آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست جنس ششم ماخوذ است

از کیفیت مبسم عرق و منقسم می شود بحار و بارد و معتدل حار آنست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهاست جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت مافی العرق و منقسم می شود بمتملی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس کرده شود در رطوبت فوق مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است خالی آنکه احساس کرده شود رطوبت در رود دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهاست جنس هشتم ماخوذ است از استواء و اختلاف در احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطؤ و تواتر و تفاوت و صلابت و لین است و عرق نابض موصوف باستواء و اختلاف هر احوال مذکوره بیکی از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلاً یا متشابه است در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزے که حاصل شده تشابه در رود و مختلف در چیزے که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود از و در تحت اصابع در چیزے که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود از و در تحت اصابع اربعه یا متشابه بود احوال مذکور یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزے که حاصل شده و اگر متشابه رود مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم اجزاے جزو واحد است از نبضهٔ واحده

یعنی اول چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده و اوسط چیزیکه واقع شود در تحت اصبع
واحده و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف در بعضی
دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در و و مختلف در چیزی که حاصل نشده و سبب
مستوی حسن حال بدانست و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل مادهٔ جنس نهم ماخوذ است
از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در و و منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف
منتظم آنست که حفظ کند یک و دو یا بیشتر را و متغیر نگردد مثال چیزی که حفظ
کند دور واحد را آنست که سرعت مثلاً در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضهٔ
دیگر مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزی که حفظ کند دو دور آنست که سرعت در
نبضهٔ اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و ثلث مقدار اولی
و برین استمرار یابد تا عدد معین و من بعد میشود سرعت در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور
اوست و نصف آن و استمرار کند برین تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه
تمام کند عدد معین را پس باز رجوع کند طرف دوم تا الی همچنان و سبب این قسم ضعف
سبب اختلاف ست از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی
و باقی نماندی بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دور را و سببش قوت
سبب اختلافست و این جنس داخل است در تحت مختلف و ازین جهت واجب است که
اجناس باشند نه ده جنس دهم ماخوذ است از وزن که عبارتست از مقایسه احد الشیئین
بدیگری جهت شناختن نسبتی که بینهماست بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت

ص۵
قوله و انه بخلاف ما قد
است که اجناس بشمرده
یعنی بخلاف شیخ ابو علی و محمد زکریا
اجناس اول را نهضت
اما جالینوس بخلاف
کرده و اکثر متاخرین بتبعیت
او کرده بر انکه جنس
کثیر دارد (۱۲) منه
از اینجا عبارت است
نسبتی که بینهما
شود از زبان
زبان حرکت
زبان سکون
زبان حرکت
زبان سکون
زبان حرکت

نبضی ست که آنرا وزنی معین است پس اگر وزن حاصل باشد جیدالوزن گویند وسببش
جری اسباب نبض بر مجرای طبعی است واگر حاصل نباشد ردی الوزن وردی الوزن منقسم
میشود بسه قسم مجاوز الوزن ومباین الوزن وخارج الوزن مجاوز الوزن آنست که متشابه باشد
وزن سنی که یلی اوست چون صبی که اورا وزن صبیان ومباین الوزن آنکه مشابه بود سنی را
که یلی آن نباشد چون صبی که اورا وزن شیوخ باشد وخارج الوزن آنکه مشابه نباشد وزن
سنی راچون صبی که اورا وزن سنی نباشد واین قسم در غایت ردائت ست ازبرای آنکه دلالت
کننده است بر تغیر عظیم در مزاج بایدانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت ازبرای
ترویح روح غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت وعرق نابض
مطاوع وقوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود یا زیادتی حاجت ومساعدت قوت سریع
گردد واگر حاجت بافراط کشد بر وجهی که منتفع نشود بهوای منجذب به نبض عظیم وسریع
نبض باعظم وسرعت متواتر گردد اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد یا زیادتی حاجت ومساعدت
قوت نبض سریع صغیر گردد واگر قوت با زیادتی حاجت ومطاوعت آلت ضعیف باشد
پس اگر حاجت بی تواتر منتفع شود سریع تنها گردد واگر زیادت شود حاجت سریع با تواتر
واگر ضعیفه گردد بمثابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد وصغیر میشود نبض از یک
از جهت انضغاط قوت در تحت مادهٔ غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تب هر چند که
قوت در اصل قوی باشد ولین نبض از جهت رطوبت است وصلابت از جهت یبوست
واندکی صلب میگردد در بحرانها بسبب اندفاع مادهٔ بسوی عضوی از اعضا چون راس
ومعده وامعاء وغیرهم واختلاف نبض از جهت ثقل مادهٔ یا شدت ضعف بود وسبب
اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض وحسن وزن والله اعلم وچند نوع است

از مرکبات نبض که مخصوص اند باسماء رقم و ثبت میباید عظیم صغیر مشاری موجی دودی سلمی
وتب التفار معرقی ذوالفترة الواقع فی الوسط عظیم نبضی راگویند که زائد باشد در اقطار ثلثه و سببش
کثرت حرارت ورطوبت ومطاوعت آلت ست صغیر نبضی راگویند که ناقص باشد در
اقطار ثلثه وسببش قلت حرارت ورطوبت ونقصان مطاوعت آلت ست مشاری
نبضی راگویند که سریع ومتواتر وصلب ومختلف الاجزا در شهوق وغور وتقدم وتاخر وصلابت
ولین علی بود ومعنی هریک از سرعت وتواتر وصلابت دانسته شد اما معنی اختلاف در شهوق
وغور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود وبعضی منخفض واختلاف در تقدم وتاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت ودر صلابت ولین آنکه بعضی اجزای
عرق صلب بود وبعضی لین گردد وسبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف مصبوب
در جرم عرق از اختلاف چون دم وصفرا وبلغم وسودا در عفونت ونجاجت ونضج چه عفونت
موجب لین وکمال انبساط است وعدم عفونت موجب اضداد اینها ونضج نیز موجب این
امور است ونجاجت موجب اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت
بعضی اجزای عرق دون بعضی است واختلاف در صلابت ولین موجب اختلاف در شهوق
وغور است ایضاً واین همچنانست که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است بشر این
وغشا یکی از خارج ودیگری از داخل واغشیه منتسجه از لیف عصبی ولیف رباطی پس ازین
منجذب میشود چیزیکه متصل است باعصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو
وچیزیکه نیست آن اعصاب منجذب نمی شود پس متمدد نمیگردد وبعضی از اعضای شریان
دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد وچیزیکه متمدد نمیگردد لین میشود موجی
نبضی راگویند که سریع ومتواتر ولین ومختلف الاجزا در شهوق وغور وتقدم وتاخر باشد

سلمی
یعنی قلیل وعریض وعنیف
مشاری دوتالث می کند مشاری
بودن کم از آنکه در اعضای
عصبانی باشد ۱۲ منه الغفور
قوله ودودی مانند نوبه
کم بود بر بعض دودی بعض
مانند نوبه از القای شی صلب
دودی از بین شباهت سلمی
ساختن لوجی یعنی چنانچه
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وسببش شدت ضعف است تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعة واحدة
بلکه بسط دهد شیئاً بعد شیئٍ وگاه باشد که سببش لین عرق بود ودوی نبضی را گویند که مشابه موجی بود
الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی وسببش ضعف زائد به موجی است نملی نبضی را گویند که مشابه باشد
دودی را لیکن اصغر واشد از دودی تواتر وضعف وسببش زیادتی بود بر چیزیکه در دودی ست
ذنب الفار نبضی را گویند که اخذ کند تدریجا از مقداری بسوی اعظم یا اصغر از و پس رجعت کند
بسوی مقدار اول وگاه باشد که منقطع شود قبل از وصول بمقدار اول واین قسم ردیست
وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه
اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت میکند بر قوت
طبیعت وقسم اول که اخذ است از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده
مبسوط طرف دقیق بدینصورت ○ وقسم ثانی که اخذ است از زیادت بسوی نقصان مشابه
ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبسوط طرف غلیظ بدین هیأت ○ مثال تدرج در
اختلاف آنست که ماتحت اصبع اولی مثلاً برحدی باشد از عظم وماتحت ثانیه انقص از و
وماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه وماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد وبرعکس این
چنانکه مثلاً ماتحت اصبع اولی برحدی باشد از صغر وماتحت ثانیه اعظم از و وماتحت ثالثه اعظم از
ماتحت ثانیه وماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه وقیاس کن وقتیکه اختلاف در سرعت یا غیر
آن بود وقسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند وقسمی را که رجوع نمیکند پس اگر
منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند والا ذنب ثابت
مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز وقبل از وصول
بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را واز همین تشبیه کرده شد بضرب مطرقه که باز میگردد

از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع وریدِ ضارب پس عود میکند مرّةً ثانیةً
جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود را مرتین و اطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض
واحد است یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلافِ لفظی است از برای
آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض مابین مطرقی نبضهٔ واحده باشد و الا نبضتین
و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آلهٔ صلبه است پس مطاوعت نمیکند در حصول
کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت می خواند
قوت را بإتمام فعل او پس ملحق میشود ضربهٔ دیگر و گاهی بسبب ضعف قوت میباشد از برای آنکه
چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف میان نقطهٔ مرکزیه و محیطیه
از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از کمال انبساط میباشد
همچنانکه عارض شود در نزع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را و الفترهٔ نبضی را
گویند که واقع شود در سکون وقتیکه متوقع باشد حرکت چون مابین مسافت مثلاً یا در مرکز
بعد از سکون داخلی جهت دافع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا
در محیط بعد از سکون خارجی بمثل ذلک و سببش اعانهٔ قوت یا استراحت یا عارض مناقض
که منصرف شود بسوی او طبیعت دفعةً چو غم مفرط و واقع فی الوسط نبضی را گویند که
واقع شود در حرکت وقتیکه متوقع بود سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط
و مطرقی آنست که قرعهٔ ثانیه در واقع فی الوسط بعد از اتمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض
اوست و در مطرقی جزئیست از انبساطی که قرعهٔ اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط فقدت
حاجت است بسوی تروّیح که محتاج گردانیده طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت
و دلائل نفس در سرعت و بطو و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزدیک است

بدلائل نبض بر حال بدن والله اعلم

خاتمه

ذرر رقم خاتمه دلائل نبض + نظری کن تا ملی بینی + تا شود نبض سال تا یزدخش + نبض گیرد نود بود افزا

رسالهٔ دلائل النبول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول برحق صلی الله علیه وآله واصحابه مخفی نماناد که چون رسالهٔ دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از محادیم واعزه چنان رسید که در ادلهٔ نبول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل النبول موسوم است در سیزعبارت و قید کتابت آمده والتوفیق من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط آب بطعام در معده است تا تر قیق آن کند و کیلوس گرداند او را پس جاری گردد با کیلوس از ره اسماریقائی که در جست مقعر کبد است واز عرق شعریه که در محدب اوست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین واز کلیتین بسوی مثانه واندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند قهقری بسوی مثانه واز بنجهت منصبغ شود بول کسی که خضاب کرده شود بحنا و کم گردد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکه عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج واز احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم میشود از چیزهائیکه مذکور شد دو امر اول آنکه در بول دو چیز است مائیت مفصله که اکثرش از کبد است و فضلهٔ هضم ثانی است و ثفل که مصاحب اوست در عروق بلا اقل مائیت که فضلهٔ هضم ثالث است و این ثفل جوهریست

ملک العلماء مولانا عبد الحکیم صاحب قبلہ
انبیاء کرام علیہم السلام
منصب متوجہ بتوضیح منصب علماء
منصب قبلہ اول
شعر
بابہ دولت کہ بیدل آرزوست
بابہ ما خاک راہ آرزوست
خاک راہ
خاک راہ
خاک راہ

مسمی بر سبب امر دوم آنکه دلالت بول بر احوال کبد و مثانه اوضح است
از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او در کبد و کثرت مکث او در مثانه و اجناس ادله
بول یعنی چیزهائیکه بول بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن هفت است جنس اول لون است
و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول لون اصفر است و محتویست بر پنج طبقه طبقه
اول تینی پست که صفرتش چون آب تمر هندی اندک است و مائل است به بیاض و دلالت کنند
است بر بهر دو از برای آنکه لون تینی یا از جهت کثرت مائیت است یا از جهت قلت صفرا و هر یک
ازین هر دو دلیل بر دو است و این حکم اکثریست از برای آنکه امکان دارد که لون تینی از جهت
میل صفرا بجانب دیگر باشد طبقه دوم اترجی ست که صفرت او شبیه است بصفرت قشور اترج
و حادث میشود از مخالطت صفرا می زاید بر چیزیکه در تینی ست و دلیل اعتدال است طبقه سوم
اشقر است که صفرتش مائل است بحمرت و دلالت کننده است بر حرارت طبقه چهارم نارنجی ست
که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت کننده بر حرارت زائده بر چیزیکه در اشقر است طبقه پنجم
احمر ناصع است که نسبی ست بزعفرانی چه لونش مشابه بشعر زعفران است بخلاف نارنجی
که مشابه صبغ زعفران است و دلالت کننده است بر حرارت زائده بر چیزیکه در نارنجیست
اصل دوم از اصول لون احمر است و منطویست بر سه طبقه اول احمر صبغی است
که او را اندک حمرتی است و نزدیک است به بیاض و دوم که موجب آنست لابد است از انکه
رقیق باشد طبقه دوم وردی است که او را حمرت زائده است بر حمرت اصهب و دوم که موجب
آنست لابد است از انکه غلیظ باشد طبقه سوم قانی و اقتم است که او را حمرتی است مائل
به تیرگی و دوم که موجب آنست لابد است از آنکه اغلظ باشد و سبب جمیع این طبقات تکثیف
غلبه دم و حرارت است علی مراتبها و گاهی بول با وجود بر دو احمری باشد چنانکه در فالج

و آن صفرت مائل بحمرت اشقر است

وسودا القنیه بسبب ضعف کبد و قلب تمیز ماهیت از دم و لون ناری از طبقات صفرت اول است
بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط صفرا است و حمرت از جهت اختلاط
دم و حرارت صفرا اشدیست از حرارت دم و ایضاً غالب ست بر صفرا جزء ناری و بر دم جزء هوائی
و حرارت نار اشد است از حرارت هوا اصل سوم از اصول لون اخضر است
و مشتمل ست بر چهار طبقه طبقهٔ اول فستقی ست که آن از اخضری ست مائل بزردی
و دلالت میکند بر برد مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرا و غالب
آنست که سودا از برد مجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت
میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت میباشد نه با صفرت
طبقهٔ دوم نیلنجی ست و او لونی ست که خضرت او فوق خضرت فستقی ست و مشابه رنگ نیلی
بود که در آب حل کرده باشند و این بول نیز دلالت میکند بر برد مجمد اما برد درین اقوی است
و فستقی و نیلنجی منذر را ند و در صبیان بفالج و یا تشنج از برای آنکه در بدنهای ایشان رطوبت
غالب است طبقهٔ سوم زنجاری ست طبقهٔ چهارم کراثی و این هر دو لون دلالت میکند
بر افراط حرارت محرقه و فرق بینهما آنست که زنجاری مائل است ببیاض از جهت شدت
حرارت در و بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود است و آنرا اسباب بود
سبب اول احتراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند
چیزی را که مخالط مائیت بول است از اختلاط و سبب اسوداد محترق بحرارت آنست که چیزیکه
باقی ماند در و بعد از احتراق از رطوبت مانعه از تشتت متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند
ضوء در و پس او را سواد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سواد است چنانچه در اکثشت
محسوس شود و علامت سوادیکه حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است اول آنست

بیاض ناشی از ضعف کبد و قلب
از برای اینکه همراه او صفرت نباشد
لیکن نیلنجی نیلی بیاض است
از طرف الیسر بود و بهمین جهت
نون از نیابت کثرت خون
در جگر است و ضعف او
بیاض با ماده صفراوی
پیدا شود
است شبیه بسبز و رنگ
سبز که چون با همین لون
شبیه است و ظاهر است
و وجه ضعف کبد در فالجی که

سودا القنیه بسبب ضعف کبد و قلب تمیز ماهیت از دم و لون ناری از طبقات صفرت اول است
بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط صفرا است و حمرت از جهت اختلاط
دم و حرارت صفرا اشدیست از حرارت دم و ایضاً غالب ست بر صفرا جزء ناری و بر دم جزء هوائی
و حرارت نار اشد است از حرارت هوا اصل سوم از اصول لون اخضر است
و مشتمل ست بر چهار طبقه طبقهٔ اول فستقی ست که آن از اخضری ست مائل بزردی
و دلالت میکند بر برد مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرا و غالب
آنست که سودا از برد مجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت
میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت میباشد نه با صفرت
طبقهٔ دوم نیلنجی ست و او لونی ست که خضرت او فوق خضرت فستقی ست و مشابه رنگ نیلی
بود که در آب حل کرده باشند و این بول نیز دلالت میکند بر برد مجمد اما برد درین اقوی است
و فستقی و نیلنجی منذر را ند و در صبیان بفالج و یا تشنج از برای آنکه در بدنهای ایشان رطوبت
غالب است طبقهٔ سوم زنجاری ست طبقهٔ چهارم کراثی و این هر دو لون دلالت میکند
بر افراط حرارت محرقه و فرق بینهما آنست که زنجاری مائل است ببیاض از جهت شدت
حرارت در و بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود است و آنرا اسباب بود
سبب اول احتراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند
چیزی را که مخالط مائیت بول است از اختلاط و سبب اسوداد محترق بحرارت آنست که چیزیکه
باقی ماند در و بعد از احتراق از رطوبت مانعه از تشتت متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند
ضوء در و پس او را سواد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سواد است چنانچه در اکثشت
محسوس شود و علامت سوادیکه حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است اول آنست

که باصفرتی باشد که بزعفرانی رند دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی الرائحه یا احمر سبب دوم
جمود ست باین نوع که یافته شود در بدن ماده باردهٔ که تجمید کند چیزیکه مخالط مائیت بول است
از اخلاط و جمود مسود است از برای آنکه ابخره متراکم شود در سطح او پس تکثیف کند جسم را پس
عارض میشود اسوداد از نیجهت حادث میگردد سواد ثمره را که او را برد رسد و علامت سوادیکه
حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر است امر اول آنست که باکمودت باشد امر دوم آنکه متقدم
باشد او را بول اخضر عدیم الرائحه یا ذو الرائحه که دلالت کند بر برد چون حموضت سبب
سوم حرکت مادهٔ سوداویه است که تحریک کند طبیعت آنرا بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج
کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در روز بحران باشد و از
عقبش حاصل شود و مقدم باشد او را علاماتی که دلالت کند بر نضج مادهٔ سبب چهارم تناول
شی صابغ است چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در و پس بیرون آید بحالت خود
مع بول و عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت سقوط قوت کبدست و این در غایت ردائست
یا از جهت بودن او ست زائد بر قدر کفایت و درین خطری نیست اصل پنجم از اصول لون
ابیض است و منقسم شود بدو قسم قسم اول لونیست که مفرق بصر است چون لون لبن و
غیر مشف است و نفوذ نمیکند در و بصر یعنی باز میدارد ما وراء خود را از ابصار و یافته نمیشود
در بول مگر با غلظ و اطلاق بیاض بر و حقیقت ست و دلالت میکند یا بر غلبهٔ بلغم و بر دیا بر ذوبان
شحم با عضای اصلیه و علامت ذوبان شحم آنست که با بیاض دسمی باشد و سببش حرارت
قویه است که اذابت و سومات بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت ذوبان
اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این در آخر دق
می باشد و علامتش ذبول و ضمور قوی ست قسم دوم لونی ست که مشف است و آن

حصول بحران قبل قاروره نیز اگر
نضج و خصوصا بول
محال است ۱۲ اقتراحی
قوله و درین خطری
نیست از برای آنکه دلالت
میکند بر قوی بودن
طبیعت بس فوت آن ۱۲
قترانی قوله یا بر
غلبه بلغم علم نضج غلیظ
محافظ شود بول را
دلالت بول
زیاده بسیار این عبارت
نیاده و منتفی است بنفسه در
نمیشود و از نمیشود بر بول
قترانی قوله و بر دیا بر
جمیع اعضای اصلیه بدن
عظام مرو عصب
زیاده از قسم اول
بین بول عفونت شده
و سبب وی افراط حرارت
در نضج قوله و در بول
دوری عبارتست از
اختلال رطوبت غریزیه
خالی شدن طبیعت بفری
از زیادت و نقصان
ضعیف است و بول اردی
عبارت ازین ست ۱۲ بحر
قوله ضمور بفتحین بمعنی
زوال و ضعف ۱۲ از بحر

برد و نوع است **نوع اول** از مشف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست چون هوا و اجرام فلکیه
و باز نمیدارد ما وری خود را اصلا از ابصار **نوع دوم** از مشف چیزیست که آنرا لونی ست
یعنی لونی خفیف دارد
چون ماء صافی و این نیز باز نمیدارد ما وراء خود را از ابصار مگر اندکی و نوع اول را ابیض
نمیگویند از برای آنکه عدیم اللونست ازین جهت ممکن نیست رویت او و نوع ثانی را ابیض
میگویند و اطلاق ابیض بر و مجازاست از برای آنکه او را غیر بیاض فی نفسه لونی ست و ازین جهت
ممکن ست رویت او بخلاف هوا مثلاً و منعکس میشود شعاع از و و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز
آنست که چون مثل این مشف را عارض شود تکاثف یا تفرق بسوی اجزای صغار بسیار
شود بسبب این اجزای مذکور سطوحی که مرئی شود ابیض اما تکاثف چون چیزیکه عارض
شود آب را وقتیکه منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد آب را وقتیکه کف کند
پس سفید مینماید
و مردم گمان برند که بیاض موجود است در آب و مظهر اوست تکاثف و تفرق و این غلط
پس سفید مینماید چون یخ منجمد
و این قسم از بیاض در بول یا دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب جهت بطلان هضم
کبد از استیلای بر دیا بر سدهٔ که منع کند نفوذ صالح را پس بیرون آید بول برنگ آب
جنس دوم قوام بول است و بول بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ یا معتدل بینهما
از برای آنکه خالی ازان نیست که او را قوامی محسوس است زائد بر قوام مائیت یا نیست
اگر نیست رقیق است و اگر هست میرسد بعسر سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد
معتدل بینهما و سبب رقیق عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا سدده و شناخته می شود
موضع سدده بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضجیت خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم افراط
غلظ است و سبب معتدل بینهما نضج است **جنس سوم صفا و کدورت بول است**
و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آنرا گویند که متشابه الاجزا

بطلان حرارت بودی و بجا بعض فرض کرده شد که اگر سبب
بودی و بجا بعض فرض کرده شد که اگر سبب
خلاف مفروض لازم آمدی ۱۲ قسطاس
قوام مزبور بسیار قاف است و بیرا دانودی
در بجا بعض گفت که ازشان وی سبب غلیظ
تعارض سیلانست مزاج صالح رقیق در
بسبب وسیلان بسیال را گوینا که خرق او سهل بخار
بعضی اجزای منفوذ جزء بغیر
چون موضع ۱۲ قسطاس
بطلان هضم کبد از استیلای بر دیا بر سدهٔ که منع کند نفوذ صالح را پس بیرون آید بول برنگ آب
جنس دوم قوام بول است و بول بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ یا معتدل بینهما
از برای آنکه خالی ازان نیست که او را قوامی محسوس است زائد بر قوام مائیت یا نیست
اگر نیست رقیق است و اگر هست میرسد بعسر سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد
معتدل بینهما و سبب رقیق عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا سدده و شناخته می شود
موضع سدده بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضجیت خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم افراط
غلظ است و سبب معتدل بینهما نضج است **جنس سوم صفا و کدورت بول است**
و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آنرا گویند که متشابه الاجزا
نضج عبارت از مستعد و قابل شدن ماده
برای استفراغ و دفع و این حاصل نمیشود
مگر با عتدال قوام زیرا که هر یک از غلظ
نافع است از سهولت و ضرر
از بخشیدن نافع است
بدشواری انفعال می پذیرد
و بجاری و بسبب نافع
و رقیق بزین سبب نافع
است که از شان آنست
تحلل عضوی که ماده در
دی باشد در می آید و عضو
مذکور را شرب میکند از آن
پس دشوار میگردد (خرد)
دوغ آن ۱۲

نباشد و بعضی از اجزای او منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامت نضج و سکون مواد است
و کدورت از امارت عدم نضج و ثوران اخلاط و کدرانذکی از جهت سقوط قوت و از جهت
ورم باطن میباشد و غلیظ مفارق کدرت باستوای قوام جنس چهارم را نجه بول است
بول بحسب انجه یا منتن است یا حدیم الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کننده است بر یکی
از دو امر امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب و رمالات بول و این اکثر در مشائه
باشد از برای آنکه احتباس بول بیشتر در او بود پس تاثیر قروح مشائه در انجا اکثر
باشد و فرق میان امرین مذکورین بوجوه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول میباشد
با وجع در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح باقیح و قشو میباشد
بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از قروح
و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او از جهت سقوط قوت میباشد
و این وقتی ست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع غلظ با تعفن البول پس اگر باشد این
در عقب بول شدید المنتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد
از انتظار موت و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده جنس پنجم زبد بول است و زبد در بول
حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط اوست ریح خارجه مع البول و دشوار است بر و اینکه
خرق کند آن رطوبات را و بیرون آید پس متعلی شود بول را زبد و عجب که استداد رطوبت
لزجه حول ریح و غلیظ است و هر چند این رطوبات لزجه او فر و ریاح ممدوده او را اکثر باشد بول را
زبد بیشتر بود و کثرت زبد دکبر و لبطوا نفقار و زوال او دلالت کند بر کثرت مادهٔ غلیظه لزجه
(ای انفجار ۱۲)
و غلبهٔ ریاح جنس ششم رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه در اسفل
مائیات است و در اصطلاح اطبا هر جوهر اغلظ از مائیت و متمیز باشد ازان و برابر بود این که

دلالت نکند
امراض تخمه بول چاره
دیگر ۱۲ مکه قوله
نضج ماده و این در
صحت میباشد و در
امراض تخمه بول
اردو غلبه بلغمیت و
دلالت نکند بر خام و
سلامتی ۱۲ منه عجب
بعض عین عبارت مذکور
در اول الفصل
فاسد و بلغمی
بول با قیح و قشو
بول با عضو متقرح
عبارت گردد و عاجز شود
است پس و قتیکه بیماری
بافت بدنی سوداوی
گردد بحسب زیادت
سودای تقطیع و تحلیل
آن در چه مکدر جرم گردد
غلیظ است و دود
سببی گردد نیرسد
گردد بعضو ضعیف و سوخت
شدن قوت او و
این موجب بطول
بعض میگردد در
نضج آن

از اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند دوم را متعلق سوم را غمام
و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزیکه از شان اوست رسوب متعلی میشود
و در وسط میباشد و قتیکه منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این صفت که بالقوه در وست
گفته میشود او را رسوب یا دال است بر نضج مادّه و آنرا رسوب محمود خوانند یا غیر دال بر و آنرا
رسوب ردی خوانند و رسوب محمود را اوصاف است اول بیاض از برای آنکه نضج بهاضمه
است و فعل هاضمه تشبیه باعضاست و اعضا ابیض اند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را
و فضلات[51] هضم کبدی احمر بود لیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر نمیشود[52]
در رسوب و دام ملاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب[53] قبول کرده است
نضج را سوم استواکه متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای
آنکه تشتت آنها از ریاح مانعه از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت ریاح بهول از فجاجت بود و رسوب[54]
محمود سه قسمست افضل او رسوب اسبست[55] پس متعلق[56] پس غمام[57] بدو وجه وجه اول آنکه غالب بر اعضا
از اجزای ارضیه است تا صاحب قوی بود و فضول مندفع بهول و قتیکه نضیج بود شبیه باشد باعضا
و غالب باشد بر و از خیت پس نشانش آن بود که متسفل بود چیزیکه از و متسفل شود نزدیکتر بود نضج
وجه دوم آنکه اکثر سبب تعلی ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت
کند بر عجز قوت از دفع مادّه و رسوب مذموم آنست که یافته نشود در او اوصاف مذکور و آن سه
قسم است افضل او غمام پس متعلق پس راسب و این وقتی ست که طفو از جهت حرارت
مصعده باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعد ست لطف نیز هست اما وقتیکه طفو از مخالطت
ریح قاهره اجزای ارضیه را که از شان اوست تسفل باشد از جهت میل ریح بسوی فوق
پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه درین هنگام ریح در تسفل

---

۵۱ فضلات هضم کبدی احمر بود ولیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر نمیشود
۵۲ در رسوب دام ملاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب
۵۳ نضج را سوم استواکه متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای
۵۴ آنکه تشتت آنها از ریاح مانعه از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت ریاح بهول از فجاجت بود و رسوب
۵۵ محمود سه قسمست افضل او رسوب اسبست
۵۶ پس متعلق
۵۷ پس غمام بدو وجه وجه اول آنکه غالب بر اعضا

کمتر باشد و فضول مندفع در رسوب روی یا از اعضا باشد یا از رطوبات چه نیست در بدن
جسمیکه باشد از رسوب غیر این هر دو و کاین از اعضا باشد یا از اعضای اصلیه و آنرا خراطی
گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در دهنیت باشد آنرا وسمی خوانند یا نباشد
و هنیت در دو آنرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو
باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض
بیاض احمر باشد آنرا صفاتیح گویند و ابیض از شانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزای
کبار عراض پس اگر باشد احمر آنرا اکرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کاین از رطوبات
بعضے مائل بحمرت دلالت کند بر احراق دم و بعضے کمدست دلالت کند بر احراق بلغم و بعضے
اصفر است و دلالت کند بر غلبهٔ صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احراق سوداء و تمام
اینها که مذکور شد در بولیست که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب را اسباب است اول عدم نضج
ای تمامی این ادله که مذکور شد ۱۲
دوم سدده سوم قلت مادهٔ و رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق آنها از خلط
واجب الاندفاع بول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم بود و باشد از فضل غذا و مهزول را
نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصاً وقتیکه مرتاض باشد از جهت کثرت
صاحب ریاضت
تحلیل بسبب یاضت و در مریضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از
انواع رسوب است رسوب مدی که ثفل او رده بود و مخاطی که ثفل در و خلط خام غلیظ باشد
ای مدی و مخاطی ۱۲
و بسیار باشد که یافته میشود در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از مشاکلت هر دو
در لون و هیات آنست که مدی متین بود و متقدم باشد او را و رم و آسان بود اجتماع
ثفل و تفرق در و بخلاف مخاطی درین احکام **جنس هفتم مقدار بول** ست بول یا اقل
است از طبعی یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار است و از انجمله هست

---

۱۲ قوله خراطی گویند خراشد
فرو بست بسوی خراط و آن ایم
جمع غریب است که خاج شود یا لوس
و باشد از عضای اصلیه نخراشد
از نفسی ۱۲ منه
۱۲ قوله قشوری خوانند
دان اسوست که باشد کثیر الفوق
با وجود این کثیر الفوق نباشد و
دلالت میکند بر برد و قرقی در شانه
دان مثل پیه باشد پوست تنگ ۱۲
۱۲ قوله و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض
از خلط او ۱۲ منه
۱۲ قوله صفاتیحی میباشد یعنی آنکه قوت عضو
غذا آنجا بعرق و منفذ آنها از سمار بدن
و بخار و اعتاق
۱۲ قوله ریاضت تحلیل میکند
بیچاره وقت ریاضت تحلیل میشود
ثفل ایست قسمی از بخار ۱۲

بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب و حکم خوردن ممزوج بمشروب دارو خوردن
میوهای تر و از انجمله است ذوبان اعضا و خروج فضلات بطریق بول چنانکه در حیات محرقه
و ازان جمله است استفراغ مادّه متحقنه در بدن چنانکه در بحران ادراری و فرق میان
بحرانی و ذوبانی آن بود که بحرانی در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت یابد بخلاف
ذوبانی و ایضاً در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را رائحه حادّه باشد و در روز بحران
نباشد و اسلم بول ردی چون اسود و غلیظ چیزے بود که اغبر باشد یعنی استفراغ کرده شود
دفعةً کثیر الانقطاعاً قلیلا از برائے آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف
طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار است و از انجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت
شدت تخلخل بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله است فنای رطوبات
بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اول است از برائے آنکه اول زوال
رطوبت نست بعد از وجود او و ثانی انتفای اوست ابتداءً و از انجمله است سده
که در مجاری بول منفضه بسوی مثانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل
و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت
بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت تحلل منذرست باستسقا و دلائل
بر از درصفرت و سواد و بیاض و غیرها نزدیک است بدلائل بول فتامل

خاتمه

احکام بول را جوزده فکر یوسفی
تاریخ سال تا کرشود در و شنست بدان

بهرِ تو جمع کرده جمیع برادران
قاروره گیر چار صد و سی فرا بران

۱۱ قوله بخلاف ذوبانی یعنی در
ذوبانی قوت ضعیف میگردد و
بیشتر آن رطوبت زیاده میشود
و انهماک قوت زیاده میشود
۱۲ قوله اول یعنی آن بول
۱۳ قوله نیست گردد یعنی
۱۴ از اقسام سده قوله منذر است
باستسقا زیرا که دلالت میکند
بر فرق اتصال در مجاری بول
پس نخواهد شد و مائیت
احتباس و حادث میکند استسقای
زقی را و فضلات را دلالت میکند
ضعف کبد از دفع فضلات پس
متمشی میشود مائیت از
فروج

رسالہ بحران

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الحکیم الوہاب ونصلی علی رسولہ محمد صاحب الحکمۃ وفصل الخطاب وعلی آلہ الاطیاب واصحابہ الانجاب اما بعد می گوید بندۂ مسکین محمد بدر الدین بن خواجہ جمال الدین غفر اللہ لہ ولوالدیہ واحسن الیہما والیہ کہ این فوائد چند ست مسمی بہ مختصر البیان فی ضروریات البحران ملتقط از رسالۂ مستغنی عن الاوصاف در نظر اہل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو وکہن جان حکمت یونان مسمی بغایۃ البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جہان محسود اماثل واقران یکتای زمانہ بوعلی روزگار یگانۂ عصر جالینوس وقار حضرت استاذی حکیم علی حسین عم فیضہ الی تعاقب الملوین کہ دست شفایش ہمدست اعجاز ست وتدبیر صائبش امراض لادوا را خانہ براندازد روح علی عباس مجوسی را بجذاقتش ایمان کامل ودر جنب مسیحائی او دعوای ابی سہل مسیحی باطل حسب اصرار واستبداد مردم دیدۂ آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عزہ اللہ تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنا بر ضمیمہ کردن رسائل مطبوعۂ طبیبہ کہ سراز قالب طبع برآوردہ بودند در قالب تحریر ریختہ شد وما توفیقی الا باللہ التماس بخدمت اصدقا اینکہ اگر بر سہوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند وبذیل عفو پوشند بدانکہ لفظ بحران یونانی ست یا سریانی ومعنی آن شدت تموز است ویا فصل خطاب ودر اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت وبدان سبب

در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی
و طبیعت را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس
هنگام کارزار لامحاله سلطان را دفعةً یا تدریجاً غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین اقسام
تغیر شبه گانه بهم میشوند و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند
و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان در بدن
همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات ممعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش
افعال هر یک لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را هیچ وجه تحریک نفرماید زیرا که
تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبیعی شود موجب استفراغ مفرط کردد و در ان مخافت بل
مظنه قوت و هلاک ست و اگر مخالف تحریک طبیعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد
طبیعت از فعل تام خود که بدون عائق و مانع بود باز میماند و بحران جیده و اخراج ماده و استیصال
مرض بوجه اکمل نمیشود و ازین وجوه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات بل از هر حرکات ممانعت
فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند والا بقدر ضرورت و مقتضای وقت
غذای لطیف سریع الهضم بکار برند فائده بر انکه بحرانیکه بدفع ماده بود در نضج نوعست تبقی و سهال
در عافیه و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد
و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد فائده بحران را تقدم اعراض
لازمست مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر بشب واقع
شود در روز ظاهر گردند و هریک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم شوند مثلاً
علامت قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تنخی دهن دوردم معده و اختلاج آن و تاریکی چشم
و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامت اسهال درد امعاء و ثقل بدن و تمدد شرایسف

اسفل ونفخ بطن و دردپشت وانطباع براز و قرا قر امعا وعدم علامات قی درعاف وغیره ونبض
صغیر وقوی وصلب بودن وعلامت درعاف ثقل سمع وودی وطنین واشتغال سر واشک وتبارق
روبروی چشم وخارش مینی وضربان رگهای سر وبودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً وقتیکه
بیمار جوان باشد وعلامت ادرار ثقل مثانه وغلظت وکثرت بول وعدم اسهال ماده بطرف
دیگر ودر زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره ورنگینی بول بروز چهارم
وغلظت آن بروز هفتم وموجبت نبض تنبیه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت
بقوت دفع ماده نماید عین مقصود ومراد است والا گاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع
شود درصورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج وبسبب ضعف خود استیصال آن نتواند کرد
فائده بدانند که هر مرض را که آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا تزاید انتها انحطاط بحران
در انحطاط نمیشود در بحران تام در وقت انتها باشد وانچه در ابتدای مرض افتد مهلک ست وانچه
در زمان تزاید آید ناقص وردی بود بدان در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آنرا ایام
باحوریه نیز گویند وبعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد وآنرا ایام الانذار گویند وبعضی
روز هانه از باحوری باشد ونه از انذار اما بحسب انحراف بحران دران روز واقع میشود وآنرا
ایام واقع فی الوسط گویند واما ایامیکه دران بحران افتد تام ونبک باشد ویازده روز آنم
چهارم وهفتم وچهاردهم وبستم وبست ویکم وبست وچهارم وبست وهفتم وسی ویکم
وسی وچهارم وسی وهفتم وچهلم وبنابر تسهیل حفظ بتندیان درین دو بیت یاد کرده شد نظم

دال زا و یا و دال و کاف و کا	کاف وال و کاف زا میدان یقین
لام الف با لام دال و لام زا	میم ا با م بحورین را گزین

وایام واقع فی الوسط شش روز ند سوم ده پنجم ونهم ویازدهم وسیزدهم وهفتدهم وایامیکه

وبحران ویوم بحار
وانواب السحام وایزن
وتیرا غسل الاویزن ال
والسبوع
است ابن ابی صادق
الجنه ویوم الهناوه وا
الی موضع کوم ارتش
علامت عرق است ۱۲
منه سلمه ۱۲ قولنش
ایام بحران
یوم زاید بحران نیست
بحران تام ونبک
بحران تام ونبک
بحران تام ونبک

دران بحران ناقص افتد و بارنج و خطر باشد هشت روز ست ششم و هشتم و دهم و یازدهم
و دوازدهم و شانزدهم و بیست و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نباشد سیزده روز
است بست و دوم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و هشتم بست و نهم
سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل حفظ
متعلمان جدولے جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم سے شود

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبائے یونانی مدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل با اختلاف	۲۲	مسهل بلا خلاف	۳۲	مسهل بلا خلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلا خلاف	۳۳	مسهل بلا خلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلا خلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردی	۱۶	مسهل با اختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلا خلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	ردی مسهل با اختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلا خلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل با اختلاف	۲۹	مسهل بلا خلاف	۳۹	مسهل بلا خلاف
۱۰	یوم مسهل با اختلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که هر امش حاده تا سه یوم علامات بحران ما تمام نیست پس درین سه روز
در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً
که یوم الانذار نیز بدان گواهی داده باشد و آنروز را روز بحران هم بود فائده اینهمه که گفته شد
از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود اما امراض مزمنه عدد ماه و سال
چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع سودوزی و بلغمی هفت ماه همچون هفت
نوبه غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت سال یا پس از چارده سال
یا پس بیست و یکسال و بقراط بعد از چهل روز بحران را شصت و هشتاد و صد و بستم از روزها
شمرده اند که در حمی غب یوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران
در روز نوبه بخاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت پرسی شکم واقع نشود فائده معمول
اکثر اطباست اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آنروز را در حساب مرض گاه
میگیرند و اگر بعد انقضای نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهر سببش اینست که یوم علیله
نزد ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگر است باقی بماهین اکثر امور مذکوره خصوصاً
علامات وقوع بحران و حساب اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایة
ما یتعلق بالبحران مذکور شد اینقدر برای تعلیم متعلمان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله

اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

خاتمه الطبع ریخته قلم فطانت توأم رشک قدسی و سلیم منشی محمد انوار حسین تسلیم

بعد حمد حکیم خلاق ارواح و اجسام و نعت نبی هر گزیده کافه انام و منقبت آل شمع شبستان
کرامت و اکرام و محبت اصحاب زیبا و سادهٔ عزت و احترام محمد انوار حسین تسلیم حرفی